



مرکز تحقیقات اسلامی

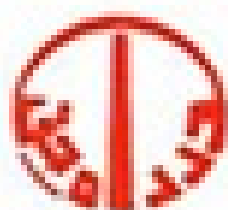
اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



مقایسه‌ای بین سیستم‌های اقتصادی

جلد اول

نوشته: حسین مفاهری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقایسه ای بین سیستمهای اقتصادی

نویسنده:

حسین مظاهری

ناشر چاپی:

موسسه در راه حق

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	مقایسه ای بین سیستمهای اقتصادی جلد ۱
۸	مشخصات کتاب
۸	پیشگفتار
۱۶	فصل اول: نظری کوتاه به مکتبهای اقتصادی معروف:
۱۶	مکتب سرمایه داری: سیستم کاپیتالیسم.
۱۷	مکتب سوسیالیسم.
۱۷	سوسیالیسم بر سه اصل پایه ریزی شده است:
۱۹	چند انتقاد بر سوسیالیسم.
۲۳	مکتب اقتصادی اسلام
۳۵	از آنچه تا این جا گفتیم می توانیم چنین نتیجه بگیریم:
۳۸	فصل دوم: پایه ها و زیربناهای اقتصاد اسلامی
۳۸	اشاره
۴۰	پایه ها و زیربناهای اقتصاد اسلامی
۴۰	اشاره
۴۴	۱- کرامت انسان
۴۴	انسان از نظر اسلام مقام والایی دارد زیرا:
۵۱	«نتیجه و فائده ی اسلام برای جامعه ی بشری این است:
۵۱	اینها همه برخی از فوائد اسلام است، اما سوسیالیسم:
۵۳	۲- آزادی
۶۴	۳- مواسات
۷۰	۴- تهذیب اخلاق
۷۶	۵- ایمان به مبدأ و معاد
۸۷	ادامه فصل دوم پایه ها و زیربناهای اقتصاد اسلامی قسمت دوم

۸۷	اشاره
۸۹	بشر دوستی
۹۲	حمایت از حیوانات
۹۳	محبت و برادری
۹۶	کار و اهمیت آن
۱۱۲	قانون نظارت ملی
۱۲۷	فصل سوم: حکومت و ولایت در اسلام
۱۲۷	اشاره
۱۲۹	حکومت و ولایت در اسلام
۱۲۹	مساله خاتمیت
۱۳۱	مساله ی اجتهاد و هنر آن
۱۳۲	تا این جا چنین نتیجه گرفتیم:
۱۷۱	فصل چهارم: مالکیت شخصی
۱۷۱	اشاره
۱۷۳	مالکیت شخصی
۱۸۱	«پندار موهوم سرمایه داران»
۱۸۳	ویژگیهای مالکیت فردی
۱۸۶	حدود و قیود مالکیت فردی
۱۹۰	مالیات و معاونتهای اقتصادی
۱۹۵	واجبات اقتصادی
۱۹۹	قوانین معاملاتی
۱۹۹	چند اصل موضوعی
۲۰۱	مضاربه
۲۰۲	مزارعه و مساقات
۲۰۴	اجازه و انواع آن
۲۰۶	جلوگیری از سوء استفاده و نقش حکومت اسلامی

مقایسه ای بین سیستمهای اقتصادی جلد ۱

مشخصات کتاب

سرشناسه: مظاهری، حسین، نویسنده همکار

عنوان و نام پدیدآور: مقایسه ای بین سیستمهای اقتصادی / نوشته ی حسین مظاهری.

مشخصات نشر: قم: موسسه در راه حق، ۱۳-

مشخصات ظاهری: ج.۳.

شابک: ۷۵ ریال (ج.۱)؛ ۵۰ ریال (ج.۳)؛ ۷۰ ریال (ج.۲)

یادداشت: فهرست نویسی بر اساس جلد سوم، ۱۳۴.

یادداشت: ج.۱ (چاپ اول: ؟ ۱۳).

یادداشت: ج.۲ (چاپ ؟ : ۱۳).

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: اقتصاد تطبیقی

موضوع: اسلام و اقتصاد

شناسه افزوده: موسسه در راه حق

رده بندی کنگره: HB۹۰/م۶ ۷ ۱۳۰۰ ی

رده بندی دیویی: ۳۳۰/۱۵

شماره کتابشناسی ملی: م. ۸۰-۱۰۱۶۵

ص: ۱

پیشگفتار

به نام خدا

امروز جامعه اسلامی ما نیازمند به مباحث اقتصادی اسلام است تا مشکلاتی که در این زمینه موجود است حل گردد، و تا کنون افراد زیادی ضمن نامه و نیز حضوری تقاضا کردند که در شرایط موجود بسیار لازم است مؤسسه به اینگونه مباحث بپردازد.

این احساس و نیاز باعث شد که مسئولین کادر علمی اقتصاد مؤسسه ی در راه حق به نشر یک سری از مسائل اقتصاد اسلامی بپردازند.

خوشبختانه این سری مسائل به طور تطبیقی مورد بحث قرار گرفته و برای عموم به خصوص افرادی که تحصیلات عالی دارند مفید است.

امیدواریم این تلاش گامی در حل مشکلات اقتصادی باشد و بدین وسیله سهمی در پیشرفت انقلاب اسلامی ایران داشته باشیم.

مؤسسه ی در راه حق

ص:۳

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على خير خلقه محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله فى الارضين

۱- اسلام آمیزه ای است از قوانین و رهنمودهای مادی و معنوی (اعتقادی، عبادی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و...) که در آن هیچ یک از این مقولات جدا از دیگری شکل پذیر نیست، و اگر به تنهایی تصور یا پیاده شود اسلام نیست. بنابراین اسلام اعتقادی بدون اقتصاد و اسلام اقتصادی بدون اخلاق، و اسلام عبادی بدون سیاست، و اسلام سیاسی بدون ایمان و اعتقاد، مساوی است با هریک از این مقولات منهای اسلام راستین، و چنان است که موجودی را بعنوان انسان معرفی کنیم بدون دست، بدون پا، بدون سر... و یا ماشینی داشته باشیم فاقد فرمان و موتور و متوقع باشیم این ماشین بدرستی کار کند.

اسلام را برآستی می توان به همه ی جهان هستی تشبیه کرد، همچنانکه جهان با تمام گستردگی در مجموع از نظمی کامل و ارتباط و هماهنگی برتر از تصور ما برخوردار است، اسلام نیز در همه ی گوشه هایش با دیگر اجزاء پیکره ی خود ارتباط دارد و اگر عضوی و جزوی از آن ضایع و ناقص گذاشته شود دگر عضوها را نماند قرار، شاید

از همین روست که در قرآن شریف و فرموده های پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) کسانی که برخی از اسلام را گرفته برخی را واگذاشته اند، نامسلمان تلقی شده اند:

«اراءیت الذی یکذب بالذین فذلک الذی یدع الیتیم و لایحض علی طعام المسکین فویل للمصلین الذین هم عن صلواتهم ساهون و هم یرائون و یمنعون الماعون» (۱) آیا آن کس که دین را تکذیب می کند دیدی! او همانست که یتیم را می داند، و گرسنه ی مستمند را سیر نمی سازد، وای بر آنان که نسبت به نماز خویش سهل انگارند، آنان که ریا می روزند و رفع نیازهای ضروری جامعه را مانع می شوند)

می بینیم که قرآن همه ی اینها را «بی دین» می شمارد، چه کسی که نسبت به نماز سهل انگاری کند و چه کسی که به یتیم و گرسنه ی مستمند رسیدگی نکند، و همانند این تعبیرات در قرآن و روایات بسیار دیده می شود.

بنابراین در جوامعی که فقط در اسم مسلمانند و در همه چیز مقلد غربیان، و سالهای سال به پول دوستی و سودجویی و عیاشی و بی قیدی عادت کرده اند و به گفته ی پیامبر عزیز (صلی الله علیه و آله) «نه مسلمانند نه کافر» تعجبی ندارد اگر پیاده کردن قوانین اسلام و نظام اقتصادی آن ممکن نباشد.

نظام اقتصادی اسلام در جامعه ای قابل اجراست که حکومت اسلامی در آن حکمفرما باشد و افراد آن خود را شناخته باشند و بدانند انسان وجودی است تا بی نهایت تکامل پذیر، تا بارگاه قرب خدا، تا سرحد «لقاءالله» ...

قرآن می فرماید: «فمن کان یرجولقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً ولا یشرک بعباده ربه احداً» (۲) (هرکس خواستار قرب و لقاء خداست

ص: ۵

۱- (۱) - سوره ی ماعون

۲- (۲) - سوره کهف - آیه ی ۱۱۰

باید عملش صالح باشد و جز خدا هیچکس دیگر را پرستش نکند)

جامعه ای که پیرو هوس و تابع طاغوت و شیطان باشد و افراد آن در دنیا چیزی جز ثروت و تجمل و زرق و برق های مادی شناسند در واقع خود را نشناخته اند، و بدست خود تن پرورده اند و جان را از کمال محروم داشته اند و مسلماً در این جامعه اسلام حکمفرما نیست پس نظام مالی اسلام نیز نمی تواند در آن اجرا شود. بنابراین اگر می بینیم در جامعه ای قوانین اسلام قابل پیاده شدن نیست باید مطمئن باشیم که قصور از اسلام نیست بلکه تقصیر از جامعه است.

اسلام به ذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست از مسلمانان است

قبول یک مقدار از روناهای اسلام، و انجام یک مشت اعمال عبادی و پشت پا زدن به دیگر دستورات چیزی است که قرآن از آن اینگونه تعریف می کند: «وَيَقُولُونَ نُوْمَنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سُبُلًا أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا» (۱)

می گویند ما به بعضی از دستورات ایمان می آوریم و بعضی را نمی پذیریم و مایلند در این میان راهی به دلخواه خود پیش گیرند، اینان بر راستی کافرنند).

نظام اقتصادی اسلام در جامعه ای قابل اجراست که دنیا را هدف ندانند، و آن را وسیله و مقدمه ای برای سعادت ابدی و زندگی اخروی بشناسند، زندگی دنیوی را میدان آزمایش و وسیله ی پاکسازی خود بدانند «حتی یمیزالخبیث من الطیب» همچنانکه سنگ معدن نیازمند پاکسازی است تا طلا از خاک پدید آید. «انا خلقنا الانسان من نطفه امشاج نبتليه فجعلناه سميعا بصيرا- انا هديناه السبيل اما شاكرا و اما كفورا» (۲)

(انسان را از نطفه ای مخلوط (معجون) آفریدیم، او را می آزماییم، به او شنوایی و بصیرت دادیم- او را به راه درست زندگی

ص: ۶

۱- (۱) - سوره نساء آیه ی ۱۵۰

۲- (۲) - سوره ی انسان - آیه ی ۳

راهنمایی کردیم خواه سپاسگزار باشد و خواه ناسپاسی کند). پس انسان معجونی است که باید به اختیار خود پاکسازی کند و به مقام انسانیت نائل آید و اگر افراد جامعه ای از این پاکسازی غافل باشند طبعاً از دنیا هدفی جز خود ندارند، و طبیعی است که قوانین اسلام- که زیربنای آن بر وسیله بودن دنیا و هدف بودن آخرت است - در آن جامعه قابل اجرا نباشد. از نظر قرآن چنین جامعه ای، جامعه ی انسانی نیست و پایان و پاداشی هم جز زیان و آتش نخواهد داشت: «ان الذین لایرجون لقائنا و رضوا بالحیوة الدنیا و اطمئنا بها و الذین هم عن آیاتنا غافلون اولئک ماء ویهم النار بما کانوا یکسبون» (۱) (آنانکه ملاقات ما (خدا) را امید نمی دارند و به زندگی خشنود و به آن دلبسته و مطمئنند و از نشانه های ما غفلت می ورزند، به جهت آنچه خود تهیه نموده اند جایگاهشان آتش است).

در واقع باید بگوییم آنان که گمان می کنند قوانین اسلام قابل اجرا نیست اسلام را نشناخته اند و یا اسلامی که آنها شناخته اند اسلامی مسخ شده و اسمی است نه اسلام حقیقی، و در جوامعی که اسلام مسخ شده حکمفرما باشد البته نظام مالی اسلام حقیقی را نمی توان پیاده کرد.

۲- منظور ما از اقتصاد اسلامی- که موضوع بحث ما در این رساله است- نظام مالی و سیستم اقتصادی اسلام است نه علم اقتصاد.

برای توضیح این مطلب لازم یادآور شویم که: «علم اقتصاد بر آنچه با زندگی اقتصادی رابطه دارد با معیارهای علمی و اصطلاحات ویژه ی خود می نگرد، و روابط پدیده های اقتصادی را روشن می سازد، ولی «مکتب اقتصادی» برای تنظیم اقتصاد، قوانینی را که متکی به عدالت باشد ارائه می دهد.»

بعبارت دیگر رسالت «علم اقتصاد» کشف پدیده های خارجی و

ص: ۷

روابط آنها در زندگی اقتصادی است و رسالت «مکتب اقتصادی» ایجاد قانون بر اساس عدالت اجتماعی برای تنظیم زندگی اقتصادی است و بگفته ی حضرت آیه الله «سید محمد باقر صدر»: «تفاوت میان علم اقتصاد و مکتب اقتصادی تفاوت تاریخ و اخلاق است» (۱) زیرا علم تاریخ در مسیر علمی خود علل پدیده ها - مثلا علل و عوامل غلبه ی اسلام بر ایران- را بیان می کند، و روابط و آثار و نتایج آن را روشن می سازد بی آنکه به حقانیت آن وقایع نظری داشته باشد که آیا سزاوار بود چنان شود یا نه. اما اخلاق بیانگر آنست که حوادث و پدیده های وقوع یافته با عدالت مطابق است یا خیر.

بنابراین آنانکه می گویند «در اسلام اقتصاد نیست زیرا بحث و اصطلاحی از بحثها و اصطلاحات علم اقتصاد در اسلام دیده نمی شود» به تفاوت میان نظام اقتصادی و علم اقتصاد توجه نکرده اند.

اصولا اسلام نیامده است که حوادث و پدیده ها را با اصطلاحات و معیارهای علم اقتصاد کشف کند و چنین مسئولیتی هم ندارد، بلکه اسلام زندگی اقتصادی را در پرتو عدالت تنظیم می کند.

متون اسلامی، ما را به مجموعه ای از قوانین آشنا می سازد که زندگی اقتصادی انسان و رابطه ی اقتصادی او را در دادوستد و تولید و توزیع تنظیم می کند، و لازم نیست در متون اسلامی یک اصل کلی مانند «اصل آزادی اقتصادی» در مکتب سرمایه داری وجود داشته باشد، بلکه از متون اسلامی موضع اسلام در برابر اصل آزادی اقتصادی روشن می شود، مثلا اسلام جاز می داند زمین آباد شود، ولی اجازه نمی دهد کسی زمین را بدون آباد کردن مالک شود. اسلام تجارت را جاز می داند ولی به حاکم اسلامی هم اجازه ی کنترل قیمتها را داده است. از مجموع این دستورات در آیات و روایات موضع اسلام در برابر آزادی اقتصادی معلوم می شود.

ص: ۸

ما نیز در این رساله بر آنیم که اثبات کنیم اسلام مکتب اقتصادی دارد و تا حدودی نیز ویژگیهای این مکتب اقتصادی و رجحان آن را بر دیگر روشها و مکتبها روشن سازیم، بعون الله تعالی و توفیقه.

فصل اول: نظری کوتاه به مکتبهای اقتصادی معروف:

مکتب سرمایه داری: سیستم کاپیتالیسم.

مکتب سرمایه داری بر اصالت فرد استوار است، فرد را محترم می شمارد و بر آنست که مصالح شخصی عهده دار مصالح جامعه می باشد.

در این مکتب مصلحت اجتماع به هیچ روی مراعات نشده و چنان است که گویی انسان را وجودی مستقل و غیرمربوط به جامعه ی او می پندارد، و بهمین جهت برای فرد انواع آزادیها: آزادی شخصی، آزادی فکری، آزادی سیاسی، آزادی اقتصادی قائل است.

فرد می تواند در زندگی اختصاصی خود طبق اراده و خواسته های خود عمل کند و هیچ قیدوبندی ندارد جز آنکه مزاحم دیگران نباشد.

فرد می تواند بهره چه می خواهد عقیده و ایمان داشته باشد، حتی اگر عقیده و ایمان او بسیار سخیف و خرافی و یا انحرافی باشد.

فرد می تواند رأی خود را در زمینه ی قانونگذاری و دولت ابراز کند.

فرد می تواند از همه ی راههای درآمد استفاده نماید و آزاد است هرچه را مایل است تولید یا توزیع نماید، آزاد است احتکار کند، آزاد است کارخانجات اسلحه سازی دائر سازد حتی اگر تولید و گسترش تولید چنین کارخانجاتی نیازمند ایجاد جنگ در هر گوشه ی

جهان باشد.

این مکتب مفاسد گوناگونی دارد، استثمار و استعمار ملتهای ضعیف زائیده ی همین نظام است و رباخواری و ثروت اندوزی، عیاشی و بی عفتی، هرزگی و بی بندوباری در داخل جوامع غرب در ریشه از همین نظام ناشی شده است. سیستم سرمایه داری علاوه بر آنکه انسانها را به ما دیگری و سودپرستی گرایش می دهد و از اخلاق و انسانیت دور می سازد، باعث «اختلاف طبقاتی» وحشتناکی می شود که بر قشر محروم و زیرین جامعه فشار روزافزونی دارد، و اگر دقت شود عامل اصلی پدید آمدن مکتب سوسیالیسم همین اختلاف طبقاتی ناشی از سیستم سرمایه داری بوده است، بنابراین سیستم سرمایه داری دو نقص بزرگ دارد:

الف - فراموش کردن جنبه ی معنوی انسان

ب - در نظر نگرفتن جنبه های اجتماعی انسان

آنچه در سرمایه داری مورد توجه است جنبه های مادی است، چنانکه گویی سرمایه داری انسان را یک بعدی می داند، و در این کار در واقع با سیستم بولشویسم شریک است، با این تفاوت که مکتب سرمایه داری بدون فلسفه بافی بعد معنوی و بعد اجتماعی انسان را کنار گذاشته است، ولی مکتب سوسیالیسم با برهم بافتن فلسفه ی ویژه ی خود ابعاد دیگر وجود انسان را نادیده انگاشته و استقلال و شخصیت فردی انسان ها را لگدمال کرده است.

مکتب سوسیالیسم

سوسیالیسم بر سه اصل پایه ریزی شده است:

الف- مالکیت فردی را کاملاً لغو نموده، ثروت را از آن ملت می داند و بدست دولت می سپارد.

ب - توزیع کالا بر حسب نیاز و مصرف افراد بدست دولت

ص: ۱۰

است و هر فردی باید به اندازه ی قدرت خود کار کند و به میزان حاجت خود بگیرد.

ج - دولت برای توزیع و تولید، برنامه طرح کند و تناسب بین احتیاج و تولید حفظ شود.

البته گردانندگان امور نتوانستند در کشورهای سوسیالیستی این اصول سه گانه را پیاده کنند و بتدریج تغییرات چشمگیری در الغاء مالکیت داده شد، و در واقع حد وسطی قائل شدند، به این معنا که ثروتهای بزرگ مثل کارخانجات و زمینهای بزرگ و تجارتهای مهم را ملی کردند ولی کارخانه ها و زمین ها و تجارتهای کوچک را در ملکیت افراد قبول کردند، و اصل دوم را نیز با امتیاز و تفاوت در اجرت کارگران تغییر دادند و عذرخواهی هم کردند که این تغییرات موقتی و تا زمانی است که بر افکار سرمایه داری پیروزی پیدا شود، و عقیده دارند به مرور زمان افکار تغییر می کند و انسانی از نو ساخته می شود، و انگیزه های شخصی از میان می رود و جای آن را اندیشه های اجتماعی می گیرد، و آنوقت اصول سه گانه صددرصد جامه ی عمل می پوشد، و حتی دولت هم از میان برداشته می شود و بشر بطور خود کار به اندازه ی قدرت کار می کند و به میزان حاجت بر می دارد.

سوسیالیسم کاملاً در تقابل با مکتب سرمایه داری است:

الف - در سرمایه داری جامعه را فدای فرد کرده اند، و از مصالح جامعه غفلت ورزیده اند و در سوسیالیسم فرد را فدای جامعه ساخته اند، در واقع سرمایه داری بر اصالت فرد بنا شده و سوسیالیسم بر اصالت جامعه، در یکی جامعه قربانی شده و در دیگری شخصیت فرد.

ب - در سرمایه داری آزادی از اصول مکتب است، آزادی شخصی، آزادی فکری، آزادی سیاسی، آزادی اقتصادی، ولی در سوسیالیسم کاملاً استبداد حکمفرماست، هیچ فردی آزادی فکری،

آزادی سیاسی، آزادی اقتصادی ندارد، و سرنوشت همه کس و همه چیز در یک دیکتاتوری استالینی به دست حزب است.

همه ی سازندگان و گردانندگان این مکتب تصریح کرده اند که برای پیاده کردن مکتب چاره ای جز جبر و زور نیست. خود مارکس می گوید: «زور و غلبه یک قانون طبیعی است و حق نهفته در آن نهفته قانون است، و ما ایمان داریم که غلبه جز به زور نخواهد شد» (۱) «لنین» که مبلغان مارکسیست به اقوال و کردار او بسیار استناد می کنند، می گوید:

«قدرت و زور موجب هر پیروزی و سیادت است، و نظام جدید ما جز به زور ممکن نمی شود (۲)» و باز می گوید: «سوسیالیست حقیقی کسی نیست که قدرت را از دشمن بگیرد، بلکه کسی است که بعد از گرفتن قدرت از دشمن او را بکشد، مرگ تنها چیزی است که ما را از رقیب فارغ می سازد، ما به استبداد ایمان داریم، نظام ما بر پایه ی استبداد، زور و طغیان بنا شده است، برخی گمان می کنند با آزادی می توان پیش رفت، این اشتباه است و ما این افراد را ابله می دانیم» (۳)

این نمونه ای از اعتقاد سوسیالیسم به جبر و استبداد است و نظایر آن در کتابها و مقالاتشان بسیار دیده می شود، البته عذرخواهی هم کرده اند و می گویند این دیکتاتوری کم کم منجر به عدالت خواهد شد، تا آنجا که دیگر جامعه نیاز به دولت نخواهد داشت و هر کس به اندازه ای قدرت کار خواهد کرد و بقدر حاجت بر خواهد داشت.

چند انتقاد بر سوسیالیسم

الف - سوسیالیسم همه ی فسادها و نارسایی ها را بر عهده ی مالکیت فردی می پندارد، و بوجود آورنده ی این مکتب نیز به این موضوع تصریح کرده است، می گوید:

مالکیت فردی بود که با استفاده از ابزار تولید جدید ملیونها

ص: ۱۲

۱- (۱) - به کتاب اقتصاد ناوالاقتصاد اسلامی رجوع شود.

۲- (۲) - به کتاب اقتصاد ناوالاقتصاد اسلامی رجوع شود.

۳- (۳) - الاقتصاد اسلامی

کارگر را در آغاز انقلاب بیکار کرد.

مالکیت فردی بود که مقدار زیادی از محصولات خود را برای حفظ قیمت از بین می برد، در حالیکه مستمندان از گرسنگی می مردند.

مالکیت فردی باعث زورگویی گروهی به گروه دیگر می شود.

مالکیت فردی سرمایه دار را وامی دارد که ثروت خود را در کارهای نامشروع و غیرعادلانه مثل رباخواری به جریان بیندازد.

مالکیت فردی با احتکار و عرضه نکردن کالاهای مورد نیاز موجب ترقی قیمتها می شود.

مالکیت فردی است که برای تهیه ی بازارهای تازه به استعمار و استثمار ملتها می پردازد.

ولی در پاسخ باید پرسیم آیا بیکاری، فقر، زورگویی، استثمار و دیگر مفسد مالکیت فردی در کشورهای سوسیالیستی از میان رفته است؟

در نظام سرمایه داری با عنوان آزادی، گروهی بر گروههای دیگر غلبه و تفوق دارد و حکومت می کند و در نظام سوسیالیستی با عناوین دیگری همان غلبه و حکومت اجرا می شود.

در سرمایه داری اختلاف طبقاتی بصورت طبقه ی ثروتمند - طبقه ی متوسط - طبقه ی فقیر وجود دارد، در کشورهای سوسیالیستی طبقه ی متوسط تقریباً وجود ندارد و به جای آن، دو طبقه ی دیگر بصورت شدیدتری دائر است: ثروتمند عالی (افراد حزب) مستمند عالی (افراد ملت).

جمال عبدالناصر در باغ بسیار بزرگ و زیبای مارشال تیتو رئیس کشور یوگسلاوی به شوخی به او گفت: «راستی همه ی مردم یوگسلاوی چنین باغی دارند؟!» آنگاه هر دو خندیدند... (۱) کشور یوگسلاوی با رژیم سوسیالیستی اداره می شود و از اعمار شوروی است.

ص: ۱۳

سیدقطب می گوید: «چند نفر از مردم شوروی را در قاهره دیدم که در اثر فقر شعور خود را از دست داده بودند» (۱) یک کمونیست می گوید: «در مرام سوسیالیسم همه چیز ممنوع است جز اجبار و زور» (۲) بنظر ما آنچه دنیا را به فساد کشیده است مالکیت فردی نیست، ماده گرایی و یک بعدی اندیشیدن مکتبهای چپ و راست و نفی اخلاق و معنویت موجب اصلی این بدبختی هاست.

ب - آزادی از ضروری ترین نیازها و خواسته های انسانهاست، حتی حیوانات نیز قیدوبند و قفس را دوست ندارند، بنابراین به بهانه ی نیازهایی از قبیل تأمین اقتصادی انسان نباید نیاز برتر او یعنی «آزادی» را سلب کرد، مکتب سوسیالیسم این نیاز برتر را کاملاً نادیده گرفته و آزادی انسانها را نابود ساخته است.

لازم نیست برای این سلب آزادی در کشورهای سوسیالیستی شاهد و مثالی بیاوریم، چون همه می دانند که وحشتناکترین خفقانها در کشورهای سوسیالیستی برقرار است.

ج - در سوسیالیسم عملاً ذوق و استعداد و فعالیت و ابتکار و شجاعت و شهامت و دیگر خصلتهای انسانی خفه و سرکوب شده است. انسانهایی که زیر چکمه ی استبداد حزب به جرم یک کوتاهی در اجرای فرمان، یک انتقاد از رژیم، یک ابراز وجود و سلیقه ی شخصی، به تبعید در سبیری و زندان و شکنجه های قرون وسطایی محکوم می شوند، بدون تردید روح انسانیت، شهامت، ابراز وجود، سلیقه و ابتکار به تدریج در آنان نابود می شود.

در زمان استالین برای ترقی تولیدات کشاورزی و صنعتی - که با مقایسه با قبل از تشکیل حزب به یک دهم تنزل یافته بود - ۱۹ میلیون کارگر نابود شد و ۲ میلیون کارگر به حبس با اعمال شاقه محکوم شدند

ص: ۱۴

۱- (۱) - عدالت اجتماعی تألیف سیدقطب

۲- (۲) - مالکیت خصوصی در اسلام

و ۵ میلیون را به سیبری تبعید کردند، ولی نتیجه ای گرفته نشد تا آنجا که گردانندگان حزب مجبور شدند تغییرات فاحشی در اصول مکتب بدهند. (۱) آری، اگر روح یأس بر ملتی چیره شود جز با جبر و فشار نمی توان آنان را به کاری واداشت و جبر و فشار نیز بطور قطع نمی تواند برای همیشه حکمفرمایی کند، بنابراین نتیجه جز شکست و خسارت چیز دیگری نخواهد بود.

الغاء مالکیت با طبیعت و فطرت انسان سازگار نیست و نتیجه ی آن گسترش سستی و تنبلی و یأس و ناامیدی در مردم است.

در سال ۱۹۷۵ میلادی در شوروی با ریخت و پاش کشاورزان و سهل انگاری در جمع آوری محصول ۲۰ میلیون تن غله تلف شد، کشاورزان محصولات را مال خودشان نمی دانستند و حتی معتقد نبودند که زحمت آنان در راه اصلاح جامعه است. (۲) شاید برخی کوتاه فکران ترقیبات نظامی شوروی را عنوان کنند و ابرقدرت بودن این کشور را دلیل پیشرفت در نظام سوسیالیستی معرفی نمایند، در پاسخ این افراد باید یادآور شد که اولاً شوروی فقط در قدرت نظامی جزو ابرقدرتهاست، و این موضوع هم تنها بعد از انقلابات سوسیالیستی شوروی نبوده بلکه قبل از انقلاب نیز روسیه ی تزاری در زمان خود از قدرتهای جهانی محسوب می شد و علت آن این است که مرام- نامه ی حزب در میان گردانندگان قدرت نظامی اجرا نمی شود و آنان از یک امتیاز ویژه به خود برخوردارند.

ثانیاً شوروی در کشاورزی و تکنولوژی نسبت به ایالات متحده و دیگر کشورهای پیشرفته ی غربی کاملاً عقب افتاده است و همه می دانند که شوروی هر ساله از آمریکا گندم می خرد.

تولیدات صنعتی آمریکا با رقم صددرصد و تولیدات کشاورزی

ص: ۱۵

۱- (۱) - اقتصاد اسلامی تألیف مودودی

۲- (۲) -. مالکیت خصوصی در اسلام

آن با رقم ۴۰ درصد از شوروی بیشتر است، و از نظر اختراع و پیشرفتهای صنعتی، آمریکا کاملاً بر شوروی برتری دارد. (۱) ثالثاً دیگر کشورهای سوسیالیستی از قبیل ویتنام، چکسلواکی، رومانی، مجارستان و... از هر حیث نسبت به غربیان عقب افتاده محسوب می شوند و نظام سوسیالیستی هیچیک از این کشورها را به پیشرفت چشمگیری نرسانده است.

این نکته نیز قابل تذکر است که در ممالک سوسیالیستی اکثریت افراد کشور این مرام را نپذیرفته اند ولی اقلیتی که حزب را تشکیل می دهند حاکم بر همه هستند، در شوروی حتی یک دهم جمعیت نیز پیرو مرام کمونیسم و عضو حزب نیستند. «در سرتاسر چین ۲۷ میلیون نفر عضویت حزب را پذیرفته اند در حالیکه فقط مسلمانهای چین حدود ۶۰ میلیون نفرند، بنابراین تقریباً ۱۰ درصد از مردم چین مسلمان و کمتر از ۵ درصد کمونیست هستند.» (۲)

مکتب اقتصادی اسلام

انسان ابعاد گوناگونی دارد، و قانونگذار باید قانونی پیشنهاد کند که در برگیرنده ی همه ی ابعاد وجودی انسان باشد، هر فرد در عین حال که عضوی از اعضای جامعه ی خویش است دارای شخصیت مستقل فردی نیز هست. و اضافه بر این، انسان فقط در جسم و غرایز جسمانی و نیازهای مادی خود خلاصه نمی شود، غفلت از بعد روحی و معنوی انسان. نادیده انگاشتن یک حقیقت آشکار و یک واقعیت محسوس است.

بی توجهی به هر یک از این ابعاد، و به ویژه غفلت از بعد معنوی انسان به نتایج اسفباری که در نظام سرمایه داری و سوسیالیسم دیده می شود می انجامد. ظلم و ستم و حق کشی و نابرابری و سودجویی و

ص: ۱۶

۱- (۱) - الأرقام التوجيهية

۲- (۲) - روزنامه ی کیهان شماره ی ۹۹۶۰

قدرت طلبی و هرزگی و فسادی که در جوامع شرق و غرب دیده می شود مولود طبیعی پشت پا زدن به معنویت و اخلاق است.

انسان بدون معنویت و اخلاق با حیوان چه تفاوتی دارد؟ جز آنکه برای انجام هر ناروایی از حیوان کارآمدتر و زیرکتر و خطرناکتر است؟! این سخن قرآن بسیار دقیق است که می فرماید: «ان شرالدواب عندالله الصمالبکم الذین لایعقلون» (۱) شرورتر از هر جنبنده ای نزد خداوند افرادی هستند که فاقد گوش شنوای حق و زبان گویای حق باشند و از معنویت غفلت ورزیده و سرپوش غرائز خرد انسانی آنان را پوشانده باشد و تفکر و تعقل نکنند.

قوانین اسلام بر همه ی ابعاد وجودی انسان نظر دارد، و در نظام اقتصادی اسلام نیز جنبه ی فردی و اجتماعی و بعد مادی و معنوی انسان با هم ملاحظه شده است.

نظام اقتصادی اسلام نه سرمایه داری است و نه سوسیالیسم، و حد واسط این دو و یا تلفیق و مخلوطی از این دو نیز نیست. آنانکه نظام اقتصادی اسلام را حد وسط دو نظام سرمایه داری غربی و سوسیالیسم شرقی پنداشته اند، یا آن را مرکب از این دو تصور کرده اند در اشتباهند، و اشتباه بزرگتر را کسانی مرتکب شده اند که نظام اقتصادی اسلام را همان نظام سرمایه داری توصیف کرده اند.

و خطای بزرگتر از این دو اشتباه آنکه برخی با وجود آنکه مسلمانند رنگ سوسیالیستی بخود گرفته خیال می کنند نظام اقتصادی اسلام همان نظام سوسیالیسم است.

در واقع اسلام و نظام اقتصادی آن ویژگیهای ممتاز خود را دارد، و اینک توضیح برخی از این ویژگیها:

اسلام اصل مالکیت فردی را محترم می شمارد و با این کار استقلال و شخصیت فرد را پاسداری می کند: «للرجال نصیب مما

ص: ۱۷

اكتسبوا وللنساء نصيب مما اكتسبن» (۱) - بهره ی کار هر مرد و زن به خودش تعلق دارد).

و کار را که از برترین راههای تملک است اکیداً توصیه و تشویق می نماید. امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«الكاد علی عیاله كالمجاهد فی سبیل الله» (۲) آنکه برای تأمین خانواده اش زحمت می کشد مانند مجاهد در راه خداست.

و امام باقر (علیه السلام) می فرماید: موسی (علیه السلام) از خداوند پرسید ناپسندترین افراد نزد تو کیست؟ و پاسخ شنید که

«حقیقه باللیل و بطلال بالنهار» یعنی آنکه شب را چون مرداری بخوابد و به عبادت و توشه ی راه آخرت توجه نداشته باشد و روز را به بیکاری و بیعاری بگذراند.

اسلام در عین حال که مالکیت فردی را می پذیرد و به کار و کوشش تشویق می نماید، با قید و محدودیتهای گوناگون از تمرکز ثروت جلوگیری و با فقر اجتماعی شدت مقابله و مبارزه می کند:

«والذین یکنزون الذهب و الفضة و لاینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم. یوم یحیی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم هذا ما کنزتم لانیفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون» (۳) آنان را که ثروت انباشته و گنج می سازند و در راه خدا - برای نیازهای جامعه - صرف نمی کنند به عذابی دردناک بشارت ده، روزی که همان ثروتها را گذاخته بر پیشانی و پشت و پهلوهایشان می نهند و به ایشان گفته می شود این همان ثروتی است که برای خود انباشته بودید اینک مزه ی آن را بچشید.

از سوی دیگر در اسلام «مالکیت اجتماعی» تشریح شده که بدست دولت اعمال می شود و بدین وسیله بخش بزرگی از ثروت به نیازهای جامعه و مصالح عمومی اختصاص دارد مانند مالیات

ص: ۱۸

۱- (۱) - سوره ی نساء آیه ی ۳۲

۲- (۲) - وسائل ج ۱۲ ص ۴۳

۳- (۳) - سوره ی توبه آیه ی ۳۵

بردرآمد (خمس) و انواع معادن (انفال) و موارد دیگر. و بدین - ترتیب بی آنکه شخصیت فرد پایمال شده باشد به نیازهای جامعه و مصالح عمومی توجه کامل شده است، بنابراین اسلام هیچ یک از فرد و جامعه را اصل و دیگری را فرع نمی داند، و در نظام مالی یکی را فدای دیگری نمی سازد، بلکه به هر دو توجه دارد و ترتیبی اتخاذ کرده است که سعادت فردی و اجتماعی با هم تأمین شود.

موضوع مهم دیگر در نظام مالی اسلام، توجه به پرورش معنویت و انسانیت و جلوگیری از دنیاپرستی و سودجویی و جنبه های حیوانی است، اسلام پیروان خود را طوری تربیت می کند که تعالی و تکامل روحی و معنوی را هدف بدانند، و مادیات را فقط وسیله ای برای گذران معیشت، و در خدمت تکامل خود و جامعه بشناسند، و اشتغالات مادی زندگی آنان را از خداجویی و سیر معنوی و هدفهای اخروی غافل نسازد:

«رجال لا تلهيهم تجاره ولا بيع عن ذكر الله و اقام الصلوه و ايتاء الزكوه يخافون يوما تتقلب فيه القلوب و الابصار» (۱)... مردانی که تجارت و دادستد - (اشتغال به امور اقتصادی) - آنان را از زیاد خدا و بجا آوردن نماز و پرداختن زکات باز نمی دارد، آنان از روزی که در آن چشمها و دلها منقلب می شود - رستخیز - بیمنای کند (سرنوشت اخروی خود را فراموش نمی کنند).

اسلام می خواهد همه ی اعمال برای خدا و در جهت تکامل معنویت انسانها باشد، پیامبر گرامی اسلام می فرماید: «

انما الاعمال بالنيات» کارها وابسته به نیتهاست

«ولا عمل الا بالنيه» هیچ عملی بدون نیت پذیرفته

نیست («وانما الاعمال بالنيات و انما لكل امرء ما نوى فمن كانت هجرته الى الله و رسوله فهجرته الى الله و رسوله و من كانت هجرته الى دنيا يصيبها او امرئه يتزوجها فهجرته الى ما

ص: ۱۹

(قطعاً هر عملی وابسته به نیت است و برای هر کس همان است که نیت آن را داشته، هر کس برای خدا و پیامبرش هجرت نموده، هجرت او بسوی خدا و پیامبر اوست و هر کس برای خواسته ای دنیوی و یا ازدواج با زنی هجرت کرده هجرت او به سوی همانها خواهد بود).

از نظر اسلام، هر عمل - اگرچه بسیار کوچک - اگر برای خدا باشد اهمیت دارد:

«انما نطعمکم لوجه الله لا نریدمنکم جزاء ولا شکورا» (۲) همانا ما به خاطر خدا انفاق می کنیم و پاداش و تشکری از شما نمی خواهیم).

و هر عملی - هرچند بسیار بزرگ - اگر برای خودنمایی یا خودبینی و یا از روی غرائز انجام شده باشد، در اسلام بی ارزش و از نظر قرآن مذموم و ناپسند است»

«من کان یرید العاجله عجلنا له فیها مانثاً لمن نرید ثم جعلنا له جهنم یصلیها مذموما مدحورا، ومن اراد الاخره و سعی لها سعیها و هو مؤمن فاولئک کان سعیهم مشکورا» (۳) هر کس طالب دنیای نقد است آن مقدار که مقدر او باشد به او می دهیم، و سپس دوزخ را برای او قرار داده ایم که نکوهیده و رانده شده وارد آن می گردد، و هر کس خواهان آخرت باشد و برای آن سعی و کوشش کند، کار او مورد تقدیر است - به پاداش خود می رسد -).

یعنی اگر کسی سطح فکرش از مادیات دنیوی بالاتر نباشد و از هدف عالی انسانیت غفلت کند، محال است کار او ارزشمند باشد، به عبارت علمی کار انسان یک بعدی نیست و دو جنبه دارد و هر یک از دو بعد آن از نظر خوبی و بدی حسابی جداگانه دارد، ممکن است عملی از جهتی خوب باشد و از بعد وجهتی دیگر پسندیده نباشد.

ص: ۲۰

۱- (۱) - وسائل ج ۱ ص ۳۳ جامع الاحادیث ج ۱ ص ۹۹ حدیث ۸

۲- (۲) - سوره ی دهر آیه ۹

۳- (۳) - سوره ی اسراء آیه ی ۱۹

این دو بعد در اصطلاح علم اصول «بعد فعلی» و «بعد فاعلی» نامیده می شود، مثلاً «ادیسون» برق را اختراع کرد، این کار از نظر «بعد فعلی» برای جامعه بسیار سودمند و کاری شایسته و خدمتی شایان محسوب می شود، و از نظر اسلام چون مشروط به نیت نیست و با اصطلاح علم اصول از «توسلیات» است نه از «تعبدیات» پاداش هم دارد زیرا خدمت به مردم است.

خداوند می فرماید: «انا لا نضیع اجر من احسن عملا- ان الله لا یضیع اجر المحسنین» (۱) (ما اجر کسی را که کار نیکی انجام داده ضایع نمی کنیم - قطعاً پروردگار پاداش نیکوکاران را ضایع نمی سازد).

اما این کار ادیسون از نظر «بعد فاعلی» و انتساب عمل به فاعل و خوب و بد بودن عمل، بستگی به کیفیت صدور آن از آقای ادیسون دارد، آیا اختراع او برای خدا بود یا برای کسب جایزه ی نوبل؟ برای خدمت به جامعه بوده یا برای شهرت؟ برای مادیت بوده یا معنویت؟ «لکل امرء مانوی»، اگر برای آخرت و خدا و خدمت به جامعه بوده پاداش آن بهشت، معنویت و انسانیت است، و اگر منظورش مادیات دنیوی و شهرت بوده، پاداش او نیز مادی و ارضاء غریزه و تشکر مردم است، و برای او هیچ ارزشی ندارد، بلکه ارزش آن جز ضرر به مقام انسانیت و تقویت غرائز که زنده کننده ی ما دیگری و کشنده ی اخلاق است، چیز دیگری نخواهد بود.

قرآن کریم این گونه عمل را که جنبه ی روحی و بعد فاعلی نداشته باشد گاهی به خاکستری که دستخوش طوفان شود و گاهی به سراب تشبیه کرده است و فاعل عمل را نیز چون کسی می داند که در ظلمت و سیاهی در امواج طوفانی دریا غوطه می خورد:

«مثل الذین کفرو ابرههم اعمالهم کرما داشتندت به الريح فی یوم عاصف لایقدرون مما کسبوا علی شیء ذلک هو الضلال البعید» (۲)

ص: ۲۱

۱- (۱) - سوره ی کهف آیه ی ۳۰ و سوره ی توبه آیه ی ۱۲۰

۲- (۲) - سوره ی ابراهیم آیه ی ۱۸

(کافران، کارهاشان همچون خاکستری است که دستخوش باد سختی شده باشد، بر آنچه فراهم نموده اند دست نخواهند یافت، این گمراهی عمیقی است).

«والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعه یحسبها الظمان مأ... او کظلمات فی بحر لجی یغشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض» (۱) (و کافران، اعمالشان همچون سرابی در بیابان است که تشنه آن را آب می پندارد... یا همچون پاره های ظلمت در دریایی ژرف است که امواج آن بر روی هم سوار باشند، و ابر بالای آن قرار گیرد).

آیا دنیای غرب و اعمالش برای خودشان و دیگران ظلمت و ترس و ناامنی و رنج در بر نداشته است؟!

اگر هسته ی اتم را شکافته اند، این کار را برای استثمار انجام دادند، هرچند فوایدی برای جامعه دارد، ولی برای عامل آن آیا جز توده ی خاکستر در معرض باد و یا جز سرابی که آن را آب می پندارند حاصل دیگری دارد؟

تنها کاری «بعد فاعلی» نیکو و درستی دارد که عامل آن به مبدأ و معاد ایمان داشته باشد، قرآن کریم در آیات بسیاری به این موضوع اشاره می فرماید:

«من عمل صالحا من ذکرا و انثی و هو مؤمن فلنحییه حیوه طیبه و لنجزینهم اجرهم با حسن ما کانوا یعملون» (۲) (هرمرد و زنی که کاری شایسته انجام دهد در حالی که مؤمن باشد او را زنده می کنیم به زندگی و حیاتی پاکیزه، و به او پاداشی بهتر از عملش خواهیم داد).

اگر خداشناس نباشد ممکن نیست «حسن فاعلی» برای عملش فرض کنیم، ولی البته اگر خدمت به جامعه بوده پاداش قهری دنیوی

ص: ۲۲

۱- (۱) - سوره ی نور آیه ی ۴۰

۲- (۲) - سوره ی نحل آیه ی ۹۷

دارد، چنانکه دارای «حسن فعلی» هم هست زیرا ذاتاً عملی خوب و در دفتر نظام اجتماعی ثبت است، و بعبارت علمی «جنبه ملکی» آن خوب و پسندیده است ولی آیا «جنبه ی ملکوتی» هم دارد؟ البته نه.

خلاصه آنکه اسلام انسانی می سازد که کارهای او هم «جنبه ی ملکی» و هم «جنبه ی ملکوتی» داشته باشد تا با «بعد ملکی» آن جامعه استفاده کند و با «بعد ملکوتی» آن خود او و جامعه بهره مند گردد، از خودنمایی، مادیگری، عیاشی، اسراف و تبذیر، تعدی و تجاوز، درنده خویی، شیطان صفتی و... آزاد شود و حیات انسانی برای خود و دیگران فراهم کند.

تا این جا بطور فشرده تر اسلام را در نظام مالی، در مقابل تر سرمایه داری و سوسیالیسم معلوم ساختیم، و خلاصه آن:

الف - اسلام مالکیت فردی را امضاء نموده، زیرا استقلال و شخصیت فردی انسان را در نظر گرفته است.

ب - اسلام مالکیت عمومی به دو نحو ثروت ملی و ثروت دولت را امضاء کرده، و بدین ترتیب از بعد دیگر انسان که اجتماعی بودن اوست غفلت نکرده است.

ج - اسلام به کار و کوشش تشویق و تنبلی و بیکاری را نکوهش کرده است تا بدین وسیله ملکیت به هر سه نحو آن حاصل شود.

د - اسلام برای سرپرستی اموال عمومی، دولتی صالح و شایسته تعیین کرده تا اموال عمومی حیف و میل و هدر نشود.

ه - اسلام می خواهد در نظام مالی علاوه بر بعد فعلی، بعد فاعلی هم در نظر گرفته شود تا مادیگری را که رأس همه ی خطاهاست از انسان دور سازد، و روح تعاون و انسانیت در او زنده شود.

این است تر اسلام، این است نظام مالی اسلام، و این ویژه ی اسلام است، این قانون است که کسی مانند آن را نیاورده و نخواهد

آورد، و اسلام بر همین مبنا مبارزه و تحدی می کند:

«قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یا توأمثل هذا القرآن لایأتون بمثله و لو كان بعضهم لبعض ظهیرا» (۱) (ای پیامبر بگو اگر همه ی جهانیان جمع شوند و به یاری هم برخیزند که مانند این قرآن از نظر لفظ و فصاحت و بلاغت، از نظر معنی و وضع قانون و... - بیاورند نخواهند توانست)

سوسیالیسم همه ی مشکلات را بر عهده ی مالکیت فردی می داند، و بهمین جهت معتقد است باید مالکیت فردی بکلی از میان برود، در حالی که مالکیت فردی بصورتی که در اسلام پیش بینی شده نه تنها مشکلی بر نمی انگیزد، بلکه برای سعادت فرد کاملاً ضروری است، و آنچه سرچشمه ی مشکلات به نظر می رسد چند چیز است:

الف - فقر: اسلام با فقر مبارزه می کند: چنانکه در سوره ی «معاون» دیدیم قرآن کسانی را که فارغ از حال مستمندان باشند و به نیازهای جامعه توجه نکنند مسلمان نمی داند. پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) صریحاً می فرماید:

«من اصبح ولایهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم» (آنکه به امور جامعه ی اسلامی اهمیت ندهد مسلمان نیست).

یکی از راههای اسلامی مبارزه با فقر دریافت مالیاتی از قبیل زکات و خمس از ثروتمندان است، این مالیات، از درآمدها و ثروتهای دولت اسلام محسوب می شود و باید برای رفع نیاز نیازمندان و تأمین زندگی آنان و دیگر مصالح جامعه صرف شود، و در واقع اگر بدرستی عمل شود فقر ریشه کن می گردد. اسلام کسی را که از پرداخت زکات خودداری کند در ردیف مشرکان می داند: «فویل للمشرکین الذین لایؤتون الزکوه و هم بالاخره هم کافرون» (۲) (وای بر مشرکان، آنان که زکوه نمی پردازند و ایشان همان کسانی که به سرای آخرت ایمان ندارند).

ص: ۲۴

۱- (۱) - سوره اسراء آیه ی ۸۸

۲- (۲) - سوره ی فصلت آیه ی ۷

اسلام معتقد است، فقر احساسات فقیر را جریحه دار می سازد و باعث بوجود آمدن مکتب‌هایی مانند سوسیالیسم می شود. آری، وقتی کاخ و کوخ در کنار هم پیدا شدند، وقتی در جامعه ای برخی کاخ نشین و برخی دیگر بی خانه باشند و زندگی خود را نتوانند اداره کنند و... فاجعه ها و مصیبت‌ها بوجود می آید و چنین جامعه ای بسوی نابودی رهسپار خواهد بود.

خداوند می فرماید: «وانفقوا فی سبیل الله و لاتلقوا بایدیکم الی التهلکة» (۱) (در راه خدا یعنی برای رفع نیازهای جامعه انفاق کنید و خود را بدست خود به نابودی نیفکنید)

بنابراین مالکیت فردی مصیبت زا نیست و آنچه مفاسد بسیار دربر دارد احتیاج و فقر است، و نظام مالی اسلام فقر را از جامعه برمی دارد.

ب- تمرکز ثروت: در نظام سرمایه داری ثروت نزد طبقه ی متمرکز می شود و طبقات دیگر محروم می مانند، اسلام تمرکز ثروت را بشدت محکوم می کند، و معتقد است ثروت مانند خون در بدن باید در همه ی جامعه جریان داشته باشد: کی لایکون دوله بین الاغنیاء منکم» (۲) تا دارایی ها فقط در دست اغنیاء نباشد، به عبارت دیگر «کنز» در اسلام جایز نیست و قرآن کریم با تأکید از آن نهی کرده است:

«والذین یکنزون الذهب و الفضة و لاینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم»، بر ثروتمند لازم است پول را به جریان بیندازد حتی بصورت «مضاربه» و «مساقات» و «مزارعه»

اگر دقت شود یکی از علت‌های عمده ی فقر، بیکاری است و اگر ثروت‌ها در کارهایی که اسلام جایز می شمارد بکار افتد و باصطلاح «کنز» نشود و در کارهای نامشروعی مانند احتکار و رباخواری که در اسلام حرام است بجریان نیفتد، بیکاری که از مفاسد بزرگ اجتماعی است و خود مصیبت‌های دیگری را به همراه دارد، از میان می رود.

ص: ۲۵

۱- (۱) - سوره ی بقره آیه ی ۱۹۵

۲- (۲) - سوره ی حشر آیه ی ۷

ج- فساد اخلاق: در نظام سرمایه داری زیر عنوان آزادی، فساد و بی بندوباری را رایج ساخته اند. اگر دقت شود این فساد که خود علت اصلی فجایع و مشکلات فردی و اجتماعی گوناگونی است از حذف اخلاق و معنویت در جامعه ناشی می شود نه از مالکیت فردی. جوامع غربی در اثر خرافات و کمبودهای دین مسیحیت و کلیسا در طول قرن‌ها به دین بدبین شدند و بتدریج با پشت کردن به دین، اخلاق و معنویت را از دست دادند، و روزاروز مادی تر و دنیاپرست تر گردیدند، و طبیعی است افرادی که به دین و مبدأ و معادای ایمان نداشته باشند، در کارهای خود مسئولیت واقعی احساس نمی کنند، و بازدارنده ای که جلوی هوسها و سرکشی های نفسانی آنان را بگیرد نمی یابند، در چنین شرایطی هر فاجعه و جنایتی ممکن است، دلسوزی برای دیگران و گذشت و ایثار در جامعه رنگ می بازد، و سودجویی و لذت پرستی و پاسداری منافع شخصی جایگزین آن می گردد، و فقط تا جایی که چماق قانون بر سر افراد سایه افکنده است ظاهری را حفظ می کنند و با تشبثات گوناگون سعی دارند فرمولهایی بیابند که از قوانین سوءاستفاده کنند و حتی المقدور با لبه ی تیز آن دچار نشوند و بهرطریقی که بتوانند قوانین دیگری ابداع نمایند که خواسته های شخصی و هوسهای نفسانی آنان بهتر تأمین شود.

همانطور که گفتیم این فسادها که بر حیات انسانی ملتها لطمه های غیرقابل انکاری دارد، از مالکیت فردی ناشی نمی شود، بلکه از بی دینی و بی اخلاقی سرچشمه می گیرد، و همه بخوبی می دانند که در جوامع کمونیستی شرق اروپا فساد اخلاقی همچنان حکمفرماست که در جوامع سرمایه داری غرب اروپا، زیرا مارکسیسم نیز ضداخلاق است و از میان برداشتن مالکیت فردی دردی را دوا نمی کند. نهایت آنکه در جوامع کمونیستی بجهت خفقان محض و فرمایشی بودن سیستم و

کمبود امکانات رفاهی و پولی در دست مردم، تا حدودی فساد خفیف تر است و در جوامع غربی با امکانات قانونی و رفاهی که جامعه دارد در هر ناروایی آزادترند.

اسلام برای مبارزه با همه ی فسادها اخلاق را در جامعه تقویت می کند، اسلام به انسانها می آموزد که زندگی فقط حیات محدود در عمر دنیوی نیست و جهان ابدی و سعادت اخروی را هدف حیات گذران دنیا معرفی می کند، و با این هدف انسانها را از حیوانی زیستن و محدودماندن در چارچوب غرائز و از هوسها و بی بندوباری پست کننده و مخرب می رهااند.

پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) می فرماید

:«انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» (من به پیامبری برانگیخته شدم تا اخلاق انسانها را تکامل بخشم).

اسلام بشدت با صفات رذیله مقابله می کند، و در همه ی فرامین و راهنمایی های خود به تزکیه ی انسانها توجه دارد: «هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه» (۱) اوست خدایی که پیامبری از خود مردم فرستاد تا آیات خدا را بر آنان بخواند و آنان را تزکیه و تربیت نماید و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد).

اسلام همراه با معنویت، برخورداری معقول از مواهب مادی را فراموش نکرده است، و همچنانکه پیشتر گفتیم به همه ی ابعاد وجودی انسان توجه دارد، و همراه با حیات انسانی، ارضاء خواسته های جسمانی را نیز توصیه می کند:

«وابتغ فیما آتاک الله الدار الاخره و لاتنس نصیبک من الدنیا و احسن کما احسن الله الیک و لاتبغ الفساد فی الارض ان الله لایحب المفسدین» (۲)

ص: ۲۷

۱- (۱) - سوره ی جمعه آیه ی ۲

۲- (۲) - سوره ی قصص آیه ی ۷۷

در آنچه خداوند به تو عنایت کرده سرای جاویدان آخرت را جویا شو، و بهره ی خود را از دنیا نیز فراموش مکن، و نیکی کن همچنانکه خدا به تو نیکی کرده است و در زمین فساد مخواه، خداوند مفسدان را دوست ندارد).

از آنچه تا این جا گفتیم می توانیم چنین نتیجه بگیریم:

الف - همه ی قوانین اسلام بهم وابسته است و نظام اقتصادی اسلام نیز همین طور است و با دیگر قوانین اسلام کاملاً ارتباط دارد.

ب - اسلام دارای مکتب اقتصادی است و لازم نیست «علم اقتصاد» داشته باشد، یعنی اسلام بدون اصطلاحات اقتصادی روز، برنامه ی بسیار کاملی برای اقتصاد دارد که می تواند جامعه ی بشریت را اداره کند. بنابراین موضوع بحث ما مکتب اقتصادی اسلام است نه آنکه حوادث اقتصادی را با اصطلاحات علم اقتصاد کشف کنیم، و این کار نه فن ماست و نه در مسئولیت ما و نه موضوع بحث ما.

ج - سیستم اقتصادی سرمایه داری و سوسیالیسم هر دو قابل انتقاد است، ولی در مکتب اقتصادی اسلام ما نقصی نمی بینیم، به عبارت دیگر مقایسه میان سیستمها به ما نشان می دهد که دنیای روز چاره ای جز روی آوردن به سیستم اقتصادی اسلام ندارد، و راه این است و جز این نیست.

د - سوسیالیستها و بیشتر کسانی که درباره ی اقتصاد و مکتبهای اقتصادی بحث کرده اند و حتی برخی افراد وابسته به اسلام نیز، گمان کرده اند مالکیت فردی مفاسدی بهمراه دارد، و این اشتباه است زیرا مفاسد بجهت فقر و تمرکز ثروت و فساد اخلاق و نقص در قوانین اقتصادی سیستمهاست.

ما در آینده به خواست خدا اصول سیستم اقتصادی اسلام را

بطور فشرده بیان و از جمله مسائل زیر را بررسی خواهیم کرد:

۱- پایه های نظام اقتصادی اسلام: این قسمت قابل دقت است و سعی کرده ایم تا آنجا که ممکن است مطالب را بسادگی بیان کنیم و از اصطلاحات علمی حتی المقدور بپرهیزیم تا برای همگان قابل درک باشد.

۲- مالکیت فردی در اسلام و دلیل پذیرش و بیان حدود و قیود آن، و راههای تملک شخصی از نظر اسلام.

۳- مالکیت دولت و مالکیت عمومی و ملی و راههای تملک دولت یا ملت، و راههای مصرف ثروت عمومی و ثروتهای دولت.

امیدواریم نتیجه ی کار ما برای عموم برادران و خواهران مسلمان و بویژه جوانان و خصوصاً آن دسته از جوانان که در اثر عدم آگاهی از حقایق اسلام به مکتبهای دیگر گرایش پیدا کرده اند سودمند و جالب باشد، و از خداوند متعال توفیق خدمت به اسلام و مسلمین را مسئلت می داریم.

ص: ۲۹

اشاره

اسلام انسان را دارای ابعاد گوناگون می داند، و بهمین جهت پایه ها و زیربناهای اقتصاد اسلام نیز مختلف و گوناگون است.

اسلام معتقد است انسان بعد مادی و بعد معنوی دارد و دارای نیازهای مادی و نیازهای معنوی، و نیز جنبه ی فردی و جنبه ی اجتماعی است، دو نوع کار و اندیشه و عمل، و دو پاداش پاداش دنیوی و پاداش اخروی دارد ... لذا زیربناها و پایه های اقتصاد اسلام که برای انسان و سعادت او پیشنهاد شده مختلف است. و با آنکه اسلام همه ی ابعاد وجودی انسان را اصیل می داند و بکلی کنار گذاشتن و یا فداکردن برخی از این ابعاد را برای ابعاد دیگر نمی پذیرد، در عین حال به جنبه ی معنوی انسان بیشتر عنایت و توجه دارد، زیرا از نظر اسلام ابعاد مادی وسیله ای است برای هدفهای اخروی و کمالات معنوی انسان.

بهمین جهت پایه ها و زیربناهای اقتصاد اسلام غالباً معنوی است نه مادی.

مکتب سوسیالیسم اگرچه جنبه های غیرمادی نیز برای انسان قائل است، و اعتراف می کند که انسان فکر دارد و از زیبایی، هنر، دانش و مطالعه لذت می برد، ولی همه ی این جنبه های معنوی را تابع

جنبه‌ی مادی انسان و مادیت را محرک معنویت می‌داند، و بهمین جهت در سوسیالیسم حتی اخلاق، تفسیری مادی دارد.

در سوسیالیسم، اصل، بعد مادی انسان است و بعد معنوی فرع آن محسوب می‌شود، و نیز بعد فردی انسان تابع بعد اجتماعی او است، و فرد را نه ساخته‌ی طبیعت، بلکه ساخته‌ی اجتماع می‌پندارند.

ولی اسلام همه‌ی ابعاد انسان را مستقل و اصیل می‌شمارد، و معتقد است انسان دارای بعد مادی و نیازهای مادی، و بعد معنوی و نیازهای معنوی است، و هیچیک تابع دیگری نیست و نیز دارای جنبه‌ی فردی است که به اجتماع ربطی ندارد، و دارای بعد اجتماعی است که به بعد فردی مربوط نمی‌شود... در عین حال همه‌ی ابعاد مادی را وسیله‌ی تکامل و تقویت روح و بعد معنوی می‌داند.

ما در این فصل به برخی از زیربناهای پایه‌های اصلی اقتصاد اسلام اشاره می‌کنیم و این تذکر را لازم می‌دانیم که تشریح مفصل همه‌ی زیربناهای محدودی این بحث خارج است.

***عنوان‌های آنچه به یاری خدا در این فصل بررسی می‌کنیم به این شرح است:

الف - کرامت انسان: چون اقتصاد اسلام برای انسان وضع شده نه برای حیوان، بنابراین اسلام یا توجه به شخصیت و رفعت انسان قوانین اقتصادی خود را پیشنهاد می‌کند.

در متون اسلامی توجه به این شخصیت و رفعت کاملاً آشکار است، و بعبارت دیگر اسلام ابتداً انسان را معرفی می‌کند تا او اول خود را بشناسد و بعد قوانین اقتصادی خود را.

ب- آزادی همه‌جانبه: اسلام آزادی همه‌جانبه‌ی انسان را

امضاء، و اقتصادی که با این آزادی منافات نداشته باشد وضع کرده است.

ج- مواسات: اسلام افراد جامعه را اعضاء یک بدن واحد می داند و بهمین جهت به مواسات و مساوات میان آنها معتقد است، و اقتصاد اسلام نیز مشمول این مساوات است.

د- اخلاق: اسلام تجلی انسانیت را در اخلاق می داند، و افرادی را که به اخلاق پشت کرده اند از حیوان پست تر می شمارد، و معتقد است جامعه ی بی اخلاق و نامهذب در معرض سقوط و بدبختی است، لذا برای آنکه پایه ی محکمی برای نظامات مالی و غیرمالی خود بنا کند به تهذیب اخلاق بسیار توجه و تأکید کرده است، و بیشتر قرآن شریف به این موضوع مهم مربوط می شود.

ه- ایمان به مبدأ و معاد: اسلام این جهان را وسیله و پلی برای جهان دیگر و برای رسیدن به سعادت ابدی معرفی می کند. اسلام مدبر حکیم و آگاه و عادل را بر این جهان حکمفرما می داند و اقتصاد خود را نیز بر این پایه قراردادده است و آن را ضامن اجراً قوانین، و از جمله قوانین اقتصادی خود می شناسد.

و- بشر دوستی: از پایه های اصیل اقتصاد اسلامی، بشردوستی است و اسلام معتقد است اگر محبت و وداد در جامعه ای حکمفرما شود اقتصاد سالم نیز در آن جامعه برقرار می گردد محبت و دیگر دوستی در جامعه، فقر فردی و اجتماعی، اختلاف طبقاتی، داد و ستدهای زیان بخش، زورگویی، جنگ و جنایت، رباخواری و مکیدن خون دیگران را از میان برمی دارد.

ز- کار: اسلام اساس اقتصاد را برپایه ی کار و کوشش بنا کرده و اقتصاد عالی را مرهون کار می داند، و متقابلاً بدبختی فردی و اجتماعی را از عواقب تنبلی و اتلاف و عیاشی و اسراف و تبذیر

می شمارد. بهمین جهت به کار و کوشش بسیار توصیه و تأکید و از تنبلی و اتلاف و اسراف بشدت نهی می کند.

ح- اسلام وضع قوانین را ویژه ی آفریدگار می داند و معتقد است که انسانها توانایی این کار را ندارند، زیرا انسان هرچه دانا باشد باز از عواقب امور و کیفیت و کمیت مصالح بشر کاملاً آگاه نیست، و هرچه مهذب و وارسته باشد باز ممکن است آگاه یا ناخود آگاه تحت تأثیر غرائز و عوامل دیگر قرار گیرد. علاوه براین وضع قانون یک نوع استقلال و خودسری در برابر پروردگار است که شرک محسوب می شود و با ربوبیت تشریحی منافات دارد، لذا اسلام وضع قانون و نصب پیشوا و سرپرست امت را مخصوص خداوند متعال می داند و اقتصاد اسلام نیز در رابطه با این اصل و بر همین پایه بنا شده است.

ط- نظارت ملی: اسلام برای اجرا قوانین خود علاوه بر آنکه از طرق دیگر مثل تهذیب اخلاق و ایمان به مبدأ و معاد استفاده کرده است، نظارت ملی و همگانی را نیز که اقسام گوناگونی دارد از ارکان دین قرار داده، بنابراین یکی دیگر از پایه های استوار اقتصاد اسلام «نظارت ملی» است.

ی- زعامت و حکومت: اسلام زعامت و حکومت را برای مصلحت امت ضروری می شمارد و اسلام بدون حکومت را ناقص بلکه بی اثر می داند. و گفتیم که نصب زعیم و حاکم را مانند وضع قانون ویژه ی پروردگار می شناسد، و بهمین جهت به فقیه جامع شرایط یعنی کسی که در علوم اسلامی متخصص و عادل و لائق باشد ولایت مطلقه داده است تا بر قوانین اقتصادی و غیراقتصادی سیطره داشته باشد.

بنابراین ولایت فقیه یکی از زیر بناهای مهم اقتصاد اسلام است.

انسان از نظر اسلام مقام والایی دارد زیرا:

۱- او را خلیفه و جانشین خدا در زمین معرفی می کند: «و اذ قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفه» (۱) (و آنگاه که پروردگار تو به فرشتگان فرمود من در زمین جانشینی قرار می دهم)

۲- روح انسان را از عالم ملکوت و منسوب به خدا می داند:

«فاذا سویته و نفخت فيه من روحي فقواله ساجدين» (۲) (هنگامی که آدم را ساختم و از روح خود دراودمیدم برای او سجده کنید).

۳- پروردگار امر فرمود که فرشتگان بر آدم سجده کنند، چنانکه در آیه ی قبل ذکر شد، و این خود دلیل بزرگی بر کرامت انسان است که فرشتگان که از بهترین مخلوقات خداوندند برای او تواضع و فروتنی نمایند.

۴- خداوند همه چیز را مسخر انسان ساخته، چنانکه گویی همه ی جهان برای او است، و در حدیث قدسی نیز بهمین موضوع اشاره شده است:

«خلقت الاشياء لاجلك و خلقتك لاجلي» (۳)

(همه چیز را برای تو و تو را برای خودم آفریدم).

و در قرآن شریف می فرماید: «الم تر و ان الله سخر لكم مافی السموات و مافی الارض (۴)» (آیا ندیدی که خداوند آنچه در آسمان و زمین است به نفع شما مسخر ساخته است).

۵- خداوند انسان را برای خود آفریده است، و این فضیلت چنان بزرگ است که درک آن آسان نیست. در حدیث قدسی دیدیم و در قرآن نیز به این موضوع اشاره شده:

«واصطنعتك لنفسی» (۵) (ای موسی) ترا برای خودم ساختم و برگزیدم).

۶- خداوند به انسان توانایی تعدیل غرائز و تسلط بر خویش

ص: ۳۷

۱- (۱) - سوره ی بقره آیه ی ۳۰

۲- (۲) - سوره ی حجر آیه ی ۲۹

۳- (۳) - بحار الانوار

۴-۴ - سورة لقمان آیه ی ۲۰

۵-۵ - سورة طه آیه ی ۳۰

عطا کرده تا با تربیت دینی و تقویت روح به درجات ارجمندی که بجز خدا نداند، نائل آید:

«فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا صالحا ولا يشرك بعبادة ربه احدا» (۱) (هر که خواهان دیدار پروردگار خویش است باید کار شایسته کند و هیچکس را شریک او قرار ندهد).

۷- به تقویت عقل و فکر انسان بسیار توجه دارد، و بر این کار تأکید می ورزد و کسی را که از این مهم غفلت کند و در این کار سستی نماید سرزنش می کند:

«فبشر عبادالذين يستمعون القول فيتبعون احسنه، اولئك الذين هديهم الله و اولئك هم اولوالالباب» (۲) (به بندگان من که سخن را می شنوند و از نیکوترین سخن پیروی می نمایند بشارت ده، آنان کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده و آنان خردمندانند).

و در جای دیگر می فرماید:

«ان شرالدواب عندالله الصم البکم الذين لا يعقلون» (۳) (شرورترین جنبندها نزد خداوند کسانی هستند که گوش شنوا و زبان گویای حق و تفکر و تعقل ندارند).

۸- بر کسب دانش و تعلیم و تعلم تأکید کرده است تا با پیشرفت فرهنگ انسانها از جهل که ریشه ی همه ی فسادهاست نجات یابند. اسلام تعلیم و تعلم را چندان ارج می نهد که آن را علت عالم تکوین و تشریح معرفی می کند:

«الله الذی خلق سبع سموات و من الارض مثلهن یتنزل الامرینهن لتعلموا ان الله علی کل شیء قدیر و ان الله قد احاط بکل شیء علما» (۴) (خدایی که هفت آسمان و زمین و آنچه در آنهاست آفریده تا بدانید که خدا بر هر چیزی تواناست و خدا بر همه چیز احاطه ی علمی

ص: ۳۸

۱- (۱) - سوره ی کهف آیه ی ۱۱۰

۲- (۲) - سوره ی زمر آیه ی ۱۷

۳- (۳) - سوره ی انفال آیه ی ۲۲

۴- (۴) - سوره ی طلاق آیه ی ۱۲

و در جای دیگر می فرماید:

«هوالذی بعث فی الامیین رسولا- منهم یتلواعلیهم آیاته ویزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین» (۱) (اوست خدایی که در میان مردم پیامبری از خودشان فرستاد تا آیات خدا را بر آنان بخواند و آنان را تربیت کند و تعلیم دهد، و همانا پیشتر در گمراهی آشکاری بودند).

۹- پیشرفت اخلاقی انسان و تهذیب و پاکسازی او از هدفهای مهم اسلام است و همچنانکه در آیه ی قبل دیدیم تربیت و تزکیه یکی از علل بعثت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است، و خود آن بزرگوار نیز فرمود: «انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» (من مبعوث شده ام تا اخلاق مردم را کامل سازم). برآستی سخن درستی است که گفته اند «قرآن کارخانه ی آدم سازی است» و می بینیم که بیشتر قرآن شریف درباره ی اخلاق است، و باید چنین باشد زیرا همه ی جنایتها از صفات رذیله و جهل انسانها ناشی می شود. و اگر آموزش و پرورش صحیح در کار باشد، جنایت، خیانت، ظلم و جور و دیگر مصیبتها در جامعه نخواهد بود.

۱۰- اسلام حریت و آزادی را که بهترین نعمت و از برترین نیازهای انسان است ارج می نهد و پاسداری می کند:

«و نضع عنهم اصرهم والاغلال الی کانت علیهم» (۲) (و تحمیلها و بندهای گرانی که برایشان بود برمی داریم).

این آیه صریحا می گوید که اسلام برای آن آمده است که تحمیلها و بندگیها را از جامعه بردارد، و این آزادی یکی از پایه های محکم نظام اقتصادی اسلام است که بخواست خدا بعدا نیز از آن سخن خواهیم گفت.

ص: ۳۹

۱- (۱) - سوره ی جمعه آیه ی ۲

۲- (۲) - سوره ی اعراف آیه ی ۱۵۷

۱۱- خداوند وعده فرموده که انسانهای شایسته وارث زمین شوند و بی تردید وعده ی خدا عملی خواهد شد:

«ولقد كتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون» (۱) (در زبور داود وعده کردیم که بندگان شایسته ی من این زمین را به ارث می برند).

۱۲- اسلام یک فرد انسان را همچون همه ی انسانها می داند، و گمان نمی کنیم فضیلتی بالاتر از این بتوان تصور کرد:

«من قتل نفسا بغير نفس او فساد فی الارض فکا نما قتل الناس جمیعا و من احياها فکانما احیى الناس جمیعا» (۲) (کسی که یکنفر را- بی آنکه او قتلی یا فسادى کرده باشد - بکشد چنانست که همه ی مردم را کشته، و کسی که یکنفر را زنده کند. مثل آنست که همه ی مردم را زنده و احیا کرده است).

۱۳- اگر شما دوست محترم و عزیزى داشته باشید، او را به خانه ی خود دعوت می کنید و بهترین غذاها را برای پذیرایی از او آماده می سازید، و اگر نزد شما بسیار محترم و عزیز باشد برای آمدن او وسیله ای می فرستید، و چون به منزل شما رسید او را از همه بالاتر می نشانید و برتر می شمارید.

پروردگار جهان نیز در قرآن کریم برای کرامت و شرافت و برتری انسان به همین نکته ها توجه می دهد:

«و لقد کرمنا بنی آدم و حملنا هم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلنا هم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا» (۳) (ما انسان ها را گرامی داشتیم، و در زمین و دریا و سائل حمل و سواری برای آنان مهیا کردیم و از آذوقه های پاک و نیکو به ایشان روزی دادیم و آنان را بر بسیاری از آفریدگان خود برتری عطا کردیم).

ص: ۴۰

۱- (۱) - سوره ی انبیاء آیه ی ۱۰۵

۲- (۲) - سوره ی مائده آیه ی ۳۲

۳- (۳) - سوره ی اسراء آیه ی ۷۰

این آیه - همچنانکه آلوسی نیز در تفسیر خود یادآور شده مربوط به همه ی انسانها است نه فقط مؤمنان و پرهیزکاران زیرا فرموده است «لقد کرمانبى آدم» و فرموده: (لقد کرمانبى المؤمنین).

انسانهای مؤمن و پرهیزکار از همه ی آفریدگان برترند حتی از فرشتگان. امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «المؤمن اعظم حرمة من الملك المقرب» (۱) مؤمن از فرشته ی مقرب برتر و محترم تر است.

«المؤمن اعظم حرمة من الكعبة» (۲) مؤمن از کعبه محترم تر است.

اینها نظر اسلام درباره ی انسان است، و مسلماً انسانی که خود را چنین شریف و گرامی بداند دیگر حاضر نیست جنایتکار و متجاوز باشد، زیرا برای ارتکاب ظلم و جنایت، و گناه و خیانت ابتدا باید آگاه یا ناخودآگاه - پاروی شخصیت خود بگذارد، اگر انسان برای خود شخصیت ببیند نمی تواند متجاوز و جانی باشد.

انسانی که برای خود آزاری، شرافت، دانش، برتری و ... قائل است اسیر هوی و هوس نمی شود، تن به ذلت دزدی نمی دهد، رذالت قلب را بر خود نمی پسندد، در برابر طاغوتها به تواضع و کرنش نمی پردازد، اگر انسانی جنایتکار و بی رحم است، بخیل و لئیم است، اسیر غرائز حیوانی است، به دیگران و سعادت دیگران بی توجه است و ... همه و همه برای آنست که او از شرافت و کرامت خود غافل است، از شخصیت خود خبر ندارد، خود را شریف نمی داند و خود را آقا نمی بیند ...

اسلام تا آنجا که ممکن است برای انسان رفعت و کرامت، و احترام و شرافت قائل شده، ولی متأسفانه دنیای روز و مکتبهای چپ و راست نه تنها رفعتی برای انسان قائل نیست، که می بینیم آدمی را «حیوانی کارمند» می پندارد که وظیفه ای جز «مصرف برای تولید و تولید برای مصرف» ندارد و همه چیزش خلاصه می شود در خوردن،

ص: ۴۱

۱- (۱) - نهج البلاغه

۲- (۲) - »

شهوتراندن و در نهایت جنگیدن برای همین منافع حیوانی!!

مگر سوسیالیسم نمی گوید: (هرکس باید بقدر قدرت کار کند و بمقدار حاجت مصرف نماید روح، اخلاق، عفت و... دروغ است دین و قوانین آن برای تخدیر افکار است)؟

مگر نظام سرمایه داری غربی پرورش دهنده ی فرویدها، سارترها، نیچه ها نیست؟ و مگر غرب و سرمایه داریش مبلغ افکار اینها نیستند؟

و آنگاه مگر فروید نمی گوید: (اصل در همه ی غرائز و خواسته های آدمی، غریزه ی جنسی است).

و مگر سارتر نمی گوید: (تشکیل خانواده غلط است)

و مگر نیچه نمی گوید: (عاطفه، مهربانی و ترحم از ضعف است).

فراموش نمی شود که یک مهندس آلمانی انسان را از نظر مواد جسمی قیمت گذاری کرده گفته بود: (یک انسان بیست مارک ارزش دارد) و این سخن، ما را به یاد داستان تیمورلنگ بادلاک حمام انداخت که تیمور از او پرسیده بود: «من چقدر ارزش دارم» دلاک گفته بود «قربان صدتومان» تیمور برآشفته بود که: «احمق این لنگ که بخود پیچیده ام بیشتر از صدتومان می ارزد» و دلاک پاسخ داده بود: «بله قربان با لنگ حساب کردم»

براستی نیز همین طور است، انسانی که خود را نشناسد و ارزشهای معنوی خود را فراموش کند از حیوانات نیز پست تر است و قرآن بر همین موضوع تأکید می فرماید که: (ان شرالد و اب عندالله الصم البکم الذین لایعقلون). اگر بگوییم دنیای امروز نه تنها نظام مالی انسانها را به فساد کشیده، که خود انسان را نیز فاسد و بی ارزش کرده است گزافه گویی نکرده ایم. دکتر سباعی استاد دانشگاه الازهر در کتاب «اشتراکیه الاسلامیه» گفتار جالبی دارد، می گوید:

«نتیجه و فائده ی اسلام برای جامعه ی بشری این است:

- ۱- بت پرستی، تفرقه، زندگی خشن و ناپاک، عزت و گوشه گیری را از انسان گرفت و بجای آن توحید، اتحاد، زندگی پاک، تمدن و نمونگی در تاریخ را به او داد.
- ۲- مثل ابوجهل را از انسان ها گرفت و مانند علی بن ابیطالب را به آنها داد.
- ۳- ظلم را بر دو عدالت را جایگزین آن ساخت.
- ۴- سلطه و ستم قیصرها و کسری ها را برد و مواسات و مساوات آورد.
- ۵- امپراطوری و شاهنشاهی را بر دو حکومت اسلامی آورد.

اینها همه برخی از فوائد اسلام است، اما سوسیالیسم:

- ۱- می خواهد وحدت را ببرد و تفرقه بیاورد.
- ۲- عفت، غیرت، مردانگی و فضیلت را ببرد و فحشاء را شایع سازد و حتی عرض و ناموس افراد را برای همگان مباح و اشتراکی کند.
- ۳- دین را از میان بردارد و کفر و الحاد را جانشین آن سازد.
- ۴- استقلال و سیادت را نابود و استثمار را برقرار کند.
- ۵- قدرت اسلام را متلاشی سازد و ضعف و زبونی و تفرقه بر جامعه حکمفرما شود.
- ۶- اتحاد ممالک اسلامی را به تفرقه و جنگ و جدال مبدل کند.
- ۷- رهبری محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله از میان برود و رهبری شیطان جایگزین آن شود.
- ۸- روحانیت اسلام نباشد و مادیت سوسیالیسم جای آن را بگیرد.

۹- مسلمانان را خلع سلاح کند و آنان را بدون اسلحه در مقابل استثمارگران قرار دهد، و عبارت دیگر می خواهد زمینه برای نفوذ کشورهایی چون شوروی و استثمار آنان فراهم سازد.

۱۰- و بالاخره آزادی را سلب کند و به جای آن بندگی و اسارت در برابر دیکتاتوری حزبی بوجود آورد.

اینها برخی از نتایج سوسیالیسم است.

قرآن می فرماید: قل هل یستوی الاعمی و البصیرام هل تستوی الظلمات و النور» (۱) بگو آیا کور و بینا و ظلمت و نور مساویند؟)

و در جای دیگر می فرماید: «قل لایستوی الخبیث و الطیب و لواعجبک کثره الخبیث» (۲).

(بگو پلید و پاک یکسان نیستند هر چند بسیاری پلیدان تو را بشگفت آورد).

فوائد و نتایج سیستم سرمایه داری نیز برای جوامع اسلامی چنین بوده است:

۱- معنویت مسلمانان را سلب کرد و به جای آن ما دیگری آورد.

۲- عفت و غیرت را برد و بنام آزادی، فحشا و بی بند و باری را در میانشان شایع ساخت.

۳- آزادی اسلامی را از آنان گرفت و روح غریزگی را در آنان دمید و استثمارشان کرد، و این خود پست ترین اسارتهاست.

۴- دین را برد و بی دینی و لامذهبی را رایج ساخت.

۵- شهامت، شجاعت و مردانگی را نابود کرد و ذلت و خود باختگی را جایگزین آن نمود.

۶- فرهنگ اسلامی را از بین برد و به نام تمدن، فرهنگ استعماری را بر جوامع مسلمان تحمیل کرد.

ص: ۴۴

۱- (۱) - سوره ی رعد آیه ی ۱۶

۲- (۲) - سوره ی مائده آیه ی ۱۰۰

۷- ثروتهای عمومی را غارت کرد و در ازای آن پادگانهای نظامی بوجود آورد.

۸- اتحاد و تفاهم میان دولت و ملت را برهم زد و مشتی خائن و عامل استعمار را بر جوامع فرمانروا ساخت.

۹- روحانیت قرآن را از جامعه کنار زد و به جای آن فیلم های سکسی و مظاهر دیگر فساد و انحطاط را عرضه کرد.

۱۰- اندیشه و خرد را از جامعه بویژه جوانان گرفت و آنان را به سرگرمیهای پوچ و مخرب واداشت.

اینها همه نمونه ای از ارمغانهای غرب و نظام سرمایه داری آن بود، و آنهم ارمغان سوسیالیسم و مارکسیسم که بیان کردیم، و در این میان دریغا مسلمانان و شگفتا از ایشان که هنوز در خواب و غفلت باقی بمانند:

چشم باز و گوش باز و این عمی وه عجب از چشم بندی خدا

*** نتیجه گرفتیم که اسلام افرادی با شخصیت می پرورد که به شخصیت خویش آگاهی و اعتقاد دارند، و چنین افرادی مستقل و آزادمنش و شرافتمندند، و به تزکیه ی خود همت گماشته و صفات انسانی دارند و از ظلم و جنایت و گناه بر کنارند، و خود را به رذائل اخلاقی آلوده نمی سازند.

طبیعی است که در میان چنین افرادی نظام مالی، عادلانه و مبتنی بر مواسات و گذشت و عواطف است، و بر مبنای اختلاف طبقاتی و بی عدالتی و ظلم و جنایت نیست.

۲- آزادی

آزادی، واژه ی مقدسی است، همچنانکه از نام «مادر» مهر و

ص: ۴۵

عاطفه می ریزد، و می توان گفت اگر مهر و عاطفه مجسم شود یک «مادر» بوجود می آید، از واژه ی آزادی نیز نور و عدالت پرتوافکن است، و اگر نور و عدالت مجسم شود «آزادی» تجسم یافته است.

آزادی خواسته ی همه ی انسانهاست، و نیازی که حتی جان در راه آن می دهند حتی حیوانات نیز قیدوبند را دوست ندارند، یک پرنده، هرچند در قفس از او همه نوع نگهداری و مواظبت و پذیرایی شود، بارزهایی از قفس را ترجیح می دهد.

البته حریت و آزادی از دیدگاه اسلام با آنچه راستیها و چپها می گویند متفاوت است.

مکتب سرمایه داری، آزادی بی قید و شرط قائل است، اگر چه این آزادی به رباخواری و تمرکز ثروت و فروش فیلمهای سکسی و فسادانگیز و اشاعه ی فحشا منجر شود، در این نظام با آزادی می توان سلاحهایی که جهانی را ویران می کند ساخت و به یک عده جانی مثل صهیونیستها فروخت، و برای فروش اسلحه و رواج بازار آن به جنگ و خونریزی دامن زد و...

آیا این گونه آزادی، خود بندگی و عبودیت در برابر پول و ثروت نیست؟!

آیا این گونه آزادی، بندگی دیگران نیست؟!

آیا این آزادی، عاقلانه محسوب می شود یا نادانی است؟ و آیا انسانی است یا حیوانی؟!

آیا این آزادی است یا استثمار است؟!

از نظر اسلام این گونه آزادی، خود موجب بندگی های بسیار است. بندگی هوی و هوس بندگی شیطان، بندگی مال و ثروت، بندگی خیال و اوهام ... مگر نه این است که ما از آزادی انسان سخن می گوئیم نه آزادی حیوانات، دیوانه ها و ...

و مکتب کمونیسم می گوید: ابتدا باید خراب و سپس آباد کرد، اول باید دیکتاتوری حکمفرما شود پس از آن آزادی داد، زیرا تا گامهایی برنداریم آزادی بدست نمی آید:

۱- الغاء مالکیت فردی ۲- اعطاء مالکیت به دولت ۳- اعمال دیکتاتوری برای ایجاد اجتماع یک طبقه ای.

وقتی این اصول به زور و جبر اجرا شد، بتدریج حالت اجتماع گرایی در مردم پیدا می شود و دیگر بدون زور و جبر، بطور طبیعی آزادی حاصل می شود و هر فرد بقدر قدرت کار می کند و به میزان حاجت برمی دارد. آنگاه دیگر نه تنها زور و دیکتاتوری نیست بلکه دولت هم نخواهد بود و مردم بطور خود کار اجتماع یک طبقه ای را اداره خواهند کرد. (۱) این فرضیه ی مارکسیسم، خیلی به خوابهای پریشان - و به تعبیر قرآن «اضغاث احلام» شبیه است، و بهمین جهت تصور و تعبیر آن آسان نیست، زیرا اگر صرفاً یک «فرضیه» است ما هم فرضیه پیشنهاد می کنیم:

«طولی نمی کشد که مردم از این دیکتاتوریها، استثمارها، فریبهها و دروغپردازیهای شرق و غرب سر خواهند خورد، و به اسلام گرایش پیدا می کنند»

فرق این فرضیه با آن فرضیه ها این است که فرضیه ی آنان تفسیر علمی ندارد، ولی فرضیه ی ما وعده ی خدا است، و سنتی از سنتهای دستگاه عظیم آفرینش است، و اینگونه سنتهای الهی تغییر پذیر نیست:

«ونریدان نم ن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین» (۲).

(ما می خواهیم بر مستضعفان و محرومان در زمین منت نهیم و آنان را سرور و وارث زمین قرار دهیم).

ص: ۴۷

۱- (۱) - المارکسیه والاسلام

۲- (۲) - سوره ی قصص آیه ی ۵

در این فرضیه در مقدمه گفتیم که غرائز انسان جزو فطرت او است و ممکن نیست آنچه فطری انسان است ناخودآگاه عوض شود، غرائز باید تعدیل شود ولی نابودی آنها ممکن نیست مگر آنکه فرشتگان به جای انسان قرار گیرند و به اسم انسان جای انسان خاکی را بگیرند!! بنابراین آزادی در سوسیالیسم، فعلاً چیزی جز خفقان و دیکتاتوری نیست، و بیچاره انسانهایی که باید این دیکتاتوری استالینی را تحمل کنند تا با این وعده ی پوچ در آینده به آزادی برسند که نمی رسند.

و اینک آزادی از دیدگاه اسلام:

پیشتر گفتیم که قرآن می فرماید: اسلام آمده است تا تحمیلها، اسارتها و بندها را بردارد...

«ویضع عنهم اصرهم والاغلال التي كانت عليهم».

بنابراین آزادی با معنای واقعی و گسترده ی خود مورد تأیید اسلام است.

آزادی از دیدگاه اسلام ابعاد مختلفی دارد که مورد بررسی قرار می دهیم تا امتیاز اسلام از سایر مکتهها آشکار شود:

۱- آزادی اقتصادی: از نظر اسلام، افراد در انتخاب شغل، انتخاب تولید و توزیع آزادند و کارشان و درآمدهشان بخودشان تعلق دارد و می توانند به هر کاری که مایلند اقدام نمایند و درآمد را در هر مصرفی که دلخواهشان است صرف نمایند، تنها به این شرط که در چارچوب قوانین اسلام باشد. این شرط در واقع منحصر به اسلام نیست، و همه ی خردمندان برای آزادی نظیر چنین شرطی را قائلند.

مثلاً صاحب یک اتومبیل آزاد است از وسیله ای خود هر استفاده ای بکند بشرط آنکه قوانین رانندگی را مراعات کند. و مسلماً اگر این شرط در میان نباشد آزادی نخواهد بود بلکه بنام آزادی هرج و مرج

حکمفرماست.

بعبارت دیگر، انسانها در امور اقتصادی آزادند به آزادی انسانی و خردمندانه، نه با آزادی سفیهانه. اقتصادی که برخلاف عقل و منطق باشد با آزادی انسانی همراه نیست بلکه آزادی سفیهانه و بی منطق بر آن حکمفرماست، و مسلماً به فساد و تباهی انسان می انجامد.

بهمین جهت اسلام می گوید انسان آزادی اقتصادی دارد، ولی اتراف و عیاشی، اسراف و تبذیر، و ولخرجی ممنوع است، زیرا آزادی این کارها سفیهانه و شیطانی است و اینگونه آزادی خلاف قانون اسلام و خلاف عقل و خلاف فطرت است.

آنچه را اسلام امضاء می کند آزادی در چارچوب قانون و عقل و فطرت است و اگر جز این باشد به هلاکت و تباهی انسان منجر می شود. خداوند می فرماید:

«و اذا اردنا ان نهلك قرية امرنا مترفيها ففسقوا فيها فحق عليها القول فدمرناها تدميراً... (۱)» وقتی عیاشی و اتراف در جایی بسیار شد، عذاب و هلاکت برای آنجا حتمی است.

انسان آزادی اقتصادی دارد بشرط آنکه به عفت عمومی لطمه ای نداشته باشد، برای جامعه و فضائل اخلاقی زیان بخش نباشد.

بنابراین تهیه و فروش فیلمهای سکسی و بدآموز، تبلیغ امور شهوت انگیز، قمار، فروش مسکرات، ساختن مواد مخدر مثل هروئین و ... ممنوع است، اینها همه منافی با عقل و فطرت و قوانین اسلام است.

بطور خلاصه، آزادی اقتصادی در سایه ی قانون، اخلاق و عقل، مورد تأیید اسلام است.

۲- آزادی اجتماعی: از دیدگاه اسلام انسان در آداب و رسوم اجتماعی خود آزاد است می تواند هر کسی را مایل است به همسری

ص: ۴۹

انتخاب کند. می تواند در هر جا که دلخواه اوست مسکن نماید، هر طور که می خواهد لباس بپوشد، با هر کس مایل است معاشرت داشته باشد و...

ولی همه ی اینها با همان شرط عقلی همراه است که باید در چارچوب قانون باشد، بنابراین بدستاویر آزادی اجتماعی نمی تواند شخصیت خود را لکه دار سازد و مثلاً- به هیپی گری بگراید و نمی تواند به عفت عمومی و عفت شخصی خود لطمه وارد سازد و مثلاً بی لباس در اجتماع ظاهر شود و حتی حق ندارد آگاه یا ناخود آگاه خود را و سعادت خود را به خطر اندازد و مثلاً با دوستی منحرف معاشرت کند، اسلام همه ی این امر و نظایر آنها را ممنوع ساخته است.

۳- آزادی فکری: اسلام اندیشیدن و تمیز دادن و آموختن را برای همه ی افراد جامعه چه مرد و چه زن، چه شهری و چه دهاتی نه تنها جایز بلکه لازم و واجب شمرده است، و از غفلت و نادانی بشدت منع فرموده، آموختن و بدین وسیله اندیشه ی خود را روشن و جان خود را کمال بخشیدن، از دیدگاه اسلام محدود به افراد خاصی نیست: «طلب العلم فریضه لکل مسلم» (۱) و محدود به مکان ویژه ای نیست: «اطلبوا العلم و لوبالصین» (۲) و محدود به زمان مخصوصی نیست: «اطلبوا العلم من المهد الی اللحد» (۳) و حتی محدود به این نیست که از افراد با ایمان کسب علم کنیم و از غیر مسلمانان و مؤمنان نیاموزیم:

«اطلبوا العلم ولومن المشرک» (۴) اسلام، آنان را که نمی اندیشند و تعقل نمی کنند و کورکورانه مقلد دیگرانند و خود ره به جایی نمی برند محکوم و مردود می شمارد:

«افلایتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها» (۵) (آیا در قرآن نمی اندیشند و یا بر دل و شعورشان قفل زده شده است).

و در جای دیگر: «...انا وجدنا آباءنا علی امه و انا علی آثارهم

ص: ۵۰

۱- (۱) - کافی ج ۱

۲- (۲) - »

۳- (۳) - »

۴- (۴) - »

۵- (۵) - سوره ی محمد (صلی الله علیه و آله) آیه ی ۲۴

مقتدون» (۱) آنان می گفتند: ما پیرو پدران خود هستیم و به راهی که آنان رفته اند می رویم و به آنان اقتدا کرده ایم).

اسلام کسی را از اندیشیدن و آموختن باز نمی دارد و تحمیل عقیده را جایز نمی شمارد، این ها کار کسری ها، پایها، و کشیشان مسیحی قرون وسطی بودند که کار اسلام، آنان بودند که محکمه ی تفتیش عقاید داشتند، هزاران نفر را بجرم کسب علم و بجرم تفکر و تعقل شقه کردند، سوزاندند، خفه ساختند و ...

بهمین جهت است که بیشتر علوم دینی، فلسفی، طبیعی، اجتماعی، سیاسی، روانشناسی و... از اسلام و مسلمانان سرچشمه گرفته است، و همه ی محققان و مورخان نیز معترفند که غرب تمدن عملی خود را مرهون اسلام است.

البته باید توجه داشت که باز این آزادی در اسلام مشروط است و باید در چارچوب عقل و فطرت و قانون باشد. یعنی مثلاً مطالعه ی کتابهای گمراه کننده برای مردمی که در سطح پائینی از آگاهی و دانش هستند، تبلیغات ضد دین در میان عوام که قدرت تشخیص علمی ندارند و می توان آنان را فریفت، انتشار فرهنگ ضد ملی و ضد دینی، انتشار کتابهای فریبنده در جامعه ی اسلامی از نظر اسلام ممنوع است، زیرا اینها همه برای جان افراد همان مسمومیتی و خطری را دارد که هرئین برای جسم افراد اجتماع، بنابراین چاره ای جز جلوگیری از آنها نیست، و این جلوگیری و مخالفت با آزادی فکری بمفهوم واقعی آن منافات ندارد، زیرا همچنانکه در آزادی اقتصادی و اجتماعی گفته شد، آزادی تا آنجا مطلوب است که زیان بخش فرد و اجتماع نباشد و آزادی فکری نیز در اسلام تا آنجا جایز است که به اسلام و انسانیت و جامعه ی اسلامی لطمه ای نداشته باشد، و دیگران می باید حرف خود را در مجمع های علمی در میان

ص: ۵۱

بگذارند و متخصصان با انصاف پیرامون آن به بحث پردازند.

۴- آزادی سیاسی: انسان می تواند انتقاد کند و اگر راه صحیحی بنظرش می رسد و در روش دیگران عیب و نقصی می بیند تذکر دهد.

انسان می تواند در کارهای دولت دخالت کند و نواقص را بگوید، و اگر کارهای دولت مطابق با عقل و شرع نباشد سرپیچی نماید ...

انتقاد که وسیله ی تکامل است در اسلام آزاد بلکه واجب است، زیرا انتقاد خود از مصادیق امر بمعروف و نهی از منکر است، و بخواست خدا بعداً از آن سخن خواهیم گفت.

اما آنچه لازم است یادآوری شود این است که انتقاد با منفی بافی، لجاجت، تعصب، توطئه و اخلاص تفاوت دارد، کسی که انتقاد می کند باید روشن بین، خیرخواه، و اصلاح طلب باشد، و راه درست از نادرست بشناسد و با دلیل نادرست را رد کند و درست را با برهان ارائه دهد، و نظری جز اصلاح نداشته باشد. ولی اگر صرف اظهار سلیقه باشد یا بخواهد کارشکنی کند و یا منظورش سرزنش و بدنام ساختن دیگران باشد، نام آن انتقاد نیست، جهل و نادانی، و توطئه و اخلاص، و عیب جویی و بدنامی دیگران است، و اینها نه تنها جایز نیست بلکه از نظر اسلام جرم است.

بنابراین آزادی سیاسی جزو قوانین اسلام است به شرط آنکه انتقاد باشد نه جهل و لجاجت و منفی بافی و توطئه و سرزنش و بدنام ساختن دیگران.

۵- آزادی عبادی: این آزادی از ویژگیهای اسلام است و موضع اسلام را از سایر مکتبهای دموکرات مشخص می سازد، زیرا مکتبهای دموکرات کم و بیش و همراه با افراط و تفریط از آزادیهای چهارگانه گذشته سخن گفته اند، مکتب سرمایه داری مدعی است که

زیربنایش آزادی سیاسی - آزادی فکری - آزادی فردی - آزادی اقتصادی است، و البته خالی از افراط و تفریط نیست و ما قبلاً از برخی نواقص آن سخن گفتیم. اما چیزی که اسلام را از دیگر مکاتبها ممتاز می سازد «آزادی عبادی» است، اسلام انسان را آزاد می داند و جائز نمی شمارد که هیچ کس و هیچ چیز را جز خدا عبادت و پرستش کند، و تواضع و خاکساری در برابر غیرخدا را شرک و گناه عظیم می داند و جائز نمی داند که انسان از کسی یا چیزی استمداد نماید و او را در تأثیر مستقل بشمارد، دستیازی به علل و اسباب ظاهری در زندگی کاملاً لازم است ولی مسلمان باید بداند که این اسباب و علل واسطه و وسیله اند و مستقل نیستند:

دیده می خواهم سبب سوراخ کن تا سبب را بر کند از بیخ و بن

این نوع آزادی، سرلوحه ی اسلام است، و اسلام بدان دستور داده است و در حساس ترین مواقع، یعنی در نماز باید در پیشگاه خداوند متعال اعلام کنیم: «ایاک نعبد و ایاک نستعین» فقط تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوئیم.

شعار اسلام «لااله الاالله» نیز به ما همین آزادی را می آموزد، یعنی (مؤثر قابل ستایش و پرستش جز خدا نیست)، این آزادی در اصطلاح علم کلام «توحید عبادی» و «توحید افعالی» نامیده می شود، مسلمان باید در اعتقاد و عمل، به آن معتقد و عمل کننده باشد.

اسلام پیروی هوی و هوس را شرک می داند:

«افرأیت من اتخذالهه هواه واضله الله علی علم» (۱) آیا دیدی آن را که هوی و هوس خود را بخدایی گرفته است، و خداوند نیز او را با دانایی گمراه ساخت».

اسلام پیروی شیطان را شرک می داند:

«الم اعهدالیکم یا بنی آدم الاتعبد والشیطان انه لکم عدو

ص: ۵۳

مبین» (۱) (فرزندان آدم آیا از شما پیمان نگرفتم که شیطان را نپرستید، همانا شیطان دشمن آشکار شماست).

اسلام فروتنی و خاکساری در برابر طاغوتها، دشمنان دین و دشمنان خدا را شرک می داند:

«والذین اجتنبوا الطاغوت ان یعبدها و انابوا الی الله لهم البشری» (۲) (آنانکه از پرستش طاغوت سرباز زدند و بسوی خدا بازگشتند، برایشان بشارت و مژده ی سعادت است).

اسلام مستقل پنداشتن اسباب و علل ظاهری را شرک می داند و تأثیر مستقل و اعتماد را ویژه ی ذات مقدس خداوند می شمارد:

«والیه یرجع الامر کله فاعبده و توکل علیه» (۳) (بازگشت همه چیز بسوی خداست، پس او را پرستش کن و بر او تکیه و توکل نما).

یعنی همه ی وسیله ها و تأثیر هر چیز از اوست، بنابراین اعتماد و توکل به غیر او، و فروتنی و خاکساری در پیشگاه جز او، و استمداد و یاری خواستن از دیگران مستقل از خدا، شرک است.

اسلام می خواهد پیروانش دلبسته و دربند چیزی حتی عادات و رسوم اجتماعی نباشند زهدی که در اسلام سفارش شده بهمین معناست:

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود از آنچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

اسلام، مسلمان را از آنچه «رنگ تعلق» دارد آزاد می سازد جز تعلق به خدا:

«انا الی ربنا راغبون» (۴) (ما فقط به پروردگار خود دلبستگی و رغبت داریم).

«صبغه الله و من احسن من الله صبغه» (۵) (... رنگ آمیزی الهی، و کیست که از خداوند نیکوتر رنگ آمیزی کند).

یعنی بهتر از تعلق به خدا تعلقی نیست، بهتر از راه و روش

ص: ۵۴

۱- (۱) - سوره ی یس آیه ی ۶۰

۲- (۲) - سوره ی زمر آیه ی ۱۷

۳- (۳) - سوره ی هود آیه ی ۱۲۳

۴- (۴) - سوره ی توبه آیه ی ۵۹ و سوره ی قلم آیه ی ۳۲

۵- (۵) - سوره ی بقره آیه ۱۳۳

خدا، راه و روشی نیست، دلبستگی فقط و فقط باید به خدا باشد نه بغیر او.

آری، انسانی آزاد است که بر هوی و هوس خود، و بر عادات و رسوم چیره باشد و فریفته ی زرق و برق ها نشود، انسانی که اسیر هوس، و ذلیل خواهشهای نفسانی و برده ی شیطان و خاکسار طاغوت است، انسانی که غریزه یا شرف زده و خودباخته در مقابل دیگران است، انسانی که هوش و گوشش در برابر پول و ثروت و... از کار می افتد... از نظر اسلام مؤمن نیست، مشرک است، آزاد نیست، بنده است... و این امتیاز اسلام در برابر دیگر راه و روشهاست، و همین یکی از پایه های اقتصاد اسلامی است.

اسلام، سیستم سوسیالیسم را محکوم می کند زیرا در آن «آزادی» هیچ معنایی ندارد، سوسیالیسم محکوم به فناست، زیرا مخالف فطرت است، فطرت انسانها دیکتاتوری را محکوم می کند، و از نظر قرآن و تجربه و تاریخ محکوم به زوال است.

دیکتاتوری سوسیالیسم مانند دیکتاتوری فرعونها و طاغوتها و دیکتاتوری در قرون وسطی و... بی نتیجه است، بی معنی است، دوام نخواهد یافت ... ممکن نیست از خار و خس بتوان میوه و گل چید، و ممکن نیست نتیجه ی ظلم و ستم، مساوات و عدالت باشد، اینگونه فرضیه ها از توهم و تخیل و عوامفریبی سرچشمه می گیرد، قرآن می فرماید:

«ان للذین ظلموا ذنوبا مثل ذنوب اصحابهم فلا یستعجلون» (۱) همانا بهره ی آنان که ستم کردند چون دیگران - نظایر ایشان - است، عجله نکنند).

بیدادگری سوسیالیسم مانند بیدادگری زمین خواران قرون وسطی است و چیزی نظیر انقلاب کبیر فرانسه را بدنبال خواهد داشت.

ص: ۵۵

اسلام سیستم سرمایه داری را نیز محکوم می کند، زیرا مکتب سوسیالیسم اگر بر پایه ی عدالت نیست و در هرچیز تفریط می کند، سرمایه داری هم بر پایه ی افراط بنا شده، و این نیز محکوم به زوال و فناست.

آزادی اقتصادی در سرمایه داری، بازگشتی است به تجاوز و استبداد و ستم، و به بی بند و باری و اشاعه ی فساد و فحشا، بازگشتی است به استثمار و اختلاف طبقاتی، و محرومیت مستضعفان آزادی فردی و فکری در سیستم سرمایه داری، آزادی سفیهانه ای است، و نتیجه ی مستقیم آن اشاعه ی فحشا و فساد، الحاد و ناامنی و پدیده هایی چون هیپی گری و... است.

آزادی سیاسی در سرمایه داری، سیطره ی صهیونیسم را بر ممالک غربی و بویژه امریکا بار آورده است.

چنین آزادی، که موجب پدیده هایی چون مکتب سوسیالیسم، مکتب فروید، مکتب نیچه مکتب سارتر، مکتب صهیونیسم گردد، آزادی نیست، خود گم کردگی است، بی بندوباری و دیکتاتوری و استبداد است، موجب شکاف طبقاتی و اشتعال آتش جنگ و خونریزی، و تفرقه و استثمار است ...

آزادی بگونه ای که مورد نظر اسلام است، یکی از اصول و پایه های نظام اقتصادی آن است و اگر دنیای روز به آن سرفروید آورد، ظلم و تجاوز، فقر فردی و عمومی و اختلاف طبقاتی، فرد گرایی، مادیگری و پول پرستی، جنگ و خونریزی و استثمار و ... از جهان رخت بر می بندد و تمدن انسانی بر بشریت سایه می افکند.

۳- مواسات

اسلام دو قانون شبیه به یکدیگر دارد که بر هر دو نیز تأکید

ص: ۵۶

بسیار شده است:

۱- قانون مساوات: یعنی قوانین اسلام اعم از عبادی، معاملی، سیاسی، اجتماعی، جزائی و... مربوط به همه ی افراد است. همچنانکه بر همه ی امت نماز واجب است، بر پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) نیز واجب است، رعایت قوانین تجارت، داد و ستد، و دیگر چیزها همچنانکه بر هر مسلمانی لازم الرعایه است بر فردی چون پیامبر نیز لازم است...

۲- قانون مواسات: یعنی همه ی امت اسلام همچون یک بدن واحد و هر فرد عضوی از این پیکره است.

بنابراین باید رنج هر فرد رنج همه و راحت هر عضو راحتی همه ی اعضا محسوب شود، امام صادق علیه السلام می فرماید

«المؤمن اخ المؤمن كالجسد الواحد، ان اشتكى شيتامنه وجد الم ذلك في سائر جسده» (۱)

(مؤمن برادر مؤمن است و هر دو عضو یک بدنند، اگر عضوی ناراحت شود رنج آن به دیگر اعضا سرایت می کند).

نظایر این روایت در روایات اهل بیت علیهم السلام بسیار است و شیعه و سنی آنها را نقل کرده اند و بقدری است که اگر جمع آوری شود خود کتاب مفصلی می شود. سعدی نیز مضمون همین روایات را با شیوایی به شعر در آورده است:

بنی آدم اعضای یکدیگرند

«من اصبح لایهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم» (۲) (آنکه همواره در امور مسلمانان کوشا نباشد مسلمان نیست).

این قانون تنها به اقتصاد مربوط نمی شود بلکه شامل همه ی شؤون و امور مسلمانان است باید در امور فرهنگی، مالی، حقوقی، فردی، اجتماعی و... مراعات یکدیگر را بنمایند، رسول اکرم

ص: ۵۷

۱- (۱) - اصول کافی ج ۲ ص ۱۶۶

۲- (۲) - اصول کافی ج ۲ ص ۱۶۳

صلی الله علیه و آله و سلم به بهترین وجهی این موضوع را بیان فرموده است که

:«کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیتة» (۱) (همه ی شما نگهبان امت اسلامی و همه ی شما در این نگهبانی مسؤولید).

روح تعاون و رسیدگی به امور دیگران در هر فردی باید باشد، قرآن شریف و پیامبر و خاندان گرامی او، بر این موضوع بسیار تأکید کرده اند:

«معلی بن خنیس» می گوید به ششمین پیشوا، امام صادق علیه السلام عرض کردم مسلمان بر مسلمان چه حقی دارد؟ فرمود:

«سبع حقوق واجبات ما منهن حق الا و هو علیه واجب ان ضیع منها شیئا خرج من ولایه الله وطاعته و لم یکن الله فیه من نصیب، قلت له جعلت فداک، ماهی، قال یا معلی انی علیک شفیق اخاف ان تضیع ولا تحفظ و تعلم ولا تعمل، قلت له لاقوه الابالله، قال ایسرحق منها ان تحب له ما تحب لنفسک و تکره لنفسک، والحق الثانی ان تجتنب سخطه و تتبع مرضاته و تطیع امره، و الحق الثالث ان تعینه بنفسک و مالک و لسانک و یدک و رجلک، والحق الرابع ان تكون عینه و دلیله و مرآته والحق الخامس ان لاتشبع ویجوع ولا تروی و یظماً ولا تلبس و یعری، والحق السادس ان یكون لک خاد ماولیس لایحیک خادم فواجب ان تبعث خادمک فیغسل ثیابه ویصنع طعامه و یمهد فراشه، والحق السابع ان تبرقسه و تجب دعوته و تعود مریضه و تشهد جنازته و اذا علمت ان له حاجه تبادره الی قضائها ولا تلجئه ان یسألکها ولكن تبادر مبادره فاذا فعلت ذلک وصلت ولایتک بولایتا وولایته بولایتک» (۲)

(فرمود هفت حق لازم است که هر یک را مراعات نکند از سرپرستی خدا و اطاعت او بیرون رفته است، و از خدا بهره ای در او نیست، گفتم فدای تو شرم آنها کدامند، فرمود: معلی من بر تو مهربانم،

ص: ۵۸

۱- (۱) - بحارالانوار

۲- (۲) - اصول کافی ج ۲ ص ۱۶۹

می ترسم آنها را نگاهبانی و مراعات نکنی و بیاموزی ولی عمل نمایی، عرض کردم از خداوند توفیق عمل می خواهم، فرمود: آسانترین این حقوق آنست که آنچه برای خود دوست داری برای او دوست بداری و آنچه بر خود نمی پسندی بر او پسندی، و حق دوم آنکه او را خشمگین نسازی و رضایت او را بجویی و فرمانش را اطاعت کنی، حق سوم آنکه او را با تمام وجود یاری کنی، و با مالت و زبانت و دست و پایت. حق چهارم آنکه چشم او، و راهنمای او، و آئینه ی او باشی (اگر عیبی دارد با مهر و دوستی به او گوشزد کنی پیش از آنکه دشمن با سرزنش به او بگویی). حق پنجم آنکه تو سیر نباشی و او گرسنه باشد، تو سیراب نباشی و او تشنه بماند، و تو پوشیده نباشی و او برهنه باشد. حق ششم آنکه اگر تو خدمتکاری داری و برادر دینی تو ندارد، لازم است خدمتکارت را بفرستی تالباس او را بشوید و غذایش را آماده سازد و خانه اش را نظافت کند. حق هفتم آنکه هدیه ای او را بپذیری و گرمی داری، و اگر تو را دعوت کرد اجابت نمایی و اگر بیمار شد عبادت کنی، و اگر فوت کرد به تشییع جنازه اش بروی، و اگر دریافتی که نیازی دارد پیش از آنکه با تو در میان بگذارد به رفع آن اقدام کنی و این کار را وانگذاری تا او از تو بخواهد، بلکه پیش از خواستن او در برآوردن نیازش بکوشی اگر این حقوق را مراعات کردی پیوند دوستی را با یکدیگر استوار داشته اید.)

نباید گمان کنیم که این دستورات صرف آمال و آرزو و فقط یک ایده آل است، و نباید تصور شود که اینها یک سلسله امور اخلاقی است، اینها روش همیشگی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه ی طاهرین (علیهم السلام) و یاران راستین ایشان بوده است.

قرآن کریم نیز بر همین روش پسندیده شهادت می دهد: «ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیمان و اسیرا، انما نطعمکم لوجه

الله لانريد منكم جزأ ولا شكورا» (۱) (غذای مورد حاجت خود را به فقير و يتيم و اسير می دهند و می گویند فقط بخاطر خدا شما را اطعام کردیم و براین کار از شما پاداش و تشکری نمی خواهیم).

و در جای دیگر در تعريف ياران پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

«والذین تبؤ والداروالایمان من قبلهم، یحبون من ها جرایهم ولا یجدون فی صدورهم حاجه مما او توافی ثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصه و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون» (۲) (آنانکه خانه دارند و از پیشتر ایمان آورده اند، کسانی را که بسویشان هجرت کرده اند دوست می دارند (و از آنان پذیرایی و نگهداری می کنند) و هیچ کراهتی از این کار ندارند، بلکه آنان را برخورد مقدم می دارند و حتی در آنچه مورد علاقه ی خودشان است ایثار می کنند، آری آنکه تنگ نظری و بخل را از خود دور سازد رستگار است).

تاریخ زندگی ائمه طاهرین (علیهم السلام) نیز گواه آنست که آن بزرگواران شها به بسیاری از فقرأ رسیدگی می کردند بدون آنکه شناخته شوند، و تنها پس از فوت آن گرامیان، وسیله ی بستگان نزدیک و یا بجهت بی سرپرست ماندن فقرا، جامعه از انفاق شبانه ی آنان آگاه می شد. (۳) اصولاً صدقه و رسیدگی به دیگران در قرون گذشته ی اسلام کاربرد وسیعی داشت، «شاطبی» در «موافقات» می نویسد: مسلمانان در کار و کسب خویش جدیت و مهارت داشتند و این برای پس انداز و ثروت اندوزی نبود، بلکه با درآمد خود به دیگران رسیدگی می کردند، فقیر در میان آنان بود ولی فقر و مستمندی دیده نمی شد، آنان در کارهای اقتصادی خود به سود کمی قناعت می ورزیدند، و در واقع همه کار گزار و خیرخواه هم بودند.

«غزالی» در «احیاءالعلوم» می گوید بازرگانی از کوفه گندمی به

ص: ۶۰

۱- (۱) - سوره ی دهر آیه ی ۹

۲- (۲) - سوره ی حشر آیه ی ۹

۳- (۳) - روایات بابهای صدقه از کتاب وسائل ج ۴

بصره فرستاد، همکار او که کالا را در بصره می فروخت، گندم را چند روزی به امید سود بیشتر نگاهداشت و سود بیشتر هم بدست آورد و برای دوست خود به کوفه فرستاد. بازرگان کوفی از احتکار همکار خود آگاه شد و نامه ای چنین بدو نوشت: «ای جنایتکار می خواهی با پول مرا و خودت را دوزخی سازی، پولها را بازگردانم، آنها را در راه خدا انفاق کن تا پروردگار از گناه من و تو درگذرد. من شنیده ام که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرموده است کلمه ی «لا اله الا الله» خشم خدا را باز می دارد و به مسلمان سروری می بخشد بشرط آنکه فریب دنیا را نخورد و هرگاه منفعت دنیا و سعادت آخرت با هم سازگار نبود، برای آخرت از دنیا چشم ببوشد).

معلوم نیست برخی از جوانان که به مکاتبی چون سوسیالیسم روی می آورند آیا از اسلام و نظام اقتصادی آن بی خبرند؟! اگر چنین است باید بگوییم این شعر حافظ شیراز را مصداق تازه ای بخشیده اند که:

سالها دل طلب جام جم از ما می کرد آنچه خود داشت زیگانه تمنا میکرد

و یا آنچه از برخی مسلمان نمادها دیده می شود در ایشان عقده آفریده است؟!!

خداوند می فرماید: «وانفقوا فی سبیل الله ولا تلقوا بایدیکم الی التهلكه» (۱) (ای ثروتمندان فقر فردی و اجتماعی را از میان بردارید و بدست خود خویشتن را در هلاکت نیفکنید) یعنی فقرها چه فردی و چه اجتماعی عقده آفرین است، و چون متراکم شد خطرناک می شود، که گفته اند: «پشه چو پر شد بزند پیل را».

ص: ۶۱

تهذیب اخلاق در اسلام از مهمترین هدفهاست و خود از پایه های محکم اقتصاد اسلامی نیز محسوب می شود.

اگر آنچه پیامبر و ائمه ی طاهرین صلی الله علیه و علیهم اجمعین، درباره ی اخلاق فرموده اند یکجا جمع آوری شود بی تردید افزون بر چندین جلد خواهد شد، و بیشتر نیز گفتیم که بیشتر قرآن شریف هم مستقیم یا غیرمستقیم به همین موضوع مربوط می شود.

قرآن گاه مستقیماً علت بعثت پیامبر(صلی الله علیه و آله) را تهذیب نفس معرفی می کند:

«هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوعلیهم آیاته ویزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین» (۱) (او است خدایی که پیامبری از خود مردم فرستاد تا آیات او را بر آنان بخواند و مهدیشان سازد و به آنان قرآن و معارف بیاموزد، و همانا پیشتر در گمراهی آشکاری بودند).

و در جای دیگر سعادت جاودان را مرهون تهذیب نفس می داند:

«یوم لا ینفع مال و لابنون الا من اتی الله بقلب سلیم» (۲) (در رستخیز مال و فرزندان سودی نمی بخشد و نجات از آن کسی است که دلی پاک و بری از صفات رذیله داشته باشد).

و در جای دیگر، خدای متعال پس از یازده سوگند که تأکید بسیار را می رساند می فرماید.

«قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها» (۳) (مسلم رستگار کسی است که جان خویش مهذب ساخته و زیان کرده و بدبخت کسی است که آلوده و نامهذب باشد).

و باز می فرماید: «ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه

ص: ۶۲

۱- (۱) - سوره ی جمعه آیه ی ۲

۲- (۲) - سوره ی شعراء آیه ی ۸۹

۳- (۳) - سوره ی شمس آیه ی ۴۵

مسؤولاً» (۱) گوش و چشم و دل همه مسؤولند و باز خواست می شوند).

و گاهی نیز غیرمستقیم به پاکسازی جان و دوری از رذائل اخلاقی تشویق می کند، چنانچه در داستان حضرت یوسف (علیه السلام) به مسلمانان می آموزد که فضیلت‌هایی چون عفت، صداقت عفو و گذشت و... سعادت هر دو جهان را دربردارد، و خیانت، بی عفتی، قساوت و... پایانی جز افتضاح و بدبختی ندارد.

بنابراین اگر بگوییم قرآن، کتاب انسان سازی است، درست گفته ایم، و قرآن خود علت اهمیت اخلاق را به بهترین وجه بیان فرموده:

«والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لایخرج الا نکدا» (۲) (زمینی که پاک است، گیاهش به فرمان خداوند می روید، و در شوره زار جز خار و خس نمی روید).

آری دل ناپاک به کردار ناپسند فرمان می دهد، و انسان مهذب و پاک جز به کارهای شایسته نمی پردازد: «از باغ لاله روید و از شوره زار خس».

«قل کل یعمل علی شاکلته» (۳) (بگو هر کس به مقتضای سرشت و طینت خود عمل می کند) از کوزه همان برون تراود که در اوست.

این تذکر لازم است که اخلاق مورد نظر اسلام که بر آن تأکید و پافشاری دارد اخلاق معنوی است نه اخلاق انتفاعی، اخلاقی که آدمی را از خودپرستی و فردگرایی برهاند و به دیگر دوستی و جامعه گرایی برساند، نه اخلاقی که بازگشت آن به خودخواهی و فردگرایی است.

اسلام از بخل، تکبر، کینه، حسد، بدبینی به دیگران، قساوت

ص: ۶۳

۱- (۱) - سوره ی اسراء آیه ی ۳۶

۲- (۲) - سوره ی اعراف آیه ی ۵۸

۳- (۳) - سوره ی اسراء آیه ی ۸۶

و سنگدلی، خشم، جاه طلبی و... بشدت نهی می کند و به سخاوت، فروتنی، جوانمردی، عفو، خیرخواهی، نیک اندیشی در مورد دیگران، مهربانی، رسیدگی به غیر، قناعت، زهد، بردباری و... فرمان می دهد، کاملاً آشکار است که آنچه نهی شده برگشت به خودگرایی دارد و آنچه امر کرده به جامعه گرایی باز می گردد، این اخلاق و اینگونه تهذیب نفس، اخلاق معنوی و الهی است.

دستورالعمل های اخلاقی دیگری هست که عموماً به آداب و رسوم اجتماعی مربوط می شود و مراعات آنها موجب محبوبیت در جامعه و حکومت بر دلهاست، مانند خوشرویی، راستی در گفتار و کردار، ادب و نزاکت در معاشرت و پرهیز از پرخاش و زشتگویی، مراعات نظافت و بهداشت و...

این نوع اخلاق گرچه از نظر اسلام پسندیده و مورد ستایش است و بر آن تأکید و ترغیب نیز شده و علمای اخلاق هم از آن سخن گفته اند، و بویژه برخی از این نوع اخلاق مانند خوشرویی و صداقت و احترام به دیگران جنبه ی دیگرگرایی هم دارد، ولی چون فردگرایی و توجه به مادیات در آن بسیار قوی است، باید آن را اخلاق انتفاعی نامید، و همین اخلاق است که در سیستم سرمایه داری مورد توجه است و بدان توصیه می کند، در کتابهای اخلاقی غربی ها، سراسر سخن و بحث از این نوع اخلاق است، مثلاً کتاب «آیین دوست یابی» تألیف «دیل کارنگی» که شهرت فراوان دارد، از ابتدا تا انتها، بحث از این است که چگونه می توان دیگران را جلب کرد، چطور پول بیشتری می توان بدست آورد، از چه راههایی بهتر می توان محبوبیت اجتماعی پیدا کرد و...

در مقدمه ی کتاب می نویسد:

در سایه ی دستورات این کتاب بسیاری از فروشندگان توانسته اند

بر میزان محصولات خویش بیفزایند، بسیاری از کارمندان که مورد تنفر زبردستان خود بودند توانسته اند کسب نفوذ کنند.

این نوع اخلاق غربی نتوانست جامعه ی غربی را اصلاح کند، غرب قانون حمایت حیوانات دارد و پرنده ی بیمار را به بیمارستان می برد، ولی وقتی منافعش اقتضا کند برای چپاول دیگران مملکتی را به خاک و خون می کشد... گندم خود را به دریا می ریزد و محصول خود را نابود می کند تا قیمت ها تغییر نکند، و در همان حال در چهار گوشه ی جهان هزاران نفر از فقر و بی غذایی هلاک می شوند...

این نوع اخلاق، انضباط اجتماعی و مراعات آداب و رسوم اجتماعی را در بردارد، ولی عاطفه و گذشت انسانی را هرگز.

غرب اخلاق انتفاعی دارد، و در سیستم اقتصادی خود همین اخلاق را بکار می برد، ولی از آن چون پشتوانه ای برای مادیت و سودجویی خود استفاده می کند، ولی مکاتب ضدانسانی فروید، سارتر، دورکیم، نیچه و نظایر اینها که همه از صهیونیسم سرچشمه گرفته است، اخلاق دیگرگرایی را در غرب نابود کرده است.

نیچه با صراحت و وقاحت، «دیگرگرایی» را کوبیده است، او می گوید: خود را باید خواست و خود را باید پرستید و ضعف و ناتوانی را باید رها کرد.

ضعیف و ناتوان را باید رها کرد تا از میان برود و بردوش دیگران بار نباشد و سنگ راه نباشد.

مرد برتر آنستکه نیرومند باشد، و تمایلات خویش را برآورد، خوش باشد و خود را خواهی و خداوند بداند، و هر مانعی که برای خواجگی او پیش بیاید از میان بردارد، و از خطر، جنگ و جدال نباید هراسید. (۱) این خرافات کاملاً برخلاف فطرت انسانی است و شایسته ی

ص: ۶۵

پاسخی نیست، ولی باید توجه داشت که همین مکاتب و نظایر آنها در جامعه اثر کرده، و صهیونیسم هم جز فساد در جامعه چیزی نمی خواهد.

اما اخلاق در مکتب سوسیالیسم: سوسیالیسم برای نابودی اخلاق فلسفه دارد، و با فلسفه ی ویژه ی خود اخلاق را نابود کرده است.

سوسیالیسم معتقد است اخلاق هم تابع مادیات است، و مانند فلسفه، هنر، حقوق و دیگر پدیده ها، از اقتصاد جامعه ناشی می شود، اگر در زندگی اقتصادی تحولی ایجاد شود اخلاق هم متحول می گردد، و هر تئوری اخلاقی تا کنون وضع شده در نتیجه ی وضعیت اقتصادی جامعه بوده است مثلاً دزدی را معلول احتیاج می دانند، و احتیاج را مولود مالکیت فردی، و معتقد است وقتی مالکیت فردی لغو شود، دزدی خودبخود از بین می رود، و چون دزدی از بین رفت دستور اخلاقی «دزدی مکن» مفهوم خود را از دست خواهد داد. (۱) بخوبی آشکار است که مارکسیسم نعل وارونه زده است، زیرا در واقع اقتصاد تابع اخلاق است نه اخلاق تابع اقتصاد، وقتی فساد و دنیاپرستی و سودجویی بر جامعه ای حاکم باشد، اقتصاد آن جامعه بر روال سرمایه داری خواهد بود، و اگر دیگر دوستی و جامعه گرایی و معنویت و اخلاق انسانی در جامعه برقرار گردد، اقتصاد آن بالطبع اقتصادی اسلامی می شود.

در واقع باید گفت وقتی اخلاق در جامعه ای متحول شود اقتصاد هم تحول می یابد، و هر تئوری اقتصادی که تا حال وضع شده نتیجه ی وضعیت اخلاقی جامعه بوده است.

آیا با تحول اقتصادی در شوروی، اخلاق انسانی ترقی کرده است؟ اگر اینطور است چرا هنوز در جامعه ی روس دزدی بسیار

ص: ۶۶

است؟: «یک دادگاه در مسکو ۵ نفر را به اعدام و ۵۲ نفر را به حبس ابد محکوم ساخت، جرم آنها شرکت در اختلاس از صندوق دولت بوده است، متهمان برای خرید صد هزار تن بذر از دولت پول گرفته بودند ولی اصلاً بذری نکاشته بودند».

[\(۱\) چرا دیکتاتوری و زور جامعه ی شوروی را بیچاره کرده است؟](#)

استالین که سالها زمامدار شوروی بود میلیونها انسان بی گناه را نابود ساخت، نفرت جامعه از این مرد ستمگر بحدی بود که مدتی پس از مرگ استالین، جسدش را از قبر بیرون کشیدند و نسبت به او توهین ها کردند.

ما معتقدیم که این مکاتب حساب شده و سنجیده عمل می کنند، ابتدا انسانیت را لگدمال می سازند و سپس به استثمار انسانها می پردازند، آنها خودشان هم می دانند چه می گویند و چه می کنند و برای چه منظوری چنین می کنند.

این مکتبها اگر چه بی تأثیر نیستند ولی مسلماً دوام نخواهند آورد، زیرا برخلاف فطرت و سرشت انسانها گام برمی دارند.

اسلام معتقد است اخلاق جامعه را می سازد، و دست آورد همین اخلاق اسلامی است که می بینیم حاکمی چون حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به کارگزارانش می نویسد:

«ارقوا اقلامکم و قاربوا بین سطورکم و ایاکم و فضول الکلام فان اموال المسلمین لایتحمل الضرار» [\(۲\)](#)

(قلمهایتان را باریک سازید و سطرها را نزدیک بهم بنویسید و از زیادگویی پرهیزید آنچه جان مطلب است بنویسید - زیرا نباید به اموال مسلمانان زیانی وارد شود).

پرتوی از همین اخلاق اسلامی است که می بینیم در نبرد «یرموک»، چند مسلمان مجروح بخاک افتاده، آبی را که برایشان

ص: ۶۷

۱- (۱) - روزنامه اطلاعات شماره ی ۱۴۸۹۵

۲- (۲) - نهج البلاغه بخش نامه ها ...

آورده اند، هر یک برای دیگری می فرستد، و بالاخره جملگی بی آنکه آبی نوشیده باشند جان می سپارند.

اقتصاد اسلام بر چنین اخلاقی تکیه دارد، غزالی در «احیاءالعلوم» می نویسد:

برای مسلمانی، ظرفی حلوا هدیه آوردند، نپذیرفت و آن را برای همسایه ی خود فرستاد و او نیز برای دیگری، تا در خانه ی سیزدهم شخصی که شام نداشت پذیرفت، و در این میان حتی کسی بود که گفت به آن نیازمند هستم ولی کودکانم خفته اند، به خانه ی دیگر ببر شاید نیازمندتری باشد.

تاریخ گواه گویایی است که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در طی ۲۳ سال رسالت خود افراد بسیاری با چنین خصلتهای شکوهمند انسانی به جامعه تحول داد، چنین است که می گوئیم اسلام می تواند اقتصاد ویژه خود را به بهترین وجهی در جامعه برقرار سازد، و براستی نیز اخلاق اسلامی یعنی جامعه گرایی، از زیربناها و پایه های استوار اقتصاد اسلامی است.

۵- ایمان به مبدأ و معاد

اسلام مرگ را یکی از مراحل زندگی می داند و آن را پله ای از نردبان تکامل انسان می شمارد از نظر اسلام دنیا وسیله ی سعادت جاودان است و هدف محسوب نمی شود.

قرآن می فرماید: «وابتغ فیما آتاک الله الدار الاخره ولا تنس نصیبک من الدنیا». (۱) (با آنچه خدا بتو عطا کرده سرای آخرت را بجوی، و بهره ات از دنیا نیز فراموش نکن).

اسلام گاه دنیا را به کشتزاری که محصولش را در آخرت

ص: ۶۸

می درویم تشبیه کرده: «الدنيا مزرعه الاخره» و گاه به سرای تجارتی که سودش را در دیگر سرای دریافت می کنیم:

«يا ايها الذين آمنوا اهل ادلكم على تجاره تنجيككم من عذاب اليم، تؤمنون بالله و رسوله و تجاهدون في سبيل الله باموالكم و انفسكم ذلكم خيرلكم ان كنتم تعلمون» (۱) ای مؤمنان، آیا شما را به تجارتی که از عذاب دردناك نجاتتان می دهد راهنمایی کنم؟ به خدا و پیامبرش ایمان آورید و با جان و مال در راه خدا جهاد کنید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

و گاهی یادآوری می کند که دنیا و همه چیز آن فانی و بی دوام است، و بقاً و جاودانگی ویژه برای آخرت و دنیای دیگر است:

«ما عندكم ينفد و ما عندالله باق» (۲) آنچه نزد شماست (دنیا و امورات آن) فانی است و آنچه نزد خداست (آخرت و اعمال مربوط به آن) باقی و ابدی است).

اسلام شدیداً افرادی را که دنیا را هدف می دانند و به آن دلبسته اند و یا سرای جاویدان آخرت را فدای دنیا می سازند سرزنش می کند: «ويل لكل همزه لمزه الذي جمع مالا وعدده، يحسب ان ماله اخلده، كلالينبذن في الحطمه» (۳) وای بر آنکه غیبت می کند و زخم زبان می زند، همانکه مالی فراهم آورده و آن را می شمارد (به آن دلبسته است) گمان می کند دارائیش او را جاودان می سازد، هرگز چنین نیست (پاداش او آنست که) در آتشی خرد کننده افکنده خواهد شد).

و در جای دیگر می فرماید: «ذلك بانهم استحبواالحيره الدنيا على الاخره» (۴) (-) افرادی که خدا برایشان خشمگین است - بدان جهت است

ص: ۶۹

۱- (۱) - سوره ی صف آیه ی ۱۰

۲- (۲) - سوره ی نحل آیه ی ۹۶

۳- (۳) - سوره ی همزه آیه ی ۵-۱

۴- (۴) - سوره ی نحل آیه ی ۱۰۷

که آنان زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح داده و برگزیده اند).

اسلام هدف از خلقت انسان را تعیین می کند و مسیر او را به سوی آخرت نشان می دهد و دنیا را وسیله ای برای وصول به آن معرفی می نماید، و با تکیه بر فطرت و خودآگاهی بشر، سرای جاودان آخرت را با یک توجه بر او ثابت و مسلم می سازد:

«افحسبتم انما خلقنا کم عبثا وانکم الینالا ترجعون» (۱) (آیا گمان می کنید که شما را بیهوده آفریده ایم و بسوی ما باز نمی گردید) یعنی با اندک دقتی در می یابید که چنین نیست زیرا اگر غرض و هدف از خلقت انسان همین چند روز زندگی در دنیایی باشد که هیچ نوش آن بی نیش نیست و به فرموده ی امیرمؤمنان (علیه السلام) دنیایی است پر از بلاها، مشکلات، غمها، غصه ها و... براستی کار بیهوده و باطلی است و به انسان ستم شده است.

اسلام برای آنکه توجه به آخرت را در پیروان خود جایگزین علاقه به دنیا نماید، بسیار از آخرت و زندگی ابدی سخن بمیان آورده است، بطوری که در قرآن شریف حدود یکهزار و چهارصد آیه درباره ی آخرت و خصوصیات آن وجود دارد، و قابل توجه است که آیات نازل شده در مکه که بمنزله ی زیربنای اسلام است غالباً در مورد معاد و ویژگیهای آنست.

اسلام دانای حکیم مدبری را بر جهان حکمفرما می داند که آفریدگار همه چیزها و نگهبان اعمال بندگان و آگاه بر کردار و گفتار و نیت همه ی مردم است، بر بندگان شایسته رثوف و مهربان، و بر بدکاران و متجاوزان و کسانی که از حریم قانون و انسانیت بیرون می روند قهار و کیفر دهنده است قرآن می فرماید:

«الم تران الله یعلم ما فی السموات و ما فی الارض ما یکون من نجوی ثلاثه الا هو رابعهم ولا همسه الا هو سادسهم ولا ادنی من ذلک

ص: ۷۰

ولاكثر الا- هو معهم اينما كانوا ثم ينبتهم بما عملوا يوم القيامة ان الله بكل شىء عليم» (۱) (آيا نمى بينى خدا آنچه در آسمانها و زمين است مى داند، هيچگاه رازگويى و سخنى در ميان سه نفر نيست مگر آنكه خداوند چهارمين ايشان است و نه در ميان پنج نفر جز آنكه خدا ششمين ايشان است، و نه كمتر از اين و نه بيشتر جز آنكه خدا همراهشان است، در هر جا باشند، آنگاه خداوند در رستخيز به آنان خبر مى دهد كه چه كردند، آرى خدا براستى بر همه چيز داناست).

اسلام پاداش و كيفر را نتيجه ي اعمال خود بندگان مى داند، و معتقد است آخرت باطن همين دنياست، آخرت مرحله اى از مراحل تكاملى همين دنياست، دنيا عرض است و آخرت حقيقت، دنيا ظاهر است و آخرت باطن، دنيا فناست و آخرت بقا، در دنيا مرگ و زندگى آميخته با يكديگر است و در آخرت حيات محض، و بالاخره معتقد است بين دنيا و آخرت ارتباطى واقعى و عينى برقرار است: «فمن يعمل مثقال ذره خيرا يره، و من يعمل مثقال ذره شرا يره» (۲) (هر كس بقدر ذره اى نيكي كند آن را مى بيند، و هر كس بقدر ذره اى بدر نمايد همان را خواهد ديد).

و در جاي ديگر مى فرمايد: «يعلمون ظاهرا من الحياه الدنيا و هم من الاخره هم غافلون» (۳) (تنها ظاهري از زندگى دنيا را مى دانند و از آخرت غافلند).

«وان الدار الاخره لهى الحيوان لو كانوا يعلمون» (۴) (و سراى آخرت سراسر زندگى و حيات است اگر بدانند).

اسلام معتقد است در قيامت ملكات اخلاقى افراد آشكار مى شود و حقايق اعمال و نيتها پيدا و ظاهر مى گردد: «هناك تبلوا كل نفس بما اسلفت» (۵) (آنجا آنچه هر نفسى از پيش كسب کرده است آشكار

ص: ۷۱

۱- (۱) - سوره ي مجادله آيه ي ۷

۲- (۲) - سوره ي زلزال آيه ي ۷

۳- (۳) - سوره ي روم آيه ي ۷

۴- (۴) - سوره ي عنكبوت آيه ي ۶۴

۵- (۵) - سوره ي يونس آيه ي ۳۰

می شود).

«یوم تجدد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء تودلوان بینها و بینه امداء بعیدا و یحذر کم الله نفسه و الله رثوف بالعباده» (۱) (روزی که هر کس آنچه از نیکی ها انجام داده است نزد خود حاضر می یابد، و آنچه بدی کرده، دوست دارد که میان او با آنها فاصله ای بسیار باشد، خداوند شما را از خود بیم می دهد و ازانفرومائی خود بر حذر می دارد، و خداوند بر بندگان مهربان است).

بنابراین اسلام، خداوند بر بندگان رثوف و مهربان می داند و کیفر و پاداش را نتیجه ی اعمال خود آنها می شمارد.

اسلام با بیدار کردن فطرت انسانها وجود خدای مدیر و یکتا و آفریدگار دانای مهربان را برایشان ثابت می کند: «فاذا رکبو افی الفلک دعوا لله مخلصین له الدین فلما نجاهم الی البر اذا هم یشرکون» (۲) (وقتی در کشتی نشستند خدا را با اخلاص می خوانند و چون نجات می یابند و بخشکی می آیند او را فراموش کرده بهر کاری دست می یازند).

یعنی انسان در بن بستها درمی یابد که خدای یکتای دانا و توانا و مهربانی هست، و به او رو می کند و به دامن عطوفت او چنگ می زند، و همین توجه یعنی یافتن خدای قادر مهربان، ولی در راحتی و آسایش توحید ذاتی و صفاتی و افعالی و عبادی را فراموش کرده حتی ممکن است منکر اصل وجود خدا و یا منکر وجود خدای واحد شوند.

قرآن، گاهی نیز با دلایل عقلی مانند برهان نظم، به اثبات چنین مدبری می پردازد:

«سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم

ص: ۷۲

۱- (۱) - سوره ی آل عمران آیه ی ۳۰

۲- (۲) - سوره ی عنکبوت آیه ی ۶۶

انه الحق» (۱) (به مردم آیات و نشانه های خودمان را که در جهان و در وجود خودشان نهفته است نشان می دهیم تا بر آنان روشن شود که خدا هست).

براستی نیز در سراسر جهان و نظم شگفت انگیز آن دلایل روشنی بر وجود پروردگار موجود است، حرکت منظومه شمسی چنان منظم است که اگر سرعت هر یک از سیارات آن تندتر و یا کندتر گردد همه ی منظومه نابود می شود.

مغز آدمی که در مردها بیش از یک کیلو و در زنها کمتر از یک کیلوست دستگاه پیچیده ای است که نوشته اند اگر به صورت ماشین آلات در آید یک ساختمان پنجاه طبقه لازم دارد.

کارهایی که کبد آدمی انجام می دهد اگر با ماشین آلات انجام شود ۲۴ هزار کارگر لازم دارد.

آری اندک توجهی به آنچه در جهان و آنچه در خود ما وجود دارد، ما را به خدای مدبر حکیم دانایی رهنمون می شود و به وجود قطعی او معتقد می سازد.

همین ایمان به مبدأ و معاد است که پیروان اسلام را کنترل می کند، و از تجاوز و تعدی باز می دارد و به مساوات و برادری و انفاق و ایثار تشویق می کند.

اثر همین ایمان در امور اقتصادی است که بانوی ثروتمندی چون «خدیجه» علیهاسلام، همه ی دارایی خود را فدای اسلام و مسلمانان کرد، و هنگام مرگ کفن نداشت و از پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) خواست که عباي خود را کفن او سازد، و دختر او حضرت زهراي اطهر علیهاسلام در طول زندگی دیگران را بر خود و بر فرزندان خود مقدم می داشت، تا آنجا که آیه نازل شد: «و يطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیم و اسیرا، انما نطعمکم لوجه الله لانرید منکم جزأ

ص: ۷۳

ولاشكورا انا نخاف من ربنا يوما عبوسا قمطيرا» (۱) (طعام مورد نیاز خویش را به مستمند و یتیم و اسیر می دهند و می گویند ما شما را بخاطر خدا اطعام کردیم و پاداش و تشکری از شما نمی خواهیم، ما از پروردگاران برای روز سخت تیره ای (قیامت) می ترسیم).

و امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «والله لو اعطيت الاقاليم السبعه و ما تحت افلاکها علی ان اعصى فی نمله اسلبها جلب شعيره ما فعلت» (۲) (به خدا قسم اگر همه ی جهان را به من دهند تا بقدر گرفتن پوست جوی از مورچه ای ظلم و نافرمانی خدا کنم، نخواهم کرد).

مورخین و نیز افرادی چون غزالی و شاطبی در کتابهای اخلاقی خود، داستانهایی از زندگی افرادی که معتقد به مبدأ و معادند نقل کرده اند و خود ما نیز هم اکنون در جوامع مسلمان نظایر آنها را می بینیم، بسیاری از مراجع گرامی شیعه با آنکه در هر ماه ملیونها تومان صرف امور اسلامی می کنند خود از نظر معیشت در حد متوسط و گاه پائین تر از متوسط می گذرانند. یکی از دوستان موثق ما می گفت در هوای گرم و طاقت فرسای نجف اشرف، رهبر انقلاب حضرت آیه الله العظمی خمینی، کولر نداشتند و در همان وقت ماهانه حدود پنج میلیون تومان زیر نظر ایشان برای امور اسلامی صرف می شد، هرچه اصرار کردیم که کولر برایشان تهیه کنیم نپذیرفتند و بالاخره از پول شخصی خود برایشان یک دستگاه کولر دستی تهیه کردیم.

آیا سوسیالیسم که فریاد مساوات می کشد می تواند یک نفر از سردمداران و حاکمان مارکسیسم را معرفی کند که زندگی شخصیش اینطور باشد؟! استالین در سفری که به ایران آمده بود گاو مخصوصش را همراه آورده بود که شیر صبحانه ی ایشان از شیر گاوهای معمولی

ص: ۷۴

۱- (۱) - سوره ی دهر آیه ی ۱۱

۲- (۲) - نهج البلاغه ۵۵

آیا جز با ایمان به مبدأ و معاد می توان شخصیتی چون حضرت آیه الله العظمی خمینی به جامعه تحویل داد؟

با ایمان به مبدأ و معاد بود که مسلمانان در این نهضت، با افتخار جان و مال و فرزند خود را فدا می ساختند، ما خود شاهد بودیم که مسلمانان پرشوری، کار و کسب و زن و فرزند و زندگی خود را رها کرده و با گریه و التماس از رهبر می خواستند که اجازه دهد آنان بجنگند و مقام رهبری آنان را به صبر و شکیبایی دعوت می فرمودند و از شتابزدگی باز می داشتند.

*** در سال ۱۳۴۱ شمسی نهضتی به رهبری مراجع دینی و بویژه استاد بزرگوار ما حضرت آیه الله العظمی خمینی دامت برکاته آغاز شد، و در این دو سال اخیر ۷دی ۱۳۵۶ به اوج خود رسید، این نهضت به طبقه ی خاصی اختصاص نداشت و همه ی اقشار ملت در آن شرکت داشتند هر اعلامیه ای که از سوی رهبر انقلاب صادر می شد با آنکه رژیم طاغوتی بشدت کنترل می کرد در یک روز در سراسر کشور انتشار می یافت.

این انقلاب تنها بر ضد رژیم سلطنت نبود بلکه ملت مسلمان علیه همه ی ابرقدرتها بپا خاست، زیرا طاغوت داخلی از سوی همه ی ابرقدرتها و طاغوتهای خارجی تأیید می شد، و با آنکه رژیم طاغوت میلیاردها اسلحه در اختیار داشت و ساواک آن با تجهیزات و اعمال غیرانسانی و وحشتناکش در ارتباط با سازمان سیا و صهیونیسم جهانی بود، ملت مسلمان بدون اسلحه و با دست خالی رژیم را سرنگون و جمهوری اسلامی را برقرار کرد.

بعقیده ی، عامل اصلی این پیروزی شگفت انگیز در چند چیز

خلاصه می شود:

الف- این نهضت بگونه ی نهضت پیامبران بود، یعنی پشتوانه ی آن ایمان به مبدأ و معاد بود، بهمین جهت ملت مسلمان از هیچ چیز و هیچ کس نمی هراسید و تنها به خدا وابسته بود و می دیدیم که با شوق از توپ و مسلسل استقبال می کردند و با سینه ی برهنه در برابر رگبار گلوله می ایستادند، والله اکبر گویان، خیابانها را از خون خویش گلگون می ساختند.

ب- اراده ی پولادین و قاطعیت رهبر انقلاب که این خود تأثیر به سزایی داشت و حتی به مردم نیز اراده و قاطعیت می بخشید.

ج - وحدت کلمه که خود رمز پیروزی بود، و همین وحدت کلمه است که خدا دوست دارد و رعایت کنندگان آنرا یاری می فرماید: «ان الله يحب الذين يقاتلون في سبيله صفا كانهم بنیان مرصوص» (۱) (خدا دوست دارد آنان را که در راه او می جنگند در حالیکه چنان فشرده و متحدند که گویی دیواری فلزی و یکپارچه اند).

و پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) نیز می فرماید: «

يدالله مع الجماعة» (دست خدا- قدرت خدا- با جماعت است)

د- رسیدن کشور به اوج طغیان و استبداد سلسله ی پهلوی، که دیدیم استبدادی بود توأم با قتل و شکنجه و تبعید هزاران نفر، و همراه با الحاد رژیم و به بازیچه گرفتن مقدسات دین و حتی تغییر تاریخ اسلامی به تاریخ خرافی و بت پرستی، و اشاعه ی فحشا با صورتهای مختلف حتی به نام جشن هنر و...

رهبر انقلاب در یکی از سخنرانیهای خود فرمود که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «لا يزال يؤيد هذا الدين بالرجل الفاجر» (همیشه دین اسلام بوسیله ی مردی فاجر تأیید می شود) یعنی همین ظلمها و الحاد و فحشاً و فریب و استبداد باعث آن شد که ملت مسلمان رخوت

ص: ۷۶

را کنار بگذارد و به نیروی الهی بر طاغوت بشورد و با جانبازی و پایداری بساط طاغوت را درهم بکوبد..

ما معتقدیم این انقلاب خود شاهدی زنده و واقعیتی عینی است در رد مکتبهای مادی که می خواهند برای هر واقعه ای تفسیری مادی ببافند، آیا می توان برای کارشگرایی که امت مسلمان ایران در این انقلاب انجام داد، و برای ایثارجان و مال و فرزند و همه چیزشان تفسیری مادی پیدا کرد؟!!

ص: ۷۷

ادامه فصل دوم پایه ها و زیربنای اقتصاد اسلامی قسمت دوم

اشاره

ص: ۷۹

بشر دوستی

پاره ای از آنچه را که می تواند در اقتصاد اسلامی تأثیر زیادی داشته باشد در جزوه ی سابق خواندیم و اینک به قسمتی دیگر نظر شما را جلب می نمایم:

۶- یکی از زیربناها و پایه های اقتصاد اسلام قانون بشر دوستی است.

دنیای امروز نیز «بشر دوستی» را با بوق و کرنا تبلیغ می کند، ولی نه برای اشاعه ی بشر دوستی و نه از روی دلسوزی، بلکه عنوان «بشر دوستی» را نیز همچون کلمه ی «استعمار» وسیله ی فریب ملتها قرارداد و منظوری جز استثمار کشورهای عقب افتاده ندارد.

استثمارگران برای بلعیدن هستی انسانها و برده ساختن آنها جملات زیبا و فریبنده ای بکار می برند، «بشر دوستی»، «الغاء بردگی»، «حمایت از حیوانات»، «عمران ممالک عقب مانده» رشد فرهنگ عمومی، و عناوین دیگری از این قبیل ابزار فریب آنهاست و لباسی است که بر اقدامات استثماری خود می پوشانند...

هنوز سیاهپوستان را بجرم یک امر طبیعی یعنی رنگ پوستشان، جزو انسانها نمی دانند هنوز دست از استثمار و بردگی دسته جمعی ملتها در کشورهای ضعیف بر نمی دارند و با تحمیل جنگهای خانمانسوز

بزرگترین فلاکتها را برای آنان بیار آورده اند.

هنوز با اقتصاد غلطی که دارند، در برخی سیستمها محصول خود را تلف می کنند در حالی که هر ساله هزاران نفر از گرسنگی می میرند، و در برخی سیستمهای دیگر اگر محصول را از بین نمی برند با استبداد و دیکتاتوری تسمه از گردن مردم می کشند و هر معترضی را به زندان می اندازند، مرزها را بسته اند و در پس دیوار آهنین و آنسوی سیمهای خاردار هر چه می خواهند بروز ملت می آورند و سالی هزاران نفر را بمرگ محکوم می کنند...

استثمارگران - چه شرقی و چه غربی - هنوز دست از استثمار برنداشته اند، گویی جهان را به ارث برده اند و بر سر تقسیم آن با هم به جنگ و نزاع مشغولند.

هنوز خرافات قرون وسطی و جاهلیت بر آنها حکمفرماست ولی برای فریب ملتها و بویژه جوانان به «بشردوستی» و عناوین عوامفریبانه دیگری از این قبیل تظاهر می کنند.

اسلام هزار و چهارصد سال پیش فرموده است:

«لقد كان لكم فيهم اسوه حسنه لمن كان يرجوا الله واليوم الآخر و من يتول فان الله هو الغني الحميد عسى الله ان يجعل بينكم و بين الذين عاديتهم منهم موده والله قدير والله غفور رحيم لا ينهاكم الله عن الذين لم يقاتلوكم في الدين و لم يخرجوكم من دياركم ان تبرؤهم و تقسطوا اليهم ان الله يحب المقسطين انما ينهاكم الله عن الذين قاتلوكم في الدين و اخرجوكم من دياركم و ظاهروا على اخراجكم ان تولوهم و من يتولهم فاولئك هم الظالمون» (۱) شما باید سرمشق دیگران باشید برای کسانی که به خدا و روز جزا امیدوارند، اگر در صفات انسانی نمونه و سرمشق باشید دشمنها

ص: ۸۲

دوست می شوند، خداوند نفرموده است که با کسانی که توطئه نمی کنند و در صدد نابودی شما نیستند خوبی نکنید، باید با غیر توطئه گر بخوبی و عدالت رفتار نمایید و تنها با توطئه گران که در صدد نابودی شما هستند دشمنی کنید.

اسلام به جهاد فرمان می دهد ولی در برابر فتنه انگیزان و کسانی که نمی گذارند اسلام پیشرفت کند و مردم به سعادت دنیوی و اخروی برسند:

«وقاتلوهم حتی لاتکون فتنه ویکون الدین لله» (۱) با توطئه گران مقاتله کنید تا فتنه از میان برود و اسلام به همه برسد.

«فقاتلوا ائمه الکفر انهم لایمان لهم لعلهم ینتهون» (۲) با سران کفر مبارزه کنید، اینان عهدشکنند، شاید برگردند و دست از مخالفت بردارند.

«فقاتلوا التی تبغی حتی تفیئ ألی امرالله» (۳) با ستمگران بجنگید تا بفرمان خدا گردن نهند.

بنابراین باید گفت جهاد اسلام نیز از بشردوستی سرچشمه گرفته است.

امیرمؤمنان علی علیه السلام، هنگامی که پیرمردی مسیحی را در حال گدایی دید بخشم آمد و فرمود: «تا جوان بود از او کار کشیدید، حال که پیرو ناتوان شده او را رها کرده اید، وه که چه بد مردمی هستید».

و نیز آن بزرگوار چون شنید دختری یهودی مورد هجوم لشکر معاویه قرار گرفته و زیور او را گرفته فرمود: «مرگ برای ما شربت گوارایی است که چنین خبری می شنویم».

ص: ۸۳

۱- (۱) - سوره ی بقره آیه ی ۱۹۳

۲- (۲) - سوره ی توبه آیه ی ۱۲

۳- (۳) - سوره ی حجرات آیه ی ۹

مؤلف مجمع البیان در ذیل آیه ی آخر سوره ی فصلت می نویسد:

«مغیره بن شعبه» در فتح حدیبیه با اموال فراوانی به خدمت پیامبر آمد و اسلام آورد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را پذیرفت ولی چون اموال را با خدعه و نیرنگ از کفار گرفته بود، به او فرمود: «لا حاجه لنا فیها» به چنین مالی نیازی نداریم.

و در جنگ خیبر، شبانی آمد و مسلمان شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) اسلام او را قبول کرد ولی فرمود:

گوسفند را به صاحبانش بازگردان و نزد مسلمانان بازگرد.

حمایت از حیوانات

در روایات اسلامی آمده است که گروهی از بنی اسرائیل به عذاب الهی مبتلا شدند و گناه ایشان این بود که کودکی پرهی خروسی زنده را می کند و آنان از این کار او جلوگیری نکرده بودند.

در یکی از جنگهای اسلامی به فرماندهی سپاه اسلام خبر دادند کبوتری بالای خیمه ای لانه ساخته و تخم گذاشته است، دستور داد آن خیمه را برنچینند و در بیابان باقی بگذارند.

«عبدالله بن جعفر» که بسیار سخاوتمند و بخشنده بود، می گوید: جوان مسلمانی را از خود سخی تر یافتم، او فقط سه قرص نان داشت و هر سه را به سگی داد و خود گرسنه ماند، از او با شگفتی علت این کار را پرسیدم، گفت: این حیوان غریب بود و مهمان من شد، سزاوار آن بود که او سیر شود هر چند من گرسنه بمانم.

در فقه اسلامی نیز تأکید شده است که اگر صاحب حیوانی، حیوان را آزار دهد و یا در رسیدگی به او کوتاهی نماید مسؤول است.

چهارمین پیشوا، حضرت سجاد علیه السلام، چند سفر، بر شتری به حج رفتند و هرگز تازیانه ای به او نزدند، یکبار که از شتر
بخشم

آمده بودند فرمودند: اگر از خدا نمی ترسیم تازیانه ای به تو می زدم.

این گونه رعایتها و ملاحظتها در حق حیوانات در تاریخ اسلام بسیار است، حکیم فردوسی طوسی شاعر مسلمان شیعی بر همین روح اسلامی ملاحظت با حیوانات نظر دارد آنجا که می فرماید:

میازار موری که دانه کش است که جان دارد جان شیرین خوش است

محبت و برادری

اسلام درباره ی محبت و دوستی و برادری مسلمانان با یکدیگر به تأکید سفارش می کند، و حتی مسلمان را با چنین صفاتی معرفی می نماید:

«محمد رسول الله والذین معه اشدأ علی الکفار رحماً بینهم» (۱) محمد فرستاده ی خداست، و یاران او در برابر کافران و دشمنان اسلام با شدت و سرسختی عمل می کنند و در میان خود و با مسلمانان رئوف و مهربانند.

«یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذله علی المؤمنین اعزه علی الکافرین» (۲) ای مسلمانان هر کس از شما از دین خود روی بگرداند- با کی نیست - بزودی افرادی به اسلام روی می آورند که خدا آنان را دوست دارد و آنان نیز خدا را دوست دارند، در برابر مؤمنان متواضع و فروتنند و در برابر کافران و دشمنان عزیز و سرافرازند و زیربار آنان نمی روند.

در کتاب «کافی» و «صحیح مسلم» و دیگر کتابها از پیامبر و ائمه ی طاهرین صلوات علیهم اجمعین روایات بسیاری نقل شده که فرموده اند:

ص: ۸۵

۱- (۱) - سوره ی فتح آیه ی ۳۰

۲- (۲) - سوره ی مائده آیه ی ۵۴

دین جز دوستی با مسلمانان و دشمنی با بیگانگان و دشمنان اسلام نیست.

«هل الدین الا الحب و البغض» و تأکید کرده اند که مسلمانان همچون اعضاء یک پیکرند، و باید در میانشان رأفت و عاطفه و محبت حکمفرما باشد، هرگاه یکی از آنان در دوغمی داشته باشد دیگران نیز دردمند خواهند بود.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

المؤمن اخو المؤمن كالجسد الواحد ان اشتكى شيئا منه و جدالم ذلك في سائر جسده و ارواحها من روح واحده» (۱)

مؤمن که برادر مؤمن دیگر است همچنان یک پیکر است اگر عضوی از آن بدرد آید درد آن در سایر اعضاء فراگیر می شود مؤمن و برادرش از روح واحدی هستند.

اسلام بشدت با کینه توزی مخالف است، در کافی شریف می خوانیم: اگر مسلمانی از مسلمان دیگر کینه در دل بگیرد مسلمان نیست.

در آئین مقدس اسلام از هرچه موجب سلب محبت شود نهی شده، فتنه افروزی، غیبت، تهمت زخم زبان، سخن چینی و... همه در اسلام مذموم و ناپسند و ممنوع است.

«الذین فتنوا المؤمنین و المؤمنات ثم لم يتوبوا فلهم عذاب جهنم و لهم عذاب الحریق» (۲) آنانکه در میان مسلمانان فتنه افروزی کردند و توبه نمودند جز ایشان دوزخ و عذاب سوزان است.

«والفتنه اشد من القتل» (۳) فتنه افروزی از آدمکشی عظیم تر است.

«ویل لكل همزه لمزه» (۴)

ص: ۸۶

۱- (۱) - اصول کافی ج ۲ ص ۱۶۶

۲- (۲) - سوره ی بروج آیه ی ۱۱

۳- (۳) - سوره ی بقره آیه ی ۱۹۱

۴- (۴) - سوره ی همزه آیه ی ۱

وای بر آنان که غیبت می کنند و زخم زبان می زنند.

«انما یفتی الکذب الذین لایؤمنون بآیات الله» (۱) همانا افترا و تهمت کار کسانی است که دین ندارند.

اسلام برای ایجاد محبت الهی در دل بندگان، چه مستقیماً و چه غیرمستقیماً با تأکید عمل کرده است، قرآن شریف و متون اسلامی با ذکر «صفات جمالیه»- (صفاتی که خداوند بدانها متصف است)- و «صفات جلالیه»- (آنچه خداوند از آن مبری است)- بذر محبت را در دل بندگان می کارد.

قرآن اضافه بر «بسم الله الرحمن الرحیم» در بیش از هزار مورد خداوند را با صفات رئوف، رحیم، رحمن، حکیم، رزاق، غفور، قادر، عالم و... یاد کرده و از ظلم، کار عبث، بخل، سختگیری، عجز، جهل و... دوروبری دانسته است و در یک جمله می فرماید: «آنچه خوبان همه دارند او تنها دارد»: «له الاسماء الحسنی» و از آنچه در بدان وجود دارد خداوند پاک و منزّه است: «سبحان الله عما یصفون» این خلاصه ای از قانون و داد و محبت در اسلام است، و اگر چنین محبتی در میان مردم حکمفرما باشد مسلماً تجاوز، تعدی، قساوت، تقلب، اختلاس و سرپیچی از دستورات اسلام بکلی از میان می رود. اسلام از جاذبه ی محبت آگاه است و می داند اگر این جاذبه در میان باشد تمرکز ثروت جای خود را به دیگر دوستی و تأمین نیازهای اجتماعی می دهد، و رباخواری، مکیدن خون دیگران، رابطه ی ارباب رعیتی، استثمار و... جایگزین آنها می شود.

اگر نظام مالی سرمایه داری فاسد است بجهت «مالکیت فردی» نیست بجهت آنست که چنین زیربنایی از محبت و دوستی ندارد، سوسیالیسم «مالکیت فردی» را لغو کرد ولی باز نتوانست دردی را دوا

ص: ۸۷

کند چون در سوسیالیسم نیز این زیربنا وجود ندارد.

کاش جوانهای فریب خورده، ملتها و مکتبها به ندای اسلام پاسخ می دادند و با ژرفنگری در مکتب حیات بخش اسلام، از بدبختیها، فاجعه ها و مشکلات اجتماعی نجات می یافتند:

«یا ایها الذین آمنوا استجبوا لله وللرسول اذدعاکم لما یحییکم» (۱) ای مسلمانان به ندای خداوند و پیامبر آنگاه که شما را به حیاتی معنوی می خواند پاسخ مثبت دهید.

کار و اهمیت آن

۷- یکی از پایه های مهم اقتصاد اسلامی کار است:

اسلام برای کارهای تولیدی بویژه کشاورزی و دامداری و کارهای توزیعی خصوصاً کسب و تجارت اهمیت بسیار قائل است، و متقابلاً از بیکاری و تنبلی و سهل انگاری بشدت نهی کرده است.

اسلام فقر فردی و فقر اجتماعی را مرضی مهلک و نابودکننده ی دنیا و آخرت می داند و با تأکید بسیار از پیروان خود می خواهد که آن را ریشه کن سازند، امیرمؤمنان علی علیه السلام مردمی را که آب و زمین داشته باشند و بتوانند فقر را ریشه کن سازند و کوتاهی کنند نفرین کرده است: «من وجدماً او کنراباثم افتقرفا بعده الله» (۲) امام باقر علی ه السلام کسی را که عمر خود به بیکاری بگذراند به مردار تشبیه کرده است و او را مبعوض ترین افراد نزد خداوند می داند:

«جیفه باللیل و بطل بالنهار» امام صادق علیه السلام بیکاری را از جانب شیطان می داند، هنگامی که نزد آن بزرگوار شخصی را نام بردند و گفتند او بی کار است، سه بار فرمود: «انه من عمل الشیطان»

ص: ۸۸

۱- (۱) - سوره ی انفال آیه ی ۲۴

۲- (۲) - وسائل ج ۱۲ ص ۲۴

از نظر اسلام افرادی که بتوانند کار کنند و به بیکاری بگذرانند و سربار جامعه باشند، مورد بی‌اعتنایی خدا هستند و دعایشان مستجاب نمی‌شود و ارتزاق آنان از بیت‌المال جایز نیست و در آخرت نیز رسوا و دوزخی خواهند بود.

در قرآن کریم آیات بسیاری است که به ما می‌آموزد: خداوند جهان را برای انسان مسخر ساخته و به او نعمت و قدرت و سلامتی و توانایی کار و عقل و بینش و... عنایت کرده است، که باید از آنها استفاده کند و بکار و کوشش پردازد.

«الم تر و ان الله سخر لكم مافی السموات و مافی الارض و اسبغ علیکم نعمه ظاهره و باطنه» (۱) آیا نمی‌بینید که خداوند آنچه در آسمان و زمین است برایتان تسخیر کرده و نعمت‌های آشکار (مثل عمر، قدرت...) و پنهان (مثل عقل، بینش...) را به شما عنایت کرده است؟

و در برخی آیات امر به کار نموده:

«و ابتغ فیما اتاک الله الدار الاخره و لاتنس نصیبک من الدنیا» (۲) در آنچه خداوند بتو عطا کرده سرای آخرت را بجوی، و بهره‌ی خود را از دنیا نیز فراموش نکن.

«هو الذی جعل لکل الارض ذلولاً فامشوا فی منا کبها و کلوا من رزقه و طلیه النشور» (۳) اوست خدایی که زمین را برای شما رام ساخته، پس بروی آن حرکت کنید و از نعمتهای آن برخوردار شوید، و بازگشت بسوی خداست، در قرآن کار شایسته - عمل صالح - تنها به کارهایی که مربوط به آخرت است گفته نمی‌شود، بلکه شاید در برخی از موارد به کارهای دنیوی نیز اطلاق گردد. بیش از پانصد مورد در قرآن کریم

ص: ۸۹

۱- (۱) - سوره ی لقمان آیه ی ۲۰

۲- (۲) - سوره ی قصص آیه ی ۷۷

۳- (۳) - سوره ی ملک آیه ی ۱۵

به کار مربوط می شود، خداوند حیات پاکیزه را نتیجه ی کار و زیان بدبختی را نتیجه ی تبلی می شمارد:

«من عمل صالحا من ذکرا وانثی و هو مؤمن فلنحیینه حیوه طیبه» (۱) هر مرد و زنی، کاری شایسته - که مورد تأیید عقل و شرع باشد - انجام دهد و مؤمن هم باشد، او را به حیاتی پاکیزه زنده می سازیم.

«والعصر ان الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات» (۲) بیش از هزار روایت از پیامبر گرامی و ائمه ی طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین درباره ی کار و احترام کارگر نقل شده است که برخی را مؤلف کتاب «وسائل الشیعه» در ابتدای جلد دوازدهم در بابهای مختلف آورده است، و ما بعنوان نمونه چند روایت را ذکر می کنیم:

۱- «قال دخلت اباعبدالله علیه السلام فسا لناعن عمر بن مسلم ما فعل فقلت صالح ولكنه قد ترك التجاره فقال ابوعبدالله علیه السلام عابمل الشيطان، ثلاثاً» (۳) روایت کننده می گوید: با گروهی خدمت امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم، آن بزرگوار از حال «عمر بن مسلم» جو یا شد، گفتم مرد خوبی است ولی تجارت را رها کرده و بیکار است امام سه بار فرمودند: کار شیطان است.

۲- «قال كنا جلوسا عند ابی عبدالله علیه السلام اذا قبل علاء بن كامل فجلس قدام ابی عبدالله علیه السلام، فقال ادع الله ان یرزقنی فی دعه قال لا ادعولك اطلب كما امرك الله عزوجل» (۴) ... نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودیم، «علاء بن كامل»

ص: ۹۰

۱- (۱) - سوره ی نحل آیه ی ۹۷

۲- (۲) - سوره ی عصر آیه ی ۱-۳

۳- (۳) - وسائل ج ۱۲ ص ۵

۴- (۴) - وسائل ج ۱۲ ص ۱۰

وارد شد و جلوی امام نشست و گفت دعا کن خداوند به راحتی بمن روزی برساند، فرمود: دعا نمی کنم، باید چنانکه خدا فرموده است کار کنی و در طلب روزی بر آئی.

۳- «عن اسماعیل بن مسلم عن جعفر بن محمد عن آبائه عن رسول الله صلى الله عليه و آله: من باب كالا من طلب الحلال بات مغفور له و قال: العباده سبعون جزء «افضلها جزء» طلب الحلال» (۱) اسماعیل بن مسلم از امام صادق علیه السلام نقل می کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

کسی که با خستگی کار و طلب حلال شب را به روز می آورد شب را با آمرزش گناه به روز آورده است و نیز فرمود: عبادت هفتاد جزء است و برترین اجزاء آن کسب و کار حلال و مشروع است.

۴- «عن الفضل قال دخلنا على ابي عبدالله عليه السلام في حائط له فقلنا جعلنا فداك دعنا نعمله او تعمله الغلمان قال لا، دعوني فاني اشتهي ان يراني الله عزوجل اعلم بيدي واطلب الحلال في اذى نفسي» (۲) فضل می گوید در باغی خدمت امام صادق علیه السلام رسیدیم و ایشان را مشغول زراعت دیدیم، تقاضا کردیم که اجازه دهید ما یا غلامان بجای ایشان کار کنیم، فرمود: نه، مرا واگذارید دوست دارم که خداوند مرا در حالی که بدست خود کار می کنم و به کسب روزی حلال پرداخته ام ببیند.

۵- «ان الله عزوجل يبغض كثره النوم و كثره الفراغ» (۳) در روایات متعددی آمده است که ائمه ی طاهرین (علیهم السلام) فرموده اند:

خداوند عزیز و جلیل خواب بسیار و بیکاری بسیار را دوست ندارد و این هر دو مورد غضب خداست، و در برخی از اخبار فرمودند که خواب بسیار و بیکاری، هم به دین آدمی زیان می رساند هم به دنیای او.

ص: ۹۱

۱- (۱) - وسائل ج ۱۲ ص ۱۳

۲- (۲) - وسائل ج ۱۲ ص ۲۴

۳- (۳) - وسائل ج ۱۲ ص ۳۶

از این گونه روایات در متون اسلامی بسیار است و بهتر از این روایات روش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه ی طاهرین (علیهم السلام) است که خودشان کار می کردند و زحمت می کشیدند، حتی از روایات و تاریخ می توان دریافت که کار و کوشش در راه کسب حلال، روش همه ی انبیاء و بزرگان دین بوده است:

«عن ابی حمزه قال رأیت اباالحسن علیه السلام یعمل فی ارض له قد استتعت قدماه فی العرق فقلت جعلت فداک این الرجال قال یا علی قد عمل بالید من هوخیر منی و من ابی فی ارضه فقلت من هو؟ فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و آبائی کلهم کانوا قد عملوا بایدیهم و هومن عمل النبیین و المرسلین و الاوصیاء و الصالحین» (۱)

علی بن حمزه می گوید امام موسی بن جعفر علیه السلام را دیدم که در زمین خویش کار می کرد و دوپایش در عرق فرورفته بود، گفتم فدایت شوم کارگران شما کجا هستند؟ فرمود: ای علی افرادی بهتر از من و پدرم در زمین خود کار می کردند، پرسیدم آنان کیستند؟ فرمود: پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) و امیرمؤمنان و پدران من، همه با دست خود کار می کردند، و این روش پیامبران و رسولان خدا و جانشینان آنان و شایستگان است.

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) مردم را به کار تشویق می فرمودند و به کارگران بسیار احترام می نهادند، در «اسدالغابه» می خوانیم که آن بزرگوار دست کاری را بوسید، سپس دست او را بلند کرد و فرمود: این دست را خدا و پیامبر خدا دوست دارد.

اهمیت کار در اسلام بحدی است که در آیین مقدس اسلام، کار «واجب کفایی» محسوب می شود، یعنی اگر کاری مورد نیاز جامعه باشد و کسی نباشد که آن را انجام دهد، بر همه ی مسلمانان واجب است اقدام کنند تا آن کار رواج پیدا کند.

ص: ۹۲

از آنچه تا کنون بیان کردیم اهمیت فوق العاده کار و کارگر در اسلام روشن شد، اما در مورد کار نکات دیگری نیز قابل دقت و تذکر است که از ویژگیهای اسلام محسوب می شود:

الف - اسلام با آنکه سود کار را ملک کارگر دانسته و مالکیت فردی را امضاء کرده است در عین حال کار و کارگر و سود کار بلکه همه ی جهان را ملک خدای متعال می داند آنهم بصورت «ملک حقیقی» نه «ملک اعتباری». اسلام مالکیت فردی را امضاء کرده است ولی این یک اعتبار و حق اختصاصی بیش نیست و معنای آن این است که دیگری نمی تواند بدون اجازه ی او در آن تصرف کند، ولی مالکیت خداوند، «مالکیت علیت» است، یعنی جهان همه وابسته ی به ذات مقدس اوست، همچنانکه تصورات ما وابسته ی به ماست و اگر یک لحظه توجه خویش از تصور خود برداریم نابود می شود.

قرآن می فرماید: «لله ملک السموات والارض - لله ما فی السموات و ما فی الارض - و لم یکن له شریک فی الملک» (۱) سلطه و فرمانروایی و ملک آسمان و زمین از آن خداست - آنچه در آسمان و زمین است مال خداست (زیرا او خالق و علت همه ی مخلوقات است) - در ملک و فرمانروایی خداوند هیچ کس شریک نیست (هیچ کس جز خداوند این گونه مالکیت را ندارد) -

بنابراین اسلام همه چیز را مال خدا می داند، و اگر بکسی چیزی داده شده از طرف خداست.

«قال اللهم مالک الملک توتی الملک من تشاء» (۲) بگو خدایا تو مالک همه چیزی و به هر که بخواهی عطا می کنی.

از نظر اسلام آنچه در دست بندگان است مال خداست و

ص: ۹۳

۱- (۱) - سوره ی شوری آیه ی ۴۹ و بقره آیه ی ۲۸۴ فرقان آیه ی ۲

۲- (۲) - سوره ی آل عمران آیه ی ۲۶

بندگان از طرف خدا اجازه ی تصرف دارند و بفرموده ی قرآن بندگان خلیفه و جانشین و نائب خداوند متعالند.

«و آتوهم من مال الله الذی آتاکم» (۱) از مال خدا که به شما داده است به فقراء بدهید.

«وانفقوا مما جعلکم مستخلفین فیہ» (۲) از آنچه نزد شما ودیعه نهاده و از سوی خدا در آن نیابت دارید، انفاق کنید).

این گونه تعلیم اسلام و قرآن نتایجی دارد که از آن جمله است:

۱- غرور، نخوت، تکبر، فخرفروشی و... را از انسان دور می سازد و به او می فهماند که آنچه در دست اوست از آن خداست، «العبد و ماکان فی یدہ کان لمولاه» و او ودیعه داری بیش نیست، بنابراین غرور و فخرفروشی به دیگران بجهت مال و ثروت کاملاً بی جااست.

۲- ودیعه دار موظف است مال را در مواردی صرف کند که صاحب مال اجازه داده باشد بنابراین انسان حق ندارد اموالی که در دست اوست به تبذیر، اسراف، عیاشی و دیگر امور نامشروع صرف کند، چون مالک اصلی یعنی خداوند متعال اجازه ی آن را نداده است.

بنابراین می توان گفت تبذیر و اسراف و عیاشی، خود خیانت و جنایت و تعدی و تجاوز محسوب می شود و صرف مال در این امور یک نوع تجاوز است.

اسلام با تأکید از اسراف و تبذیر و اتراف نهی کرده است:

اگر در صرف اموال زیاده روی شود «اسراف» است و اگر بی مورد مصرف شود «تبذیر» است و اگر در کاری که مورد پسند شرع و عقل نباشد مصرف شود «اتراف» نام دارد.

«و ان المسرفین هم اصحاب النار» (۳) تجاوز کنندگان و اسراف کنندگان اهل آتشند.

ص: ۹۴

۱- (۱) - سوره ی نور آیه ی ۲۳

۲- (۲) - سوره ی حدید آیه ی ۷

۳- (۳) - سوره ی غافر آیه ی ۴۳

«انهم كانوا قبل ذلك مترفين» (۱) همانا آنان - دوزخیان - در دنیا به عیاشی مشغول بودند.

«و اذا اردنا ان نهلك قريه امرنا مترفيها ففسقوا فيها فحق عليها القول فدمرناها تدميرا» (۲) هنگامیکه عیاشان در سرزمینی بسیار، و گناه و فساد رایج گردد، آن مردم مستحق عذاب می شوند و آن سرزمین به سوی نابودی می رود.

شاهد صدق این آیه، شکست و نابودی مجتمع اسلامی اندلس (اسپانیای کنونی) است مسلمانان اندلس از اسلام راستین غفلت ورزیدند و خدا را نافرمانی کردند و به عیاشی و فساد روی آوردند، دشمن استثمارگر نیز عیاشی و فساد را در جامعه ی آنان دامن زد، و بدین ترتیب روزاروز ضعیف تر و غافتر شدند و ناگهان دشمن برایشان تاخت و جامعه ی اسلامی اندلس و اسلام را در آن سرزمین نابود ساخت.

«ان المبذرين كانوا اخوان الشياطين» (۳) همانا کسانی که اموال را بی مورد مصرف می کنند برادران شیاطینند.

۳- کسی که می داند آنچه در اختیار اوست ودیعه و امانت است و مال او نیست، و او باید فقط در آن تصرفی عقلانی بنماید، اگر صاحب مال از او بخواهد که مصارفی را انجام دهد بر او مشکل نخواهد بود زیرا از اول آنچه در دست داشته مال خود نمی دانسته است.

بنابراین اگر می بینیم که خداوند در قرآن می فرماید آنچه بیش از نیاز توست انفاق کن (۴) «يسئلونك عن الانفاق قل العفو» باید بدانیم که این موضوع

اگر «عفو» در این آیه بمعنای «اضافه بر نیاز» باشد که ظاهراً هم بهمین معناست، در این صورت معنای آیه چنین می شود: «از تو در مورد انفاق می پرسند که چه مقدار انفاق کنند، بگو آنچه بیش از نیاز شماست.»

بنابراین آیه ی شریفه مسلمانان را تشویق می کند که آنچه بیش از اندازه ی معیشت است به نیازمندان ببخشند، و اگر «عفو» بمعنای میانه روی باشد معنای آیه اینطور می شود (از تو در مورد انفاق و اینکه چقدر انفاق کنند می پرسند، بگو بمقداری که میانه روی از دست نرود).

ص: ۹۵

۱- (۱) - سوره ی واقعه آیه ی ۴۵

۲- (۲) - سوره ی اسراء آیه ی ۱۶ و ۲۷

۳- (۳) - سوره ی اسراء آیه ی ۱۶ و ۲۷

۴- (۴) - سوره ی بقره آیه ی ۲۱۹ و ۱۸۰

برای مسلمان با ایمان دشواری ندارد و با کمال میل انفاق می کند و به تعبیر قرآن «ولایجدون فی انفسهم حاجه» ب- موضوع قابل تذکر دی گرانست که اسلام مال را فقط «وسيله» می داند و کسانی را که مال را «هدف» قرار دهند بشدت سرزنش می نماید.

اسلام با آنکه مال و ثروت را خیر می داند، زیرا با ثروت می توان هم به نیازهای دنیوی پاسخ مثبت داد و هم بکارهای اخروی پرداخت، رفاه جامعه و زندگی شایسته برای همگان در این دنیا مرهون مال و ثروت است، و رفع فقر فردی و اجتماعی، و انجام بسیاری کارهای خیر که موجب رضایت پروردگار و باعث آبادی سرای آخرت آدمی است با ثروت ممکن می شود، بهمین جهت در قرآن از ثروت و مال تعبیر به «خیر» نیز شده است:

«کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیر الوصیه» (۱) بر شما لازم است بهنگام مرگ اگر خیری - مالی - بجا گذاشته اید وصیت کنید.

در عین حال اسلام مال را وسیله می داند که می توان با آن سعادت دو جهان را تأمین کرد و با آن چرخهای جامعه بگردش در می آید، و بفرموده قرآن قوام و قیام جامعه بر آن است:

«ولاتؤتوا السفهاء اموالکم الی جعل الله لکم قیاماً» (۲)

ص: ۹۶

۱- (۱) - سوره ی بقره آیه ی ۲۱۹ و ۱۸۰

۲- (۲) - سوره ی نساء آیه ی ۵

اموال سفیهان را به آنان ندهید- در دست سفیه تباه و تلف می شود- زیرا قوام جامعه به ثروت است و جامعه بستگی به آن دارد.

اسلام با کسانی که به مال دلبسته اند و آن را محبوب خویش و هدف می شمارند و به تمرکز ثروت می پردازند بشدت مبارزه می کند و آنان را اهل دوزخ می داند:

«الهیکم التکاثر- حتی زرم المقابر... لترون الجحیم... ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم» (۱) شما را تمرکز ثروت و جمع آوری مال مشغول ساخته تا بدیدار قبرها بروید... مسلماً دوزخ را خواهید دید و در آن روز از شما در مورد مال و ثروت و نعمت سؤال خواهد شد.

اسلام مال را خوب می داند در صورتی که وسیله ی سعادت قرار گیرد و برای رفاه جامعه و امور آخرت به کار بیفتد، و مال را بد می داند در صورتی که به تمرکز مال پردازند و به آن دل ببندند و بجهت آن آخرت را فراموش کنند. مال و ثروت در صورت اخیر بازیچه ای بیش نیست: «و مال الحیوه الدنیا الالعب و لهو» (۲) می بینیم که در قرآن کریم و روایات پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه ی طاهرین (علیهم السلام) گاه از مال و ثروت تعریف و گاهی مذمت و تکذیب شده است، و این بدان جهت است که هر چیز که وسیله باشد بمناسبت نتیجه می تواند خوب و سودمند و یا زشت و زیانبار محسوب شود، اگر چیزی برای سعادت وسیله شود خوب و مطلوب است و همان چیز اگر وسیله ی شقاوت گردد و برای شروندارستی بکار افتد ناپسند و مذموم خواهد بود و به تعبیر قرآن شر و آفت و بلا و مصیبت محسوب می شود.

*** خلاصه ی این فصل:

الف - کار در اسلام واجب است و در مورد آن بسیار تأکید

ص: ۹۷

۱- (۱) - سوره ی تکاثر آیه ی ۱

۲- (۲) - سوره ی انعام آیه ی ۳۲

فرموده اند، زیرا بنای اقتصاد کار است و اگر نباشد اقتصادی نخواهد بود تا درباره ی آن بحث شود.

ب - در اسلام ترتیبی اتخاذ شده که ثروت حاصل از کار باعث زیان فردی و اجتماعی نمی شود.

ج - اسلام ثروت را «وسیله» می داند نه «هدف» و با کسانی که ثروت را با لذات محبوب و هدف زندگی می پندارند مبارزه و بشدت این طرز تفکر را نفی می کند.

وضع قانون و نصب حاکم

۸- یکی از پایه های اقتصاد اسلام آنست که «وضع قانون» و «نصب حاکم» در اسلام به خداوند متعال اختصاص دارد.

توضیح این پایه:

در اینکه جامعه به قانون نیازمند است تردیدی نیست، و در اینکه اجراء قانون به حاکم نیاز دارد نیز تردیدی نیست - (و علت این نیازها در کجاست و چیست؟ سئوالی است که احتیاج به بحث جداگانه ای دارد و فعلا از موضوع ما خارج است و در هر صورت اصل احتیاج و نیاز به قانون و حاکم مسلم است)-

سئوال این است که آیا غیر از خداوند متعال کسی صلاحیت دارد قانون وضع کند یا حاکم تعیین و نصب نماید؟ پاسخ اسلام منفی است. از نظر اسلام هیچ کس جز خدا حق ندارد قانونی برای دیگری یا حاکمی برای دیگران وضع و نصب نماید.

«ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون - فاولئک هم الظالمون - فاولئک هم الفاسقون» (۱) هر که جز به آنچه خداوند فرو فرستاده حکم کند کافر است - ظالم است - فاسق است)

ص: ۹۸

برای توضیح بیشتر به چند موضوع باید با دقت توجه کرد:

۱- در بحثهای گذشته دریافتیم که انسان آزاد است، و جز خدا کسی حق ندارد او را مقید سازد و یا بر او سلطه و سیطره داشته باشد، فطرت آدمی این موضوع را بخوبی درک می کند، و روایتی که فقهاء در فقه به آن تمسک جسته اند: «الناس مسلطون علی اموالهم و انفسهم» در تأیید و امضاء همین فطرت است. یعنی مردم بر جان و مال خویش تسلط دارند و دیگری حق ندارد که مانع آنان شود و یا مقیدشان سازد، همچنانکه حق ندارد بی اجازه ی ایشان در مال و یا جانشان تصرف نماید.

البته انسان می تواند برای خود قانون وضع کند چون بر خود تسلط دارد، و این در صورتی است که خداوند جلوی او را نگرفته باشد و دیدیم که گرفته است، و همین طور اگر جامعه قانون یا حاکم نداشته باشد می تواند به قاعده ی «اهم و مهم» رأی اکثریت برای همه حجت و قابل اجرا باشد، زیرا چاره ای جز این نیست، و دنیای امروز هم برای وضع قوانین و نصب حکام از همین راه استفاده می کند، ولی این راه هم از نظر اسلام منتفی است، چون اسلام قانون دارد.

خلاصه آنکه بشر آزاد است و تا جبری در کار نباشد هیچ کس حق سلطه و سیطره ی بر او را ندارد.

۲- کسی صلاحیت وضع قانون و نصب حاکم دارد که از همه ی مصالح و مفاسد و عواقب امور آگاه باشد، و انسان عادی این علم را ندارد. انسانها نمی دانند که وضع و نصب این قانون یا فلان حاکم واقعاً به صلاح جامعه است یا نه و نمی دانند عاقبت آن قانون و حاکم به کجا کشیده می شود. این گونه علم به ذات ربوبی اختصاص دارد و یا آنان

ص: ۹۹

که از علم ربوبی بهره مند شده باشند.

۳- وضع قانون و نصب حاکم متوقف بر آنست که قانونگذار از نیاز انسانها کاملاً آگاهی داشته باشد و این در صورتی میسر است که «انسان» را کاملاً بشناسد، تا بتواند به مصالح و مفاسد انسان پی ببرد و نیازها و آنچه موجب سعادت یا شقاوت اوست دریابد.

بشر عادی، هرچند فضا را تسخیر کرده است ولی انسان شناس نیست و از این پس نیز انسان شناس نخواهد شد، یکی از بزرگان گفته است: بهمین جهت است که تاکنون نتوانسته اند تسخیر انسان کنند، زیرا فضا را شناختند و سپس آن را تسخیر کردند ولی انسان را شناختند و نتوانستند تسخیر نمایند تا اقللاً جنگ و جنایت را از میان انسانها بردارند.

۴- وضع قانون و نصب حاکم در شأن کسی است که خودخواهی، تعصبات قومی، فردگرایی، جامعه گرایی، خرافه پرستی و... گریبانگیرش نباشد، و صددرصد مصلحت ملت را در نظر بگیرد. بشر عادی ممکن نیست بطور کامل عاری از این عوامل باشد، و هر قدر خود را از این چیزها بر حذر دارد باز دچار آنها خواهد بود و یا لاقلاً بطور ناخودآگاه تحت تأثیر غرائز خود قرار می گیرد، تنها خداوند متعال و کسانی که خدا نگاهبان عصمتشان باشد از این عوامل و غرائز مبری هستند.

۵- وضع قانون و نصب حاکم توسط کسی غیر از خدای متعال شرک است، و دیدیم که قرآن کریم به غیر قانون و حکم خدا حکم کردن را کفر و فسق و ظلم می داند، یعنی کسی که در مقابل خدای متعال قانون وضع می کند در واقع خود را در برابر خداوند، مستقل و مستغنی می شمارد، بعبارت دیگر وضع قانون توسط غیر خدا شرک و رزیدن در «ربوبیت تشریحی» خداوند است، همچنانکه اگر کسی در خلقت چیزی

را بخود نسبت دهد و خود را خالق آن بداند در تکوین شرک ورزیده است و باربیت در تکوین منافات دارد، همینطور اگر قانونی وضع کند باربیت در تشریح منافات دارد.

قرآن کریم بهمین موضوع اشاره می فرماید:

«ان الحكم الا لله امر ان لاتعبد والا اياه و ذلك الدين القيم» (۱) حکم فقط به خدا اختصاص دارد، فرمان داده است که جز او را نپرستید - قانونی جز قانون او نپذیرید- و این است دین پا برجا و استوار).

خلاصه آنکه از نظر اسلام، وضع قانون و نصب حاکم به خالق جهان اختصاص دارد و هیچ کس جز او چه در تکوین و چه در تشریح، در جهان مؤثر نیست، و هر کس در برابر او چه در تکوین و چه در تشریح ادعای تأثیر کند مشرک است. فقط خداست که بر همه ی مردم سیطره دارد، و بمصالح و مفسد و عواقب امور دانااست، و حقیقت انسان را می شناسد و از غرائز و اوهام و شوائب دیگربری و منزّه است.

این تذکر لازم است که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه ی طاهرین (علیهم السلام) چون منصوب از طرف خدای متعالند، بنابراین اطاعت آنان اطاعت خداست:

«من يطع الرسول فقد اطاع الله» (۲) و خداوند به اطاعت آنان فرمان داده است:

«يا ايهاالذین آمنوا اطيعواالله و اطيعواالرسول و اولی الامر منکم» (۳) و از سوی دیگر چون آنان از خطاها، خودخواهیها، عصبیت ها، لجاجتها، اوهام، خرافات و... معصومند و به عواقب امور و به مصالح و مفسد و به حقیقت انسانها و نیاز آنها عالمند یعنی عالم به «ما سوی الله می باشند، بنابراین وضع قانون یا نصب حاکم برای آنان بلامانع است و

ص: ۱۰۱

۱- (۱) - سوره ی یوسف آیه ی ۴۰

۲- (۲) - سوره ی نساء آیه ی ۸۰ و ۵۹

۳- (۳) - سوره ی نساء آیه ی ۸۰ و ۵۹

اشکالهای گذشته هیچیک در مورد ایشان وارد نیست، ولی چون اسلام دین کامل است و آنچه تا قیامت نیاز به آن باشد از سوی پروردگار در قرآن و شریعت اسلام وجود دارد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) مبین قانونند نه واضع.

«الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا» (۱) (در این روز - روز غدیر خم با نصب امیرمؤمنان به خلافت دین شما را کامل کردم و نعمت را بر شما تمام نمودم و از دین شما که اسلام است راضی شدم)

«ونزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیء» (۲) (کتابی بر تو فرو فرستادیم که بیان کننده ی همه چیز است جهت قانون و احتیاج انسان در انسانیت خود، یعنی در تشریح بیان کننده ی همه چیز است).

از پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) و ائمه ی طاهرین (علیهم السلام) نیز روایات زیادی بهمین مضمون نقل شده است:

«ما من شیء تطلبونه الا و هوفی القرآن فمن اراد ذلک فلیسألنی عنه» (۳) و همچنانکه قرآن می فرماید پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) مبین قوانین از طرف خدای متعال می باشند:

«و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیه» (۴) قرآن را بسوی تو فرو فرستادیم تا بیان کننده ی آن باشی.

بهمین جهت فقهاء می گویند رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه ی اطهار (علیهم السلام) «مشرع» نیستند بلکه «مبین» احکام خدای متعالند، البته احکامی در فقه داریم که وضع و الغاء آنها توسط پیامبر و ائمه است و در فقه

ص: ۱۰۲

۱- (۱) - سوره ی مائده آیه ی ۳

۲- (۲) - سوره ی نحل آیه ی ۸۹

۳- (۳) - وسائل جلد ۱۸ ص ۱۳۵ روایت ۲۰

۴- (۴) - سوره نحل آیه ی ۴۴

آنها را «احکام سلطانی» نامیده اند، یعنی قوانینی که آنان با استفاده از حکومت خود وضع نموده اند، ولی این قوانین هم در اصل از قوانین الهی سرچشمه می گیرد، و اضافه بر این، این قوانین جزئی و موقتی است و دوام و بقاء و گاه عمومیت برای همه ی ملت ندارد، مثلاً امام صادق علیه السلام در زمان خود دستور دادند شیعیان مالیات بر درآمد را که در فقه «خمس» نام دارد بنا به مصالحی که در نظر ایشان بود نپردازند، ولی این حکم موقت بود و امامان بعدی مجدداً پرداخت خمس را بر همگان لازم دانستند. ما به خواست خدا بعداً در این مورد سخن خواهیم گفت که هر حاکم اسلامی اگر امام هم نباشد چنین حقی دارد و بنا بر مصلحت اسلامی می تواند وضع یا رفع قانون کند، ولی این وضع و رفع علاوه بر آنکه در مواردی جزئی است و کلیت و عمومیت ندارد، در عین حال برگشت آن به وضع و رفع از سوی خداست، زیرا قوانین کلیه ای که از جانب پروردگار است به آنان چنین اجازه ای را می دهد.

تا این جا چنین نتیجه گرفتیم:

الف- وضع قانون و نصب حاکم ویژه ی خداوند متعال است و هیچ کس جز خدا حق ندارد برای مردم وضع قانون یا نصب حاکم کند.

ب - کسیکه از طرف خداوند متصدی حکومت اسلامی است، بیان کننده و توضیح دهنده ی قوانین از طرف خداست و به اصطلاح «مبین».

است نه «مشرع».

ج - وضع «احکام سلطانی» اگر چه بظاهر بدست حاکم اسلامی است ولی در واقع برگشت آنها هم به قوانین الهی است، زیرا مصادیق کلیاتی است که از طرف خدا در دست حاکم است.

بنابراین نظام اقتصادی اسلام از طرف خداست و با علم خداوند به مصالح و مفاسد و احتیاجات جامعه ی انسانی تا قیامت وضع شده، و

ص: ۱۰۳

قوانینی است برپایه‌ی انسان‌شناسی و هیچ چیز جز مصلحت در آن تأثیر نداشته است.

از نظر اسلام نظام مالی سرمایه‌داری و سوسیالیسم و سائر مکتبها چون از سوی خداوند متعال نیست، علاوه بر نقصهایی که دارد شرک است و منافات باربوبیت تشریحی دارد.

اسلام معتقد است اگر در نظام مالی اسلام از دیدگاه ما نقصی بچشم آید، نقص نیست جهل ماست، و «هر چه هست از قامت ناسازبی اندام ماست» و تشریح خداوند برای کسی ناقص نیست.

مگر ممکن است انسانی که به تعبیر دانشمندان علمش در برابر جهلش، قطره‌ای است در مقابل دریا، بتواند به کنه قوانین اسلام پی ببرد تا ادعا کند که ناقص یا بی نقص است..

تنها چون عقل ما اسلام را پذیرفته حکم می‌کند که آنچه اسلام فرموده صحیح و کامل و بی نقص است، و این قاعده‌ای فقهی است که «کلما حکم به الشرع حکم به العقل» یعنی عقل بطور اجمال حکم می‌کند چون اسلام از طرف خدای متعال وضع شده بنابراین کاملاً مطابق با واقع و مصلحت است.

قانون نظارت ملی

۹- یکی از زیربناهای مهم اقتصاد اسلام «قانون نظارت ملی» است.

قانون نظارت ملی همان امر بمعروف و نهی از منکر است که مسلمانان آن را از فروع دین می‌شمارند، و یکی از اصول مهم اسلام است.

بیش از پنجاه آیه در قرآن و هزار روایت در کتب روایتی در مورد امر بمعروف و نهی از منکر است، سوره‌ی «والعصر» با تأکید آن را

ص: ۱۰۴

یکی از بالهای انسان برای پرواز به سوی سعادت می‌داند، از نظر این سوره، جامعه‌ای که در آن نظارت ملی برقرار نباشد در زیان و خسران است.

والعصر ان الانسان لفي خسر الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر» (۱) (قسم به عصر، بی‌تردید انسان زیانکار است، جز آنان که ایمان آوردند و به کارهای شایسته پرداختند، و یکدیگر را به حق و درستی و صبر و شکیبایی توصیه و سفارش نمودند).

می‌بینیم که این سوره با تأکید بسیار همه‌ی انسانها را زیانکار می‌داند، جز افرادی که با دوبرال بسوی سعادت پرواز کنند:

۱- کارهای شایسته متکی به ایمان.

۲- نظارت ملی - امر به معروف و نهی از منکر.

قرآن می‌فرماید مسلمانان بهترین امتها و جامعه‌ی آنان برترین جوامع است در صورتی که نظارت ملی در میانشان حکمفرما باشد:

«کنتم خیر امه اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر» (۲) شما بهترین امتی هستید که برای مردم تشکیل شده است - اسوه و سرمشق همه‌ی امتها - امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید:

«اذا ترک الامر بالمعروف و النهی عن المنکر سلط الله علیهم شرارهم فیدعوا خیارهم فلا یتجاب لهم» (۳)

هنگامیکه امر بمعروف و نهی از منکر در جامعه‌ای ترک شود، خداوند اشرارشان را بر آنان مسلط می‌سازد، و خوبان آن جامعه دعا می‌کنند ولی دعایشان مستجاب نمی‌شود - یعنی پروردگار دیگر به آنان اعتنا نمی‌کند.

ص: ۱۰۵

۱- (۱) - سوره‌ی عصر آیه‌ی ۳-۱

۲- (۲) - سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ۱۱۰

۳- (۳) - نهج البلاغه

از نظر اسلام، اگر افراد جامعه ای در برابر گناهکار و متخلف بی تفاوت بمانند و امر بمعروف و نهی از منکر نکنند عذاب الهی در هر دو جهان شامل همه ی آنان می شود اگر چه آنان که بی تفاوت ماندند خود گناهی نکرده باشند و اعمالی شایسته و متکی به ایمان داشته باشند.

بیشتر فرقه های اسلامی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل کرده اند که فرمود:

»

کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیتة... همه ی شما پاسدار یکدیگر، و همگی نسبت به آنچه در پاسداری شماست مسؤولید.

بنابراین گفته ی شاعر: «که گناه دگری بر تو نخواهند نوشت» کاملاً مغایر با فرمان پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله)، و پوچ و بی ارزش است. اگر ما در مقابل گناه دیگری بی تفاوت بنشینیم حتماً بر ما هم خواهند نوشت.

فقهاء اسلام کتابی در فقه به نام امر به معروف و نهی از منکر دارند و مسائل زیادی در رابطه با این فریضه ی اسلامی مطرح ساخته اند، و ما برای اختصار از مقدمات و مؤخرات بحث آنان صرف نظر می کنیم و فقط به اقسام نظارت ملی اشاره ای می نماییم:

۱- مبارزه ی مثبت با گناه: یعنی بر همه ی مسلمانان با سواد و بی سواد، زن و مرد، بزرگ و کوچک، شهری و روستایی، در هر شغل و رتبه و مقام و منصب که باشند لازم است در مقابل متخلف از قانون اسلام بی تفاوت نباشند، و جلوی گناهکار را در کار خلاقی که می کند بگیرند، البته شایسته است تا آنجا که امکان دارد محترمانه، با گفتاری نرم و خوشرویی متخلف را موعظه کنند و از کار نادرست باز دارند.

خداوند به موسی کلیم الله و برادرش هارون می فرماید:

«اذهبا الی فرعون انه طغی فقولا له قولا لینالعله یتذکر او یخشی» (۱)

ص: ۱۰۶

(نزد فرعون بروید، او طغیان کرده است، تو و هارون با او به نرمی سخن بگویید شاید پند پذیرد).

گفتار نرم و بصورت موعظه و اندرز تأثیر ویژه ای دارد و این موضوع در «روانشناسی» نیز پذیرفته شده، مخصوصاً در روحیه ی جوانان اثرات آن بگونه ای است که گفتار خشن هرگز آن تأثیر را ندارد.

قرآن کریم، در داستان لقمان به این نکته اشاره دارد:

«واذقال لقمان لابنه و هو يعظه يا بني لا تشرك بالله ان الشرك لظلم عظيم» (۱) لقمان در حالیکه فرزندش را موعظه می کرد گفت: ای پسرک من، برای خداوند شریک قرار نده، زیرا شرک به خدا ظلمی بزرگ است.

اگر دقت کنیم در می یابیم که در این آیه اگر جملات «و هو يعظه»، «یا بنی» و: «فان الشرك لظلم عظیم» نبود باز جمله بندی درست و کلام تمام می بود، ولی این جملات نکات روانی جالبی دارد و آن اینکه لقمان در تربیت و ارشاد فرزند خویش اولاً بصورت موعظه و نصیحت با او سخن گفته: «وهو يعظه»، ثانیاً با لطف و مهربانی: «یا بنی»، ثالثاً با دلیل نه با اعمال نفوذ و تحمیل عقیده: «ان الشرك لظلم عظیم»

۲- مبارزه منفی با گناه: یعنی به گناهکار روی خوش نشان ندهند، و در گناه کمک او نباشند و با او دوستی و معاشرت نمایند، دادوستد نکنند، از او زن نگیرند و به او زن ندهند و...

تأثیر این نوع مبارزه چشمگیر است، در صدر اسلام سه نفر از مسلمانان بدون عذری موجه در شهر ماندند و در جهادی که در پیش بود شرکت نکردند، چون پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) از جنگ بازگشت آنها نیز همراه دیگران به استقبال بیرون آمدند، پیامبر بدانها اعتنا نکردند، خبر بی اعتنایی پیامبر به آنها در مدینه منتشر شد، همه ی مسلمانان حتی بچه ها همین رفتار را با آنان پیش گرفتند و هیچ اعتنایی به آنان نمی

ص: ۱۰۷

کردند، چند روز نگذشت که زندگی بر آنها بسیار مشکل شد، ناچار از شهر خارج شدند و توبه کردند تا خداوند توبه ی آنان را پذیرفت و مردم رفتار خود را تغییر دادند، قرآن حال ایشان را چنین وصف می کند:

«وعلی الثلاثة الدین خلفوا حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت وضاقت علیهم انفسهم وظنوا ان لا ملجاء من الله الا الیه»
(۱) «پروردگار توبه ی آن سه تن را پذیرفت که مردم با آنان مراوده نمی کردند، چنانکه زمین با همه ی گسترده گی بر آنان تنگ شد و زندگی چنان برایشان سخت گردید که وجودشان برایشان چون زندان شد، و دریافتند که پناهی جز خدا نیست.»

براستی اگر این قانون در میان مسلمانان رعایت شود، آیا دیگر فساد و فحشایی بر جای می ماند؟ اگر بار با خوار، اجتماع اسلامی قطع رابطه کند، اگر با رشوه خوار جامعه قهر کند، اگر با گران فروش و کسانی که در معاملات و اجناس تقلب می کنند خرید و فروش نشود. اگر با آنان که کسب و تجارتي به ضرر جامعه دارند با ترشروی مقابله شود و... آیا اقتصاد سالمی نخواهد شد؟

بی جهت نیست که در برخی روایات می خوانیم که به شعیب پیامبر از سوی خداوند خطاب شد که صد هزار نفر از قوم تو هلاک می شوند، چهل هزار نفر گناهکاران و شصت هزار نفر نیکوکاران شعیب پرسید نیکوکاران چرا؟ خطاب آمد که آنان در برابر گناه گناهکاران بی تفاوت بودند و نهی از منکر نمی کردند.

با توجه به آنچه ذکر شد کاملاً درست است که بگوییم نظارت ملی از پایه های مهم اقتصاد اسلام است.

۳- هیأتی برای امر به معروف و نهی از منکر:

قرآن بما می آموزد که لازم است امت اسلامی حوزه های علمیه ای

ص: ۱۰۸

برای فراگرفتن علوم اسلامی تشکیل دهد تا افراد لایقی در آن حوزه ها پرورش یابند و به حفظ کیان اسلام همت گمارند، قرآن کریم این وظیفه را با تأکید بسیار به مسلمانان ابلاغ می فرماید:

«فلولا نفر من کل فرقه منهم طائفه لیتفقوها فی الدین و لینذروا قومهم اذارجعوا الیهم لعلهم یحذرون» (۱) چرا از هر دسته ای از امت اسلامی گروهی برای آموختن دین تخصص در علوم اسلامی کوچ نمی کنند، تا پس از بازگشت به تبلیغ و انداز مردم خود بپردازند، شاید مردم متقی و خدا ترس شوند و ارشاد گردند.

از این آیه ی شریفه استفاده می شود که باید مؤسسه ای بنام مؤسسه ی حفظ کیان اسلام مؤسسه ی امر به معروف و نهی از منکر تأسیس شود و در توسعه و پیشرفت آن بسیار کوشش شود. همچنانکه از همین آیه استفاده می شود که واجب کفائی بر همه ی امت اسلامی است که در این کار مهم و اساسی کوشا باشند، گروهی به تحصیل رشته های علوم اسلامی بپردازند، گروهی به تدریس مشغول باشند، گروهی تأمین هزینه های مالی این کار را بعهده بگیرند... و بالاخره هر کس به قدر امکان و استعداد خویش از هر طریق که می تواند بر انجام این امر حیاتی همت گمارد:

«ولتکن منکم امه یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر» (۲) در امت اسلامی باید گروهی باشند که دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر کنند.

لازم است گروهی که از حوزه ها مایه گرفته اند روح شهامت و امامت و وثاقت در آنها دمیده شده است و اسلحه ی علم را از حوزه ها

ص: ۱۰۹

۱- (۱) - سوره ی توبه آیه ی ۱۱۸ و ۱۲۲

۲- (۲) - سوره ی آل عمران آیه ی ۱۰۴

گرفته اند و مرد وظیفه می باشند و در انجام وظیفه از ملامت باک ندارند و فردگرایی یا اجتماع گرایی، عصبیت قومی یا ملی و سائر غرائز نمی تواند آنان را از وظیفه باز دارد به تبلیغ و نگاهداری دین بکوشند.

وظیفه ی این افراد که در اصطلاح علماء اهل تسنن «گروه حبه» و در اصطلاح شیعه «مبلغ» نام دارند، چند چیز است:

الف - تبلیغ دین با بیان و قلم و عمل.

برای این منظور لازم است که بطور پی گیر جلسات و اجتماعاتی در نقاط گوناگون تشکیل شود و مبلغان دانشمند مردم را با مبانی و حقایق و معارف اسلام آشنا سازند، خوشبختانه در جوامع شیعی تشکیل چنین مجالسی و اجتماعاتی بسیار آسان است و همواره نیز معمول بوده، زیرا پاسداری حماسه ی حسینی و یادآوری جانبازی آن بزرگوار و خاندان و یارانش همواره زمینه ای مساعد برای تشکیل مجالس و مجامع تبلیغی نیز بوده است، امید آنکه با رشد سیاسی و اجتماعی مردم و کمک دولت اسلامی، نواقصی که مایه ی سوءاستفاده ی دشمنان اسلام است، برطرف شود.

گروه حبه و مبلغان دانشمند باید با قلم نیز به ارشاد جامعه تقویت ایمان اسلامی مردم پردازند.

اسلام برای قلم و نوشتار ارزش بسیار قائل است، خداوند به این دو سوگند خورده است:

«ن والقلم و ما یسطرون» (۱) (قسم به قلم و به آنچه می نویسند).

اسلام نوشتار دانشمندان را از خون شهیدان برتر شمرده است:

«مدادالعلماء افضل من دماء الشهداء» امید است دولت اسلامی و ملت مسلمان با رشد سیاسی و علمی، قلم را در مسیر صحیح قرار دهند و نظارت و کنترلی در کار باشد که از

ص: ۱۱۰

قلمهای سودمند، استفاده ی بیشتری شود و از قلمهای زیانبار و بی فائده جلوگیری بعمل آید.

از نظر اسلام تبلیغ عملی اهمیت ویژه ای دارد، امام صادق علیه السلام به یاران خود می فرمود:

«وكونوا دعاه الى انفسكم بغيرالسننكم و كونوالنازينا ولا تكونوا شينا» (۱)

مردم را با غیر زبانتان - با عمل و کردارتان - بسوی مذهب و روش خود بخوانید، و چنان باشید که زینت ما محسوب شوید نه ننگ ما.

می گویند یک فرد مسیحی تحت تأثیر درستی کردار و تقوای عملی عالم بزرگوار شیعه شیخ انصاری قرار گرفت و مسلمان شد، روزی از دوست مسلمان خود پرسید: حجه الاسلام یعنی چه و پاسخ شنید که این لقب و عنوانی است که شیعیان به عالمان دینی می دهند. گفت آری، براستی حجه الاسلام یعنی شیخ انصاری.

حجت اسلام کسی است که گفتار و کردار و وجود او برهانی بر حقانیت اسلام باشد، گروه حبه و مبلغان باید همچنانکه با گفتار خویش بر اثبات و تقویت اسلام اقامه ی برهان می کنند و مردم را به اسلام دعوت می کنند، اعمال و کردارشان نیز چنان باشد که برهانی قوی تر بر آنچه می گویند محسوب شود.

ب - نظارت بر امور اجتماعی، یعنی لازم است تعدادی از گروه حبه و مبلغان، بر بازارها کارخانه ها، دانشگاهها، دبیرستانها، دبستانها و... نظارت داشته باشند، باید نرخها بوسیله ی آنان کنترل شود، اجرت کارگران و نحوه ی کار آنان، رقابت میان کارفرمایان و رفاقت میان کارگر و کارفرما زیر نظر آنان باشد.

باید صنایع زیر نظر آنان کنترل شود، و با نظارت آنان از بورس

ص: ۱۱۱

بازیها، احتکارها، تقلبها و... جلوگیری شود.

باید درسها و تدریسها موافق اسلام و بنفع جامعه باشد، و زیر نظر آنان راه اشاعه ی فرهنگ زیانبار استعماری بسته شود.

ج- نظارت بر امور اداری و لشکری: یعنی گروهی از مبلغان امور دولت را کنترل کنند و بر ادارات و ارتش اسلام نظارت داشته باشند، تا از کم کاری، رشوه خواری، ظلم، فخرفروشی و... جلوگیری شود، و بدین ترتیب دست جاسوسان استعمارگران کوتاه گردد و از تسلط اجانب بر کشورهای اسلامی جلوگیری بعمل آید.

لازم است یادآور شویم که همه ی گروههای مبلغ، چه آن قسمت که در حوزه ها انجام وظیفه می کنند و چه گروههایی که باید به کار نظارت بر امور دولت و دیگر تأسیسات پردازند، همه باید زیر نظر حکومت اسلامی و رهبر اسلامی باشند تا هرج و مرج و خودسری و خودرأیی و اعمال نظرات شخصی در کار نیاید.

بسیار شایسته است که چنین مؤسسه و هیأتی را همچنانکه رهبر عالیقدر انقلاب حضرت آیه الله العظمی امام خمینی مدظله العالی فرموده اند، «وزارت امر به معروف و نهی از منکر» بنامند... و امیدواریم که دولت اسلامی برای این فریضه ی بزرگ اسلامی اهمیت شایانی قائل شود و انجام آن را از وظایف بزرگ خویش بدانند.

۴- انتقاد:

انتقاد در لغت بمعنای «جدا کردن خوب از بد» است، و امروزه بر ارائه ی راه صحیح از غلط، همراه با دلیل و برهان گفته می شود.

بر امت اسلامی لازم است که در آداب و رسوم و امورات اجتماعی بر یکدیگر نظارت داشته باشند و اگر برخلاف ادب اسلامی عیبی دیدند گوشزد کنند، و نیز اگر در اجتماع عیب و نقصی ملاحظه کردند به دولت

ص: ۱۱۲

اسلامی تذکر دهند و اگر راه بهتری برای تمدن و ترقی جامعه بنظرشان رسید، بیان کنند.

در روایات اسلامی، جملاتی از این گونه که: «المؤمن اخوالمؤمن عینه و دلیله» (۱) مؤمن برادر مؤمن و چشم و راهنمای اوست، بسیار تکرار شده است.

امام صادق علیه السلام برای تأکید این موضوع می فرمود:

«رحم الله امرء اهدى الى عیوبی»

(خداوند رحمت کند مردی را که عیبهای مرا به من هدیه کند).

قابل توجه است که امام نفرموده «عیبهای مرا به من بگوید»

بلکه فرموده است: «به من هدیه کند»

بهمین جهت قبول عیب از نظر قرآن کریم واجب شمرده شده، و کسانی را که انتقاد می پذیرند خردمند و مورد مهر و عنایت خداوند معرفی می فرماید:

«فبشر عبادالذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هداهم الله و اولئک هم اولوالالباب» (۲) به بندگان من که سخن را می شنوند و از بهترین سخن پیروی می کنند بشارت ده، آنان همان کسانی که خداوند هدایتشان فرموده و آنان خردمندانند.

خلاصه آنکه یکی از وسائل مؤثر در پیشرفت و تکامل فرد و اجتماع، انتقاد و پذیرش انتقاد است، و اسلام هر دورال لازم می داند.

اسلام از منفی بافی، غیبت و تهمت و سرزنش، بشدت نهی کرده است: «ویل لكل همزه لمزه» (۳) (وای بر هر غیبت کننده که زخم زبان می زند).

«انما یفتري الکذب الذین لایؤمنون بآیات الله» (۴)

ص: ۱۱۳

۱- (۱) - اصول کافی ج ۲ ص ۱۶۷

۲- (۲) - سوره ی زمر آیه ی ۱۷

۳- (۳) - سوره ی همزه آیه ی ۱

۴- (۴) - سوره ی نحل آیه ی ۱۰۵

(آنانکه ایمان ندارند تهمت می زنند).

اسلام منفی بافی را یکنوع توطئه و افساد می داند و آن را از صفات منافقان می شمارد:

«و اذا قيل لهم لا تفسدوا في الارض قالوا انما نحن مصلحون الا انهم هم المفسدون ولكن لا يشعرون» (۱) «وقتی به آنها- منفی بافها، کارشکنها، دوروها- گفته شود در زمین فساد بر نیانگیزید، می گویند ما مسلمانیم آگاه باشید که ایشان مفسدند ولی شعور ندارند»

اسلام بجای سرزنش و غیبت و تهمت و منفی بافی و کارشکنی، انتقاد را گذاشته است و بر همه لازم می داند که برای رفع نواقص جامعه و تکامل آن کوشا باشند، و عیب و نقص فردی و اجتماعی را خیرخواهانه و آینه وار و با دلیل و برهان با نشان دادن راه صحیح بیان کنند.

می گویند این نوع امر به معروف و نهی از منکر در کشورهای غربی هم هست، حتی دولتها از افرادی که به کشور وارد می شوند می خواهند که اگر نواقصی بنظرشان رسید تذکر دهند... البته اگر این موضوع درست باشد و آنها واقعاً به این روش پای بند باشند، اخلاقی انتفاعی است که قبلاً از آن سخن گفتیم، چون نظامات دنیای غرب بر پایه ی مادیگری است، معنویت را هم در خدمت مادیت بکار گرفته اند و چون انتقاد سبب پیشرفتهای مادی و تکامل تمدن آنان می شود و نیز وسیله ی شهرت و عنوان نیز هست، بهمین جهات آن را پذیرفته اند، و دلیل این موضوع هم انتخاب آنهاست، زیرا آنان در میان اقسام نظارت ملی، فقط این قسم را قبول کرده اند چنانکه از سایر اقسام حریت و آزادی بی بندوباری و استثمار را برگزیده اند.

در مکتب سوسیالیسم همین هم وجود ندارد، «آندره ژید»

ص: ۱۱۴

نویسنده ی بزرگ فرانسه که قبلاً از مدافعان رژیم کمونیستی در شوروی بود، در سال ۱۹۳۸ بدعوت دولت شوروی برای دیدار «بهشت کمونیسم» به شوروی رفت، و چون بازگشت، کتابی به نام «بازگشت از شوروی» علیه نظام حاکم روسیه نوشت، و حقایق تلخی که در شوروی دیده بود بر جهانیان آشکار ساخت، اینک فرازی از کتاب ژید را با هم می خوانیم:

«علم و پیشرفتهای مربوط به آن تابع خط مشی حزب کمونیست و بالأخره تابع عقاید مقامات عالیه است، یکی از دانشمندان مشهور فقط به این علت که صاحب افکار علمی تازه ای بود که گویا با مصالح حزب مطابقت نداشت از مقام استادی برکنار شد، این دانشمند برای حفظ آبرو و جلوگیری از بدبختی ها، تبعیدها، زندانها... با یک نامه ی سرگشاده که در روزنامه ها چاپ شد استغفار کرد.

مشاهده ی این موضوع و هزاران امثال آن، انسان را به یاد دوران تفتیش عقاید می اندازد... جاسوسی به نفع پلیس مخفی شوروی به جای فعالیت و درستکاری بهترین راه ترقی است، برادر به برادر و پدر به پسر، و زن وشوهر نسبت بهم و همه نسبت بهم مظنون هستند، اعتماد بین افراد جای خود را به یک سوءظن عمیق که حتی به کودکان هم سرایت کرده داده است، در نتیجه هر کس به فکر خود و مراتب خودش است» (۱) بد نیست این فراز را نیز از کتاب «انتخاب در شوروی» بخوانیم:

«اصولاً در شوروی هر چند خانه دارای یک مدیر خانه است، و این شخص موظف است کلیه افراد خانه هایی را که در اختیار دارد تحت کنترل و بازرسی دقیق خود قرار دهد و کلیه ی رفت و آمدها و غیبتهای افراد را در دفتر مخصوص ثبت نماید، و اصولاً خود اهالی هر خانه موظفند هر اتفاقی که برایشان افتاده به آن مدیر گزارش دهند.

ص: ۱۱۵

در موقع انتخابات طبق صورتی که توسط آن مدیر تهیه شد. دولت اسامی و تعداد رأی دهندگان را حساب می کند و کلیه ی آنها حتماً باید رأی دهند، و هر کس بالاجبار باید بکандیده‌های حزب رأی بدهد» (۱)

ص: ۱۱۶

۱- (۱) - «اصول ماتریالیسم، مارکسیسم»

حکومت و ولایت در اسلام

۱- از پایه های بسیار مهم نظام مالی اسلام حکومت اسلامی است:

بحث «حکومت اسلام» که در فقه از آن به «ولایت فقیه» تعبیر شده بحث بسیار ارزنده و مفصلی است، و خود به کتاب مفصلی نیاز دارد. ولی چون از پایه ها و زیربناهای مهم سیستم اقتصادی محسوب می شود، ناچاریم بطور فشرده آن را بیان کنیم، و برای این منظور به برخی از ادله و براهین که در اصل بحث مطرح شده اشاره می کنیم تا خواننده ی گرامی به خلاصه و عصاره ی بحث آگاه شود و البته برای رعایت فشردگی از بیان مقدمات و مسائلی که بر آن مترتب می شود تا آنجا که ممکن است خودداری می کنیم.

مساله خاتمیت

خاتمیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از ضروریات و بدیهیات اسلام است. یعنی اسلام دینی است که تا قیامت باقی است و حلال آن تا پایان جهان حلال و حرام آن تا پایان جهان حرام است، و همه ی مردم تا قیامت باید به آن عمل کنند و پس از اسلام دین

ص: ۱۲۱

دیگری از سوی خدا نخواهد آمد:

«ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولكن رسول الله و خاتم النبیین و کان الله بکل شیء علیما» (محمد پدر هر یک از مردان شما نیست بلکه فرستاده ی خدا و ختم کننده (آخرین) پیامبران است و خدا به همه چیز داناست) (۱) کلمه ی «خاتم» - به فتح تا- بمعنی چیزی است که تا پایان چیزهای دیگر قرار گیرد و چیزهای دیگر را تمام و پایان بخشد و به انگشتر نیز بدان جهت خاتم می گفتند که در گذشته رسم بود که با آن به علامت پایان، زیر نامه ها نقش می زدند. بنابراین پیامبر اسلام که خاتم الانبیاء است یعنی نبوت و پیامبران الهی بوجود او پایان پذیرفته و پس از او پیامبری نخواهد آمد و او آخرین آنان است و همه ی انسانها موظفند تا قیامت بدین او عمل کنند.

«لایأتیه الباطل من بین یدیه و لامن خلقه تنزیل من حکیم حمید» (۲) (بر قرآن هرگز خط بطلان کشیده نخواهد شد، از سوی حکیم - که همه ی اشیاء را حکیمانه و دقیق آفرید- و حمید- (دارنده ی خصال و صفات پسندیده)- نازل شده است)

این جمله ی «تنزیل من حکیم حمید» بیان کننده ی علت خاتمیت است، یعنی خدای متعال می فرماید قرآن تا قیامت باقی است و از بین رفتنی نیست چون بوسیله ی خدای حکیم نازل شده، یعنی توسط کسی که در کارها کمال حکمت و دقت و علم را بکار برده است، و از سوی خدای حمید فرود آمده یعنی کسی که در کارها همه ی جوانب را در نظر گرفته و کارهای او جامع الاطراف و تام و کامل، و مطابق با خواست و سرشت همگان است.

بنابراین قرآن خود جامع الاطراف و مطابق با فطرت و خواست

ص: ۱۲۲

۱- (۱) - سوره ی احزاب آیه ی ۴۰

۲- (۲) - سوره ی فصلت آیه ی ۴۳

همه ی انسانها و منطبق بردقت کامل و حکمت و علم است.

آیات و روایات بسیاری دلالت دارد که قرآن مطابق فطرت و خواست بشر و تام و کامل و جامع الاطراف است، و آنچه برای هر کس از نظر دین و قانون لازم باشد در قرآن شریف موجود است. و ما به برخی از این آیات و روایات در بحثهای گذشته اشاره کردیم:

«فأقم وجهك للدين حنيفا فطرت الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم ولكن أكثر الناس لا يعلمون» (۱) روی خود را بدون انحراف به راست و چپ به طرف دین اسلام که دینی است مطابق با فطرت و خلقت انسانها متوجه ساز، تغییر و تبدیلی برای خلقت خدا نیست دین راست و مستقیم است و زایل شدنی نیست ولی بیشتر مردم نمی دانند.

اسلام خود را جامع الاطراف و جوابگوی جامعه ی بشریت می داند، و مدعی است هر چه علم و عقل ترقی کنند او بهتر می تواند خود را عرضه کند، چون مطابق با علم، حکمت، دقت و فطرت است.

مساله ی اجتهاد و هنر آن

واضح ترین دلیل برآنچه اسلام مدعی آنست «فقیه جامع الشرائط» است، فقیه با آنکه احاطه بر همه ی قرآن ندارد و نیز همه ی روایات رسول اکرم و ائمه ی طاهرین صلوات الله علیهم به او نرسیده، و با آنکه در زمان غیبت از محضر امام علیه السلام دور و از راهنمایی او محروم است، و با آنکه روایات پراکنده و گاه متعارض در دست اوست که این خود مشکل بزرگی بوجود می آورد، در عین حال می تواند در امور دین جوابگوی بشریت باشد، و اصولاً اگر فقیهی در جواب سؤالی که مربوط به دین است درمانده شود فقیه جامع الشرائط نخواهد بود، و اگر در رساله ی برخی فقهاء می بینیم که در مورد برخی مسائل نوشته است:

ص: ۱۲۳

«بنابر احتیاط باید چنین کرد» و یا «من در این مسأله تأمل دارم - یا این اشکال دارد»... به این معنا نیست که فقیه در آن مسائل مانده باشد، بلکه برای رعایت دین یا بجهت جرأت نداشتن برفتوی خود را بدین وسیله خلاص می کند، و مقلد را به دیگری ارجاع می دهد، و عبارت دیگر این گونه تعبیرات فقهاء، برای رهناندن خود از دادن حکم و فتوی و نیز برای دست بالا گرفتن و رعایت احتیاط است، زیرا احتیاط و دست بالا گرفتن در هر کاری سزاوار است.

سر مطلب در این است که شارع مقدس به او اجازه ی اجتهاد داده است که اگر ملکه ی استنباط داشته باشد می تواند از قرآن و روایات و عقل استفاده کند. و چون قواعد کلیه ای که از قرآن و روایات اهل بیت (علیهم السلام) استفاده کرده در دست دارد، دسته ای از آن قواعد احکام اولیه ی اسلام را بیان می کند، و دسته ای دیگر احکام اسلام را در ظرف شک بیان می کند که به آنها در اصطلاح «اصول عملیه» می گویند، و یک دسته ی دیگر احکام اسلام را در ظرف «عوارض و طواری» توضیح می دهد و آنها در اصطلاح فقه «احکام عناوین ثانویه» نام دارد.

اضافه بر همه ی اینها اسلام به فقیه اجازه ی دخالت داده که می تواند با قواعد کلیه ای که در دست دارد وضع قانون یا رفع قانون نماید، و این همان «احکام سلطانیه» است که قبلاً بطور اجمال به آن اشاره شد و بخواست خداوند متعال بعداً نیز از آن سخن خواهیم گفت.

تا این جا چنین نتیجه گرفتیم:

الف - خاتمیت از ضروریات و بدیهیات اسلام است و قرآن شریف دلالت بر آن دارد.

ب - سر خاتمیت در دو چیز است:

ص: ۱۲۴

۱- اسلام دینی است که با فطرت انسانها کاملاً مطابق است، بنابراین تا انسانی باقی است این دین نیز باقی خواهد بود.

۲- اسلام دینی جامع الاطراف و مطابق با حکمت و دقت و علم الهی است، و آنچه انسان از حیث دین نیازمند آنست در اسلام وجود دارد، بعبارت دیگر اسلام پاسخگوی نیازهای جامعه ی بشری است و هرچه دانش پیشرفت کند اسلام در جوامع بهتر می تواند متجلی شود.

این تذکر لازم است که دلیل عقلی و سر خاتمیت منحصر به آنچه ذکر شد نیست، در قرآن آیات متعددی وجود دارد که برخاتمیت دلالت می کند، و چون اصل بحث ما بحث خاتمیت نیست از تفصیل بیشتر خودداری می کنیم. و از نظر روایات نیز این موضوع ضروری و بدیهی است یعنی روایات خاتمیت در کتب شیعه و سنی بحد تواتر نقل شده است، از جمله ی مشهورترین روایات در این موضوع دو روایت منزلت و تقلین است، روایت منزلت را مؤلف «غایه المرام» با صدو هفتاد سند نقل کرده است، که یکصد سند از طریق عامه و هفتاد سند از طریق خاصه است. روایت منزلت چنین است:

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در موارد بسیاری درباره ی امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده اند:

«انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لابی بعدی» (تو نسبت به من همچون هارونی نسبت به موسی، جز آنکه پس از من پیامبری نخواهد آمد)

یعنی همچنانکه هارون در غیبت موسی خلیفه و جانشین موسی بود تو نیز در نبود من خلیفه و جانشین منی، و فقط تفاوت در این است که پس از خلافت هارون پیامبران دیگری آمدند ولی پس از خلافت و وصایت و جانشینی تو پیامبری نخواهد آمد.

روایت ثقلین نیز از نظر سند مانند روایت منزلت است و مؤلف غایه المرام از شیعه و سنی آن را نقل کرده و متن روایت چنین است:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مکرر فرموده است:

«انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی وان اللطیف الخبیرا خبرنی انهمالن یفترقا حتی یردا علی الحوض»
(۱) (همانا در میان شما دو چیز سنگین و گرانبها باقی گذاشتم: کتاب خدا و عترت و اهل بیتم. خدای خبیر به من خبر داده است که این دو تا قیامت هرگز از هم جدا نخواهند شد.)

خلاصه آنکه خاتمیت از نظر مسلمانان و قرآن و روایات و عقل امری مسلم و قطعی است، همچنانکه عمومیت دین اسلام برای همه ی انسانها از ضروریات و بدیهیات اسلام است، یعنی اسلام اختصاص به طائفه و قوم و ملت خاصی ندارد و دینی است برای همه ی مردم در هر زمان و مکان: «و ما ارسلناک الا کافه للناس بشیرا و نذیرا» (۲) (تو را نفرستادیم مگر برای همه ی مردمان بشارت دهنده و انذار کننده.)

«قل یا ایهاالناس انی رسول الله الیکم جمیعا» (۳) بگو ای مردم، من پیامبر و فرستاده ی خدا بسوی همه ی شما هستم).

«و اوحی الی هذاالقرآن لانذرکم به و من بلغ» (۴) (این قرآن بر من وحی شده تا شما را به آن بیم دهم و نیز هر کس را که به او برسد).

بنابراین اسلام برای همه ی افراد و همه ی مکانها و همه ی زمانها تا قیامت عمومیت دارد و این عمومیت سه گانه از نظر قرآن و روایات و مسلمانان از ضروریات و بدیهیات است، و این موضوع روشنی است، آنچه محتاج بحث و تفصیل است مسأله ی دیگری است که از

ص: ۱۲۶

۱- (۱) - سوره ی اعراف آیه ی ۷۵

۲- (۲) - سوره ی سباء آیه ی ۲۸

۳- (۳) - سوره ی اعراف آیه ی ۱۵۸

۴- (۴) - سوره ی انعام آیه ی ۱۹

پی آمده‌های این موضوع محسوب می‌شود، و در فقه به «ولایت فقیه» موسوم است.

مسئله این است که وقتی به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و ائمه ی طاهرین (علیهم السلام) دسترسی نیست مثل زمان غیبت، تکلیف مردم چیست؟

این مسئله را می‌توان به چند قسمت تقسیم کرد:

الف - مسئله ی تقلید و بیان احکام

ب - مسئله ی قضاوت

ج - مسئله ی زعامت و مقام رهبری

یکی از مناصب پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) منصب بیان احکام بود و مردم موظف بودند که در بیان احکام به آنان مراجعه نمایند:

«... وانزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم و لعلهم یتفکرون» (۱) (ما قرآن را بر تو فرود فرستادیم تا آنچه برای مردم نازل شده بیان کنی شاید بیندیشند)

این آیه وظیفه ی بیان احکام را بر عهده ی پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌داند، و پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز این منصب را به ائمه ی اطهار (علیهم السلام) داده است و روایات بسیار بر این موضوع دلالت دارد و از آن جمله روایت ثقلین است که مؤلف (عبارات) آن را از ۵۰۲ کتاب از کتابهای برادران اهل تسنن نقل می‌کند:

«انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ولن یفترقا حتی یرداعلی الحوض» (همانا من دو چیز سنگین و گرانبها در میان شما برجای نهادم: قرآن و عترت، و این دو تا قیامت از هم جدا نخواهند شد)

و ائمه ی طاهرین (علیهم السلام) این منصب را به فقیه داده اند، و روایات بسیار بر آن تصریح می‌کند:

ص: ۱۲۷

«فعلن العسکری علیه السلام فامان کان من الفقهاء صائئالنفسه حافظالدینه مخالفاً علی هواه مطیعاً لامرمولاه فللعوام ان یقلدوه»

(۱)

حضرت امام حسن عسکری فرموده است: فقیهی که بر خود مسلط باشد و دین خود را حفظ کند (دین خود را به چیزی نفروشد) و با هوی و هوس مخالفت نماید خواسته هایی چون حب ریاست بر او غلبه نکند، مطیع فرمان خداوند باشد. هیچ چیز جز فرمان خدا محرک او نباشد بر عامه ی مردم لازم است از او تقلید کنند.

از برخی روایات در می یابیم که اجتهاد در احکام و بیان احکام اسلام و مراجعه ی مردم به مجتهد حتی در زمان ائمه ی طاهرین (علیهم السلام) نیز یک امر متداول و مورد تأیید ائمه علیهم السلام بوده است، امام باقر (علیه السلام) به «ابان بن تغلب» که از شاگردان امام و از مجتهدین زمان خود بود فرمود:

«اجلس فی مسجدالمدینه و افت الناس فانی احب ان یری فی شیعتی مثلک» (۲)

(در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوی بده، من دوست دارم افرادی چون تو در میان شیعیان من دیده شوند)

و نیز- امام صادق علیه السلام- می فرمود ما کلیات را برای شما می گوئیم و شما خود فروع را از آن استنباط کنید:

«انما علینا ان نلقى الیکم الاصول و علیکم ان تفرعوا» (۳)

و امام باقر علیه السلام می فرمود بدون علم فتوی دادن حرام است و چنین فتوی دهنده ای را ملائکه لعن می کنند و زرو بال کسانی که به فتوای او عمل می کنند به او خواهد رسید.

«من افتی الناس بغير علم ولاهدی من الله لعنته ملائکه الرحمه و ملائکه العذاب ولحقه و زرمن عمل بفتیاه» (۴)

از این گونه روایات در می یابیم که فتوی دادن برای فقیه جایز

ص: ۱۲۸

۱- (۱) - وسائل جلد ۱۸ باب ۱۰ از صفات قاضی روایت ۲۰

۲- (۲) - کتب رجال و تراجم

۳- (۳) - وسائل جلد ۱۸ ص ۴۱

۴- (۴) - وسائل جلد ۱۸ ص ۹

است و آنچه جایز نیست فتوی دادن نااهل می باشند. و این گونه روایات بسیار است و مؤلف کتاب «وسائل» این روایات را در بابهای صفات قاضی در اول جلد ۱۸ نقل کرده است.

اصولاً آیات و روایاتی که در این باره ذکر شده ارشادی است یعنی همان چیزی را که فطرت انسانها بدون فرمان شارع درک می کنند توجه کرده است و صرفاً تبعدی نیست زیرا هر انسانی درک می کند که در نیازهای دینی و غیردینی باید به متخصصی مراجعه کرد. عامه ی مردم باید در امور دین به فقیه مراجعه کنند همچنانکه در بیماری باید به پزشک مراجعه کرد. بهمین جهت فقهاء فرموده اند در تقلید تقلید نیست، یعنی عامه ی مردم درک می کنند که باید به فقیه مراجعه کنند پس «اصل تقلید» احتیاج به تقلید ندارد، تقلید در مسائل دینیه ای است که نمی توانند درک کنند.

ب - مسأله ی قضاوت

این منصب از طرف خدای متعال به پیامبر و ائمه ی اطهار علیهم السلام واگذار شده:

«یا ایهاالذین آمنوا اطیعواالله و اطیعواالرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول ان کنتم تؤمنون بالله و الیوم الاخر» (۱) (ای مؤمنان از خدا و پیامبر و صاحبان امر اطاعت کنید و اگر در چیزی نزاع داشتید به پیامبر مراجعه نمایید)

عدم تکرار «اطیعوا» قبل از «اولی الامر» و عدم تکرار «اولی الامر» بعد از «الرسول» در این آیه بخوبی حاکی از آنست که «اولی الامر» همچون خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) هستند و بفرموده ی امام علیه السلام، «اولنا محمد و آخرنا محمد» و هر منصبی که پیامبر دارد اولی الامر نیز دارا می باشند، و مراجعه به آنان و اطاعت از ایشان مراجعه و اطاعت از پیامبر است، چنانچه آیه ی مباحله و روایت غدیر خم و روایت منزلت

ص: ۱۲۹

نیز دلالت بر همین دارند.

و از «فان تنازعتم فی شیء» و تصدی منصب قضاوت توسط پیامبر (صلی الله علیه و آله) درمی یابیم که قضاوت نیز از مناصب «اولی الامر» است و هر کس اولی الامر است منصب قضاوت نیز دارد. و از روایات بسیار استفاده می شود که ائمه (علیهم السلام) این منصب را به فقیه داده اند. امام صادق علیه السلام به «ابی خدیجه» فرمود:

«اجعلوا بینکم رجلا قد عرف حلالنا و حرامنا فانی قد جعلته علیکم قاضیا» (۱)

(مردی از میان خود برگزینید که حلال و حرام ما را بشناسد، او از طرف من قاضی است)

بنابراین تا اینجا دریافتیم که منصب فتوی و قضاوت از طرف ائمه (علیهم السلام) و به وسیله ی ایشان از جانب خدای متعال به فقیه تفویض شده است، و از این جهت در مسأله اشکالی نیست زیرا ضرورت فقه اسلام است که فقیه منصب فتوی و منصب قضاوت دارد.

ج- زعامت: و به تعبیر قرآن کریم «اولی الامر»: یعنی در دست داشتن امور جامعه و رهبری آن.

این مقام را کسی که نظام تکوینی جهان بدست اوست یعنی خدای متعال به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) اعطا کرده است: «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» (۲) «از خدا و پی امبر و اولی الامر اطاعت کنید» و از روایات بسیار از طریق سنی و شیعه استفاده می شود که «اولی الامر» ائمه ی دین هستند. و این اطاعت از پیامبر و اولی الامر اطاعت در احکام نیست زیرا اطاعت از آنان در احکام اطاعت خداست، بلکه اطاعت در امور جاری هر جامعه و حوادث و کارهایی است که پیش می آید:

«و اذا جائهم امر من الامن او الخوف اذاعوا به و لوروده الی الرسول

ص: ۱۳۰

۱- (۱) - وسائل ج ۱۸- روایت ۶ از باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی

۲- (۲) - سوره ی نساء آیه ی ۵۹

والی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم» (۱) (و هرگاه درباره ی ایمنی یا خوف و ترس چیزی به آنان می رسد آن را فاش کنند و اگر آن را به سوی رسول خدا و اولیاء امور می بردند هر آینه کسانی که قدرت استنباط داشتند به حقیقت آن پی می بردند).

پس اطاعت در امور جاری اجتماع و حوادثی است که پیش می آید و از کلمه ی «اولی الامر» نیز همین معنا استفاده می شود.

بنابراین این آیه و آیات دیگر و روایات بسیار دلالت دارد که زعامت امت بدست پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه ی اطهار (علیهم السلام) است و این موضوع از ضروریات و بدیهیات اسلام است و احتیاج به بحث ندارد، آنچه قابل دقت و بحث زعامت در غیبت امام است یعنی وقتی دسترسی به پیامبر و اهل بیت نیست مثل زمان غیبت حضرت ولی عصر عجل آیا زعیمی برای امت اسلامی تعیین شده است؟

جواب باید مثبت باشد. زیرا اسلام که مدعی است پاسخگوی همه ی نیازهای بشر تا قیامت است نمی تواند از چنین امر مهم و حیاتی غفلت کرده باشد. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

«یا ایها الناس والله مامن شیء یقربکم من النار و یباعدکم من الجنة الا وقد نهیتکم عنه» (۲) (ای مردم سوگند به خدا هیچ چیز نیست که شما را به بهشت نزدیک و از آتش دوزخ دور سازد جز آنکه شما را به آن فرمان دادم و هیچ چیز نیست که شما را به دوزخ نزدیک و از بهشت دور سازد جز آنکه شما را از آن نهی کردم).

بنابراین چگونه ممکن است امر مهم زعامت را ناگفته گذاشته باشد. قرآن کریم با کمال صراحت می فرماید غفلت از این امر مهم اساسی مثل آنست که اصلاً هیچ تبلیغی نشده و اسلام و دین به مردم

ص: ۱۳۱

۱- (۱) - سوره ی نساء آیه ی ۸۳

۲- (۲) - اصول کافی ج ۲ ص ۷۴

نرسیده باشد:

«یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالتہ» (۱) (ای پیامبر آنچه بر تو نازل شده - زعامت و ولایت امور مؤمنان علی (علیه السلام) - به مردم ابلاغ کن، و اگر ابلاغ نکنی رسالت را نرسانده ای - هیچ کاری نکرده ای -).

بنابراین در زمان غیبت نیز حتماً باید زعیم و رهبری باشد: آیا این کشف عقلی از آنچه فقهای اسلام آن را یکی از ادله ی فقه دانسته اند ضعیف تر است؟

دلایل چهارگانه ای که فقهای اسلام در فقه معتبر می دانند کتاب و سنت و عقل و اجماع است. در توضیح اجماع فرموده اند اگر همه ی فقهای قدیم شیعه در موضوعی اتفاق نظر داشته باشند و بر آن موضوع از کتاب و سنت و عقل دلیلی نباشد درمی یابیم که فتوای آنان با تقوی و مراقبتی که داشته اند یک جور فتوی بدهند و آن فتوی بدون مدرک و دلیل باشد.

استاد بزرگوار مرحوم آیت الله بروجردی رحمه الله علیه می فرمود چون در جوامع اولیه شیعه روایات زیادی بوده که به ما نرسیده است: از اتفاق فقها در یک فتوی درمی یابیم که آنان روایت درستی از نظر سند و دلالت در دست داشته اند که به ما نرسیده است.

بنابراین در این موضوع که اسلام برای زمان غیبت نیز زعیم و حاکم تعیین کرده تا مردم در امور اجتماعی و حوادثی که پیش می آید به او رجوع کنند، نباید تردید داشته باشیم. و به گفته ی رهبر بزرگ انقلاب اسلامی ایران حضرت آیه الله العظمی نایب الامام آقای خمینی ادام الله ظله، «بعد از تصور و در نظر گرفتن اطراف و جوانب قضیه

ص: ۱۳۲

موضوع زعامت و حکومت از ضروریات و بدیهیات است». به همین جهت ما بطور اجمال می دانیم که قرآن کریم تکلیف زمان غیبت را از نظر زعامت و رهبری تعیین کرده است گرچه نتوانیم بطور تفصیلی این موضوع را از قرآن کریم استفاده کنیم. و نیز بطور اجمال می دانیم که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه ی اطهار (علیهم السلام):، زعیم و حاکمی که امت اسلامی باید در امور به او مراجعه نمایند تعیین کرده اند اگرچه همه ی روایات آن بما نرسیده، جز برخی از آنها که بعداً از آن سخن خواهیم گفت.

این یک راه برای اثبات موضوع زعامت در غیاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) است که در اصطلاح علم اصول به آن «کشف عقلی» می گویند.

راه دیگر اثبات این موضوع «راه لطف» است که دانشمندان علم کلام برای اثبات نبوت و امامت از آن استفاده کرده اند و فلاسفه ی اسلامی مانند ابوعلی سینا و صدرالمتألهین نیز آن را پذیرفته اند.

شیخ الرئیس در کتاب «شفا» می گوید: پروردگاری که از گودی کف پا و مژگان چشم که در استکمال انسان چندان دخالتی ندارد غفلت نفرموده چگونه می توان پذیرفت که از فرستادن پیامبران و تعیین جانشینان آنان که در تکامل انسان ها بسیار مؤثر و لازم است غفلت کرده باشد.

بعثت انبیاء و تعیین اوصیای آنان لطف است و بر خداوند که فیاض علی الاطلاق است واجب و لازم است این لطف را در حق بندگان خود بنماید.

بعبارت دیگر با برهان منطقی از طریق «شکل اول منطقی» باید گفت:

بعثت پیامبران و تعیین جانشینان فیض و لطف است زیرا در

سعادت و کمال انسانها کاملاً مؤثر است.

هرچه فیض و لطف باشد بر خداوند که فیاض علی الاطلاق است لازم و واجب می باشد. زیرا خودداری از فیض و لطف، بخل است و خداوند از بخل و هرصفت زشت دیگری منزّه است.

پس نتیجه می گیریم که بعثت پیامبران و تعیین جانشینان ایشان بر خدای متعال لازم و واجب است.

همین برهان عقلی و شکل اول منطقی بر نصب زعیم و رهبر در زمان غیبت نیز دلالت دارد، به این معنی که:

نصب زعیم در زمان غیبت، فیض و لطف است زیرا حفظ نظام در جوامع اسلامی و پاسداری مرزها و دفع دشمنان اسلام از هجوم به کیان اسلام و جلوگیری از تجاوز آنان به مسلمانان، و اجراء قوانین اسلام بویژه قوانین سیاسی و اجتماعی و بیان احکام و تطبیق کلیات احکام اسلام بر امور و حوادثی که واقع می شود و مراجعه امت در این امور که معمولاً هر ملتی در پیشامدها به رئیس خود مراجعه می کنند، و... همه و همه نیاز به زعیم دارد و بدون زعیم کار به هرج و مرج می کشد.

هرچه فیض و لطف است بر فیاض علی الاطلاق لازم و واجب است و گفتیم که خودداری از فیض و لطف بخل محسوب می شود و خداوند متعال از هر عیب و نقص و رذیلتی منزّه است.

پس تعیین و نصب زعیم از طرف خدای متعال در زمان غیبت لازم و واجب است (نباید گفت پس از آمدن پیامبر و تعیین اوصیاء در گذشته دیگر لطف واجب نیست چون مردم بدست خود، خود را از فیض محروم ساختند، همچنانکه خواجه نصیر طوسی رحمه الله علیه نیز در کلام مشهور خود می گوید:

«وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منا»... زیرا لازمه ی این کلام آنست که اگر مردمی پیامبر یا

وصی پیامبری را کشتند دیگر لطفی در کار نباشد، در حالی که اگر گروهی طغیان کردند نمی توان گروههای دیگری را مقصر دانست، بنابراین در هر زمانی لازم است زعیمی باشد که بوجود او امور دین و دنیای مردم اصلاح شود)

راهها و برهانهای دیگری هم از نظر عقل برای اثبات وجود زعیم در زمان غیبت هست که برای رعایت اختصار از ذکر آنها صرف نظر می کنیم فقط لازم است برای تکمیل این دو دلیل، مصداق نتایج این دو قضیه را بیان کنیم، یعنی این دو دلیل به ما می فهماند که اسلام برای زمان غیبت نیز زعیم و رهبر تعیین کرده است ولی آن زعیم چه کسی است و چه کسی باید باشد؟ این را از قاعده ی دیگری که در اصطلاح علم اصول، قاعده «قدرمتیقن» نامیده می شود بدست می آوریم.

قاعده «قدرمتیقن» دلالت می کند که آن زعیم باید فقیه جامع الشرائط یعنی متخصص در علوم اسلامی و عادل و مدبر باشد، عبارت دیگر فقیه جامع الشرائط کسی است که در علوم اسلامی صاحب نظر و برخوردار از سلط و براداره ی امور جامعه قادر باشد، و عقل نیز حکم می کند که چنین شخصی بردیگران مقدم است، زیرا مردم یا در علوم اسلامی صاحب نظرند یا نیستند، قطعاً آنانکه صاحب نظرند برای حکومت شایسته ترند و آنانکه صاحب نظرند یا عادلند یا نیستند، یا قادر براداره ی جامعه هستند یا نیستند، آنکه عالم و عادل و قادر براداره ی امور است مسلماً بردیگران مقدم است، بنابراین زعامت در اسلام ویژه ی عالم عادل با کفایت است، و اگر کسی پیدا شود که در اداره ی امور از فقیه با کفایت تر است باید زیر نظر آن فقیه کار کند و به این موضوع بعداً اشاره خواهیم کرد.

تا اینجا نتیجه گرفتیم که عقل زعامت و وجود زعیم را در زمان غیبت لازم می‌داند و به قاعده کشف و به قاعده ی لطف این لزومت را به اسلام نسبت می‌دهد و کشف می‌کند که اسلام برای زمان غیبت نیز زعامت را در نظر داشته و تعیین زعیم کرده است، و به دلیل دیگر قاعده قدر متیقن»- این زعامت را حق فقیه جامع الشرائط می‌داند و حکم قطعی می‌کند که اسلام، فقیه جامع الشرائط را به زعامت و حکومت منصوب کرده است.

اما در قرآن: اگرچه از قرآن کریم نمی‌توانیم برای زعامت و حکومت غیر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) دلیل صریحی ارائه نماییم ولی همچنانکه گفته شد به قاعده ی کشف و به قاعده ی لطف اجمالاً می‌دانیم که مساله ی زعامت و حکومت در زمان غیبت نیز در قرآن موجود است: زیرا با آنکه قرآن می‌فرماید: «ونزلنا علیک الکتاب تبییناً لکل شیء» (۱) بر تو کتابی فرو فرستادیم که بیان کننده ی هر چیزی است، پس باید زعامت و حکومت در زمان غیبت هم که امری اساسی و مهم است در قرآن باشد.

و از علت‌هایی که در برخی آیات ذکر شده نیز می‌توان دریافت که خدای متعال این حق را به فقیه جامع الشرائط تفویض کرده است، و ما برخی از این آیات را ذکر می‌کنیم:

۱- «واذ قال ربک للملائکه انی جاعل فی الارض خلیفه قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقصد لک قال انی اعلم ما لا تعلمون و علم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکه فقال انبئونی باسماء هولاء ان کنتم صادقین قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم قال یا آدم انبئهم باسمائهم فلما انباءهم باسمائهم قال الم اقل لکم انی اعلم غیب السموات و الارض و اعلم ما تبون و ما کنتم تکتمون واذقلنا للملائکه اسجدوا لادم فسجدوا

ص: ۱۳۶

الابلیس ابی و استکبر و کان من الکافرین» (۱) (و هنگامی که پروردگارت به فرشتگان فرمود من در زمین جانشین و خلیفه ای قرار می دهم فرشتگان گفتند آیا کسی را برای این کار قرار می دهی که در زمین فساد می کند و خونریزی می نماید، در حالی که ما به تسیح و تقدیس تو می پردازیم. پروردگار فرمود من می دانم چیزی که شما نمی دانید و خداوند همه ی اسماء را به آدم آموخت سپس بفرشتگان عرضه کرد و گفت مرا از اسماء اینها خیر دهید اگر راستگویانند. فرشتگان گفتند پاک و منزهی تو، ما علمی جز آنچه بما آموخته ای نداریم، همانا تو دانای درست کرداری. خداوند فرمود ای آدم به ایشان خبر ده از اسماء آنها، پس چون به ایشان خبر داد از اسماء آنها خداوند فرمود آیا به شما نگفتم که من به غیب و پنهان آسمانها و زمین داناترم و می دانم آنچه را آشکار و آنچه را پنهان می سازید. و هنگامی که به فرشتگان فرمودیم بر آدم سجده کنید، پس جملگی سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید و او از کافران بود).

گرچه این آیات مشتمل بر دقائقی از علوم قرآن است و برای توضیح آن به بحثی طولانی نیازمندیم که از بحث فعلی ما بیرون است، ولی آنچه به خوبی از این آیات استفاده می شود:

الف - این عنایت خاص که آدم بمقام خلافت خدا در زمین برگزیده شده به جهت آنست که عالم بوده است.

ب - اگر چه تقوی بنوبه ی خود درخور ستایش است و اسلام برتری هرکس را به تقوی می داند (ان اکرمکم عندالله اتقیکم) ولی تقوی به خودی خود نمی تواند موجب خلیفه الهی شود.

ج - افرادی که در زمین فساد بر می انگیزند و خونریزی ناحق می نمایند و گناهکاران لیاقت این مقام را ندارند و این عنایت مخصوص

ص: ۱۳۷

عالم عادل است.

د- نافرمانی از عالم عادل که به خلیفه الهی منصوب شده استکبار و کفر و اطاعت و متابعت از او واجب و لازم است.

ه- بالاخره اگر از این آیه نتوان استفاده کرد که در زمان غیبت و هنگامی که به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) دسترسی نیست، فقیه جامع الشرائط زعامت و حکومت دارد ولی استفاده می شود که حاکمی که اسلام برای زمان غیبت تعیین نموده فقیه جامع الشرائط است یعنی متخصص در علوم اسلامی و مسلط بر نفس و با کفایت.

و اگر چه شرط کفایت و قدرت بر اداره ی امور جامعه، بر حسب فهم ما از آیه استفاده نمی شود ولی چون کفایت از شروط عقلی است و عقل مستقلاً بر آن حکم می کند پس آیه ی شریفه مختص به این شرط خواهد بود.

در اصطلاح علم اصول به این گونه تخصیصها «تخصیص لبی» می گویند، مثلاً اگر بطور عام و مطلق بگوییم بشردوستی از قوانین مهم اسلام است، عقل حکم می کند که این بشردوستی در مورد بشری است که دشمن اسلام نباشد، ولی کسی که در صدد نابودی اسلام است باید با او دشمنی کرد.

و در روایات زیادی نیز (کافی شریف در جلد اول از اصول آنها را ضبط کرده است) این حکم عقل امضاء و از عالمی که کفایت اداره ی امور را ندارد. سلب علم شده است.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «لاخیر فی علم لیس فیه تفهم» (علمی که فهم و تدبر با آن نباشد خیری ندارد). و در جای دیگر می فرماید: «لایکون السفه و العزّه فی قلب العالم» (سفاهت و تکبر در دل عالم نیست).

۲- قرآن کریم در داستان طالوت می فرماید «قال ان الله اصطفیه

علیکم وزاده بسطه فی العلم و الجسم» (۱) پیامبرشان گفت همانا خدا طالوت را بر شما برگزیده و به او سعه علمی و جسمی عنایت کرده است).

طالوت را خداوند برای حکومت بر بنی اسرائیل منصوب کرده بود و چون طالوت بر حسب ثروت و خانواده از اشراف نبود بنی اسرائیل اعتراض کردند و گفتند او ثروتی ندارد، پیامبر آن زمان که از طرف خداوند طالوت را برای حکومت معرفی کرده بود پاسخ داد مناط در حکومت سعه ی مالی نیست بلکه سعه ی علمی و جسمی است. مراد از سعه ی جسمی یا شجاعت است چنانچه مفسرین گفته اند یا مراد تسلط بر غرائز است چنانچه ظاهر از کلمه بسطه است یا مراد سکونت و آرامش است بهر حال احتمال هریک از این معانی هست و شاید مراد قرآن همه ی این معانی باشد، ولی آنچه مسلم است در این آیه شریفه مناط حکومت، علم است.

می دانیم که قرآن شریف عالم بی عمل را بشدت مذمت کرده و او را گاهی به سگ و گاهی به الاغ تشبیه نموده است بنابراین مناط حکومت در اسلام تنها علم نیست بلکه علم با عمل است، و نیز می دانیم که اسلام زمام امور را به دست کسی که کفایت نداشته باشد و نتواند جامعه را اداره کند نمی دهد و بشارت و هدایت و عقل را برای کسی می داند که قوه ی اقتباس داشته باشد بنابر همه این مقدمات از آیه ی شریفه با این دو تخصیص لبی استفاده می شود که مناط در زعامت و رهبری علم با عمل و قدرت اداره ی جامعه است. و اگر از آیه ی شریفه استفاده نکنیم که خداوند در این آیه و نظایر آن فقیه جامع الشرائط را به حکومت منصوب نموده، لا اقل استفاده می شود آنکه منصوب شده فقیه جامع الشرائط است.

۳- قرآن در داستان حضرت یوسف از قول او می گوید: «قال اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم» (۲) (مرا بر بیت المال بگمار، من

ص: ۱۳۹

۱- (۱) - سوره ی بقره آیه ی ۲۴۷

۲- (۲) - سوره ی یوسف آیه ی ۵۵

شاید مراد از حفظ امانت داری باشد و یا چنانچه راغب در مفردات گفته معنی اعم، مراد است یعنی تفقد و تعهد و رعایت.

مراد هرچه باشد با تقریبی که در آیه ی قبل بیان شد این آیه هم مناط حکومت را علم و عمل و قدرت براداره می داند.

۴- از آیات بسیاری در می یابیم که عالم بردیگران مقدم و متابعت غیرعالم از عالم لازم است، بلکه از قرآن بخوبی استفاده می شود که تقدیم عالم بردیگران و لزوم متابعت از او، جزو ضروریات و بدیهیات است. و مسلماً مراد از عالم در این آیات عالم با عمل و با کفایت است.

«قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون انما یتذکر اولوالالباب» (۱) (بگو آیا آنانکه می دانند و آنانکه نمی دانند برابرنند؟ تنها خردمندان متذکر می شوند- خردمند می داند که عالم برجاهل مقدم است-

«افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لایهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون» (۲) آیا آنکه به حق هدایت می کند برای متابعت سزاوارتر است یا آنکه خود احتیاج به هدایت دارد؟ چگونه حکم می کنید- تقدم عالم برجاهل ضروری است، لزوم متابعت جاهل از عالم بدیهی است -..

«اولم یروا انانأتی الارض تنقصها من اطرافها» (۳) (آیا ندیدید که ما به زمین می پردازیم و از همه سوی آن را ناقص می سازیم).

حضرت سجاد علیه السلام این آیه را به مرگ عالم تفسیر فرموده اند. در روایات دیگر نیز مرگ عالم را رخنه ای برای نفوذ دشمن در اسلام، که چیزی جای آن را پر نمی کند، دانسته اند.

ص: ۱۴۰

۱- (۱) - سوره ی زمر آیه ی ۹

۲- (۲) - سوره ی یونس آیه ی ۳۵

۳- (۳) - سوره ی رعد آیه ی ۴۱

«اذامات العالم ثلم فی الاسلام ثلمه لایسدها شیء» در آیات ذیل می بینیم که از انطاکیه گاهی به عنوان قریه و گاهی به عنوان مدینه نام برده است و متحمل است تعظیم به مقام علم و عالم سبب شده دهی را که در آن عالم بوده شهر و شهری که در آن عالم نبوده ده نامیده است.

«واضرب لهم مثلاً اصحاب القریه اذ جائها المرسلون... و جأمن اقصی المدینه رجل یسعی قال یا قوم اتبعوا المرسلین» (۱) برای آنان مثل اصحاب ده - انطاکیه - را بیان کن آنگاه که فرستادگان به آن - وارد شدند... و مردی از انتهای شهر - انطاکیه - شتابان آمد و گفت از فرستادگان متابعت کنید.

آیا از این گونه آیات که در قرآن کریم بسیار است نمی توان دریافت که حکومت و زعامت حق فقیه جامع الشرائط است؟ از این بحث چنین نتیجه گرفتیم:

الف - همه چیز در قرآن بیان شده پس حکومت در زمان غیبت نیز که امری مهم و اساسی است قطعاً در قرآن بررسی شده است.

ب - حکومت و زعامت حق عالم عادل با کفایت است زیرا از علت‌هایی که در آیات ذکر شده این موضوعات استفاده می شود. اگر از همین آیات استفاده نشود که جعل حکومت برای او شده، از آیاتی که در بیان تقدیم او بردیگران و لزوم متابعت از او، و در بیان منزلت و ارزش اوست به خوبی درمی یابیم که قدر متیقن در موارد شک او مقدم است.

ج - پس حکومت و زعامت هنگامی که به معصوم دسترسی نباشد مثل زمان غیبت از طرف خداوند متعال برعهده ی اوست.

و اما روایات: برای اثبات زعامت فقیه جامع الشرائط به برخی از روایات استناد شده است که ما به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

ص: ۱۴۱

۱- «عن عمر بن حفصه: قال سئلت ابا عبد الله عليه السلام عن رجلين من اصحابنا بينهما منازعه في دين او ميراث فتحاكما الى السلطان والى القضاة ايحل ذلك؟ قال من تحاكم اليهم في حق او باطل فانما تحاكم الى الطاغوت و ما يحكم له فانما يأخذ سحتا و ان كان حقا ثابتا لانه اخذ به بحكم الطاغوت و ما امر الله ان يكفر به قال الله تعالى (يريدون ان يتحاكموا الى الطاغوت و قدامروا ان يكفروا به) قلت فكيف يصنعان قال ينظران من كان منكم ممن قد روي حديثنا و نظرفي حلالنا و حرامنا و عرف احكامنا فليرضوا به حكما فاني قد جعلته عليكم حاكما فاذا حكم بحكمنا فلم يقبل منه فانما استخف بحكم الله و علينا رد و الراد علينا الراد على الله و هو على حد الشرك بالله» (۱)

(عمر بن حفصه مي گوید از امام صادق عليه السلام سؤال کردم دو مرد از شیعیان که میانشان بر سر دین یا ارث نزاعی است و به سلطان وقت و قضات مراجعه کنند آیا این مراجعه جایز است؟ فرمود: هر که مراجعه به آنان نماید هر چند حق با او باشد به طاغوت مراجعه کرده است - «طاغوت افراد سرکشی هستند که در برابر خدا و پیامبر و ائمه قیام کرده اند» و آنچه برای او حکم کند گرفتن آن حرام است هر چند حق ثابت او باشد. زیرا او حق خود را بحکم طاغوت که خدای متعال فرمان داده که به او کفر ورزیده شود گرفته است و خدا در قرآن فرموده است: طاغوت را حاکم قرار می دهند در حالی که خدا فرمان داده است که به او کفر بورزند.

(عمر بن حفصه گفت: پس چه کنند؟ امام فرمود: کسی را که راوی احادیث ما و ناظر بر حلال و حرام ما و عارف به احکام ما است حکم قرار دهند زیرا من او را به حکومت منصوب نمودم و اگر حکمی کند و پذیرفته نشود حکم خدا سبک گرفته شده و بر ما رد شده است و رد کردن ما رد کردن خداست و رد کردن خدا در حد شرک است).

ص: ۱۴۲

این روایت از نظر سند معتبر و مورد قبول علماء حدیث است و به آن عمل کرده اند، و راویان آن همگی مورد وثوقند و از «عمر بن حنظله» بزرگانی چون «صفوان بن یحیی» روایت کرده اند که به گفته ی علماء علم رجال: «صفوان جزازثقه روایتی نقل نمی کنند»

اما از نظر دلالت این روایت بر فقیه جامع الشرائط (در پاورقی ها)

منصب قضاوت صریحاً به او داده شد، و چون قضات آن زمان کارشان منحصر به فصل خصومت نبوده و در بسیاری از امور تصرف و دخالت داشتند. و امام علیه السلام فقیه جامع الشرائط را بجای آنها نصب کرده است پس می تواند در آن اموری که مربوط به قضات است تصرف نماید.

بعبارت دیگر فقیه در این روایت از طرف حجه الله علیه السلام منصوب است که فصل خصومت کند و در امور حسبیه - (اموری که شارع راضی نیست مهمل بماند نظیر حفظ اموال یتیمان و دیوانگان که ولی ندارند) - تصرف نماید، بلکه تصرف در همه ی اموری که بدست قاضی اجرا می شود داشته باشد. و از تاریخ و روایات درمی یابیم که قضات آن زمان در بسیاری از امور تصرف داشتند مثل تصرف در اموال و انفس و اعراض، حکم قتل و قطع دست می دادند، در اموال صغار تصرف داشتند، فرمان تصرف در مال محکوم می دادند، طلاق به عنف و جبر می دادند و... (۱) بنابراین قدر متیقن از روایت آنکه فقیه جامع الشرائط قاضی است، پس هرکاری که قضات آن زمان انجام می دادند فقیه جامع الشرائط هم می تواند انجام دهد، ولی آیا روایت براین موضوع هم دلالت دارد که فقیه جامع الشرائط حاکم هم هست و بمنزله ی حاکم آن زمان است؟

ص: ۱۴۳

به عبارت دیگر آیا عموم منزلت را و اینکه فقیه به منزله ی امام علیه السلام است. می توان از روایت استفاده کرد؟

ظاهراً جواب مثبت است، زیرا سؤال تنها از مراجعه به قضات نبود، بلکه از مراجعه به قضات و سلطان سؤال شده و امام علیه السلام مراجعه به هر دو را ممنوع و مطرود دانسته اند و فقیه را به جای آن دو نهاده اند. و اگر مراد از نصب فقط نصب قاضی باشد سؤال و جواب کاملاً تطابق ندارد. از این جهت عموم منزلت امام علیه السلام نفرمود: فانی قد جعلته قاضیا. چنانچه در روایاتی که منظور فقط نصب قاضی بوده است فرموده اند. بلکه فرمودند: فانی قد جعلته حاکما. و اراده ی قضاوت از لفظ حاکم خلاف ظاهر است، زیرا ظهور این کلمه در زعامت و ولایت است نه قضاوت، چنانچه ظهور «حکم» که قبلاً فرموده اند «فلیرضوا به حکما» در قضاوت است نه ولایت و حکومت.

بنابراین ظاهر از روایت این است که امام علیه السلام فرموده اند باید راضی به قضاوت فقیه باشند و سپس علت حکم را بیان کرده اند:

«فانی قد جعلته حاکما» زیرا او را حاکم بر شیعه قرار داده ام.

و چون حاکم است منصب قضاوت دارد و چون حاکم است منصب ولایت دارد. و همانطور که شیخ انصاری رحمه الله و رهبر بزرگ انقلاب اسلامی ایران حضرت آیه الله العظمی نایب الامام آقای خمینی مدظله فرموده اند تصور اطراف قضیه و دقت در همه ی روایت موجب اطمینان است که امام علیه السلام فقیه را بمنزله ی خود قراردادده است.

۲- «روی الکلینی عن اسحق بن یعقوب انه قال الحجج عجل الله تعالی فرجه الشریف: و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانهم حجتی علیکم وانا حجه الله». (۱)

(کلینی از اسحاق بن یعقوب روایت کرده که حضرت ولی عصر حجه بن الحسن علیهما السلام فرمودند: در پدیده ها و حوادث به راویان

ص: ۱۴۴

احادیث ما مراجعه نمایید آنها حجت من بر شمایند و من حجت خدایم).

این روایت از نظر سند هیچ اشکالی ندارد و افرادی چون «صدوق» و «شیخ طوسی» و «شیخ کلینی» و دیگر بزرگان آن را نقل کرده اند، خصوصاً که این روایت یک روایت عادی نیست و از ودایع و اسرار شیعه محسوب می شود زیرا توقیع و نامه ای است از امام زمان حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فرجه که در غیبت صغری صادر شده و عاقلانه نیست که چنین روایتی را افرادی چون کلینی و صدوق و شیخ طوسی بدون اطمینان به صدور آن نقل کنند.

و اما از نظر روایت:

مراد از روایان احادیث همان فقیه جامع الشرائط است که در مقبوله ذکر شده و به آنان که ناظر بر حلال و حرام اسلام و عارف به احکامند «وصف شده اند، و معقول نیست که به صرف راوی حدیث بدون قدرت استنباط از حدیث، و معقول نیست که به صرف راوی حدیث بدون قدرت استنباط از حدیث، امام علیه السلام ارجاع کرده باشد، بنابراین روایت از این جهت اشکالی ندارد.

و مراد از «حوادث واقعه» همان پدیده های اجتماعی است که هر قومی به رئیس خود مراجعه می کند و قطعاً مراد احکام و مسائل اسلامی نیست زیرا:

الف - مراجعه جاهل در احکام دین به عالم در امور دین از جمله فطریات است و احتیاج به سؤال و جواب و آن هم سؤال بطور غیر عادی یعنی بصورت توقیع ندارد.

ب - اگر مراد «احکام» باشد کلام احتیاج به تقدیر دارد و باید چنین باشد «و اما احکام الحوادث الواقعه» و تقدیر و حذف خلاف ظاهر است و دلیل می خواهد و دلیلی در کلام دیده نمی شود.

البته چون جمله «و اما الحوادث الواقعه» جواب سئوالی است و سؤال در روایت ذکر نشده متحمل است که الف و لام «الحوادث» برای

عهد باشد نه برای جنس و معنی چنین می شود: و حوادث و پدیده هایی که سؤال کردی به فقیه مراجعه شود.

بنابراین عموم از روایت استفاده نمی شود تا مردم در هر پدیده ای ولو از امور حسبیه نباشد بتوانند به فقیه مراجعه نمایند.

ولی علاوه بر اینکه این گونه تقریبها برخلاف ساهر بوده و عرف پسند نیست آنچه مهمتر و مورد نظر است جمله ی: «فانهم حجتی علیکم وانا حجه الله» است. امام عصر ارواحنا فداه فرموده اند در پدیده های اجتماعی - در اموری که هر ملتی به رئیس خود مراجعه می کند- به فقیه مراجعه کنید زیرا فقها از طرف من حجت بر شمایند و من حجت خداوندم.

همچنانکه در مقبوله گفته شد تمسک به این روایت و آن روایت از نظر عموم ملت است.

در آن روایت فرمود او را قاضی قرار دهید زیرا از طرف من حاکم است، و در این روایت می فرماید: به او مراجعه کنید چون از طرف من حجت است. و کلمه ی حجت مثل کلمه ی حاکم و خلیفه و وصی و امثال آنها ظهور در زعامت دارد، بنابراین این روایت هم مثل روایت مقبوله از نظر دلالت تمام است و عموم منزلت و اینکه فقیه بمنزله ی امام است از آن استفاده می شود.

۳- «قال الحسین علیه السلام: مجاری الامور علی ایدی العلماء الامناء علی حلاله و حرامه» (۱)

این روایت از نظر دلالت بسیار عالی است و اینکه برخی گفته اند مراد از علماء ائمه ی اطهار هستند دلیلی ندارد، بلکه از این روایت استفاده می شود که حکومت و زعامت فقیه جامع الشرائط مسلم و مفروع عنه است، زیرا امام حسین علیه السلام نصب نفرموده اند بلکه خبر داده اند که در اسلام حکومت و زعامت هست و آن حکومت و زعامت

ص: ۱۴۶

بدست فقیه جامع الشرائط باید باشد.

و به فرض آنکه مراد امام حسین علیه السلام از علماءائمه ی طاهرین (علیهم السلام) باشد تخصیص نیست بیان مصداق است، یعنی امام می فرماید زعامت حق عالم است و چون فرد کامل از عالم مائیم پس زعامت حق ماست.

اگر اشکالی باشد از نظر سند روایت است زیرا روایت بطور ارسال و بدون سند از تحف العقول نقل شده، ولی بسیاری از بزرگان مانند شیخ انصاری بر کتاب تحف العقول اعتماد داشته اند و از آن روایت نقل کرده اند.

روایات دیگری نیز موجود است ولی ما به همین سه روایت انتقاد می کنیم و با تکرار کلامی از سابق بحث را پایان می بریم:

ما می دانیم که روایات فراوانی که از نظر دلالت و سند کامل و واضح بوده از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه ی طاهرین (علیهم السلام) در مورد زعامت و ولایت فقیه صادر شده ولی به دست ما نرسیده است زیرا قاعده ی کشف و قاعده ی لطف به تقریبی که ذکر شد به خوبی دلالت بر این موضوع ندارد.

ما می دانیم که در قرآن شریف فقیه جامع الشرائط به زعامت و ولایت منصوب شده است زیرا قاعده لطف و قاعده کشف به تقریبی که ذکر شد ما را چنین راهنمایی می کند، هر چند نتوانیم از قرآن این موضوع را استفاده کنیم.

در پایان این بحث ناچاریم به دو اشکال پاسخ دهیم:

۱- از بحث استفاده می شود که اسلام جعل حکومت و ولایت روی عنوان نموده است نه فرد و شخص یعنی از نظر اسلام فقیه جامع الشرائط زعیم و حاکم است، و لازمه ی این جعل، هرج و مرج است زیرا در یک زمان این عنوان بر افراد متعددی صدق می کند و

لازمه‌ی آن حکام متعدد برملت واحد خواهد بود که ناچار موجب اختلاف و تفرقه‌ای است که اسلام شدیداً از آن بیزار است، و این اختلافی قابل اغماض هم نیست تا با رفع ید بعضی از حق خود اختلاف برطرف شود زیرا اختلاف در عقیده و فتوی است و معنا ندارد که فقیه دست از عقیده‌ی خود بردارد بلکه حرام است زیرا لازمه‌اش این است که مقلد شود و تقلید برمجتهد حرام است.

همین اشکال که اکنون در میان ما شهرتی پیدا کرده مرحوم صاحب جواهر را بر آن داشت که از اصل فتوی دست بردارد و بهمین جهت در بحث نماز جمعه در جواهر اظهار تردید می‌کند که فقیه منصب زعامت داشته باشد و حتی نداشتن چنین منصبی را قوی تر می‌داند.

با کمی دقت درمی‌یابیم که این اشکال مهمی نیست و نباید مانند صاحب جواهر را مردد سازد، زیرا: اولاً- این اشکال در اصل جعل و تشریح نیست بلکه در عوارض و طواری است و بهنگام پیاده شدن قانون پیش می‌آید. و هر قانونی ممکن است در پیاده شدن با اشکالهایی روبرو شود، لذا باید دید آیا منافع آن از زیانهایش بیشتر یا به عکس است؟ اگر منافع آن بیشتر است هرچند زیانهایی هم داشته باشد ناچار باید پیاده شود.

این اشکال نه تنها در تشریح و تفنین بلکه در عالم ماده و تکوین نیز هست، مثلاً باران منافع گوناگونی دارد ولی ممکن است لانه مورچه‌ای را هم خراب سازد و یا خانه پیرزنی را ویران سازد و... آیا این زیانها مجوز آنست که فیض باران قطع شود؟

یکی از جوابهایی که فلاسفه در باب شرور داده اند همین است که: «شرقلیل مانع خیرکثیر نیست».

حکومت و زعامت فقیه در زمان غیبت فوائدی دارد پس اگر ضرری هم داشته باشد آن ضرر مانع از آن فوائد و اصل جعل نخواهد شد.

ثانیاً- این نوع جعل حکومت و زعامت لازمه ی زمان غیبت است زیرا جعل حکومت برای شخص در زمان غیبت ممکن و معقول نیست پس ناچار باید برای عنوان باشد و ما در زمان غیبت مصیبت‌هایی داریم که ناشی از خود ماست، و به فرموده ی خواجه نصیرالدین:

«وجوده لطف و تصرفه لطف آخر وعدمه لنا» (وجود حضرت حجه بن الحسن علیهماالسلام لطف است و تصرف او لطف دیگری است و نبودن او در میان ما از بدی و نارسایی خودماست).

بنابراین اصل زعامت فقیه در زمان غیبت لطف است و فواید بسیار دارد و اینکه برای شخص معینی جعل نشده و روی عنوان جعل شده هرچند زیان‌هایی دارد ولی از ناچاری و به جهت اقتضاء زمان است.

ثالثاً- باید گفت این نوع جعل در واقع احترامی است به انسانها و زننده ساختن رشد سیاسی و تأیید حریت آنان، زیرا تشکیل حکومت اسلامی در زمان غیبت بر همه ی مردم واجب کفایی است یعنی امت اسلامی باید حکومت اسلامی داشته باشد و برای تشکیل حکومت لازم است:

۱- حوزه های علمیه داشته باشد تا افراد لائق و فقهاء جامع الشرائط پرورد.

۲- آن افراد لائق یک نفر را از میان خود انتخاب نمایند و به امت اسلامی معرفی کنند.

۳- همه ی مردم حتی فقهاء از او متابعت نمایند.

این سه حکم از احکام مهم و واجب اسلام است، و اگر امت اسلامی چنین حکومتی نداشته باشد مسلماً به یکی از این سه واجب یا به هر سه ی آن عمل نشده است، و این خود حاکی از آنست که هنوز رشد سیاسی ندارند.

مگر تشکیل حزب الله مشکل تر از تشکیل احزاب سیاسی است؟

چرا احزاب سیاسی قادرند وحدت کلمه در میان خود برقرار سازند، رئیس انتخاب کنند و او را به مردم معرفی نمایند.

بنابراین اگر دولت اسلامی تشکیل نشود از قصور و نارسایی جعل نیست که:

هرچه هست از قامت ناسازی اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست ج

و اما آنچه در مورد اختلاف ناشی از اختلاف عقیده و فتوی گفته اند که رفع ید معقول نیست بلکه حرام است، در واقع میان مقام فتوی و مقام زعامت خلط کرده اند، زیرا اصل مطلب این است که مجتهد باید به رأی خود عمل کند و نباید دست از رأی خود بردارد و به رأی دیگری در احکام اسلام عمل نماید، ولی تعیین رهبر به دست مجتهدین و شورای اجتهاد ربطی به این مسأله ندارد، بلکه در کتاب قضا و شهادت فقها عنوان کرده اند که اگر حاکمی حکمی داد بر همه حتی مجتهدین واجب است که بپذیرند و بر هیچ کس جایز نیست که آن را نقض کند مگر قطع وجدانی برخلاف آن حکم پیدا شود. بنابراین اگر یکی از فقها رهبری را بعهده گرفت بر همه ی ملت اسلام حتی بر مجتهدین لازم است از او متابعت کنند و لو برخی از آن مجتهدین اعلم از آن رهبر هم باشند، زیرا به فرموده ی امام صادق علیه السلام عدم متابعت از او استخفاف حکم خدا و رد بر ائمه ی طاهرين (عليهم السلام) است، و رد برائمه رد خدا و رد خدا در حد شرک است.

۲- اشکال دیگر آنست که فقیه جامع الشرائط قادر بر اداره ی ممالک اسلامی نیست زیرا به امور سیاسی، اجتماعی، فنون لشکری و اداری، ارتباطات با خارج از ممالک اسلامی و... وارد نیست و یک فرد روحانی غیر وارد به این امور چگونه می تواند ممالک اسلامی را

اداره نماید؟ تخصص در فقه، تخصص در همه ی علوم اسلامی، عدالت کفایت و لیاقت ربطی به تخصص در سیاست، تخصص در فنون ارتشی، تخصص در حقوق اجتماعی، داخلی، خارجی و... ندارد.

رهبر انقلاب اسلامی ایران حضرت آیه الله العظمی نایب الامام آقای خمینی ادام الله ظلّه در کتاب مکاسب جواب این اشکال را داده اند و خلاصه ی آن چنین است:

تدبیر امور مملکت در هر ملتی و در هر مملکتی به دست یکنفر نیست بلکه با تشریک مساعی همه است. مگر دولتهای دنیای امروز در همه ی فنون تخصص دارند؟ آنچه لازم است و دنیای روز به آن عمل می کند این است که در هر فنی افراد متخصص گمارده می شود و رئیس دولت بر همه ی امور نظارت می کند. اگر فقیه جامع الشرائطی تشکیل حزب الله و دولت اسلامی دهد افراد لایق و بصیر و متدین بر کارها می گمارد و کارهای اجتماع را به متخصصین متدین خیرخواه واگذار می کند، چنانچه همه ی دولتهای دنیا چنین می کنند.

مگر دولتهای غرب و احزاب سوسیالیست همه ی کارهای اجتماعی را خود بدست دارند؟ مگر در حکومت امیر مؤمنان علی علیه السلام کلیه ی کارها بدون واسطه و به دست او اجرا می شد؟

جمهوری اسلامی ایران نیز که به خواست خدا در کشور ایران برقرار گردید همین طور است، با دخالت آزاد همه ی اقشار ملت، افراد متدین لایق بصیر برای شور در امور مملکت انتخاب می شوند- (مجلس شوری)- و آنان امور مملکت را در چارچوب قوانین اسلام بررسی می کنند و آنچه خیر ملت است و با اسلام مطابقت کامل دارد تصویب می کنند، مصوبات جهت اجرا به دولتی که منتخب آنانست ابلاغ می شود و دولت اجراء مصوبات را به افراد متخصص لایق خیرخواه بصیر که بر کارها گمارده است واگذار می کند یعنی هر کاری را به متخصص آن

کار، و روحانیت و فقیه جامع الشرائط نظارت بر آن کارها دارد، و در حقیقت همه ی آنها منصوب از طرف فقیه جامع الشرائط هستند، همچنانکه خود فقیه منصوب از طرف خداست.

در واقع قانون خدا و حکومت خدا با دخالت همه ی اقشار مردم در سرنوشت خودشان است. جمهوری اسلامی یعنی همگانی، یعنی دخالت همه ی مردم در سرنوشت خود در چارچوب اسلام، و هیچ فرقی بین جمهوری اسلامی و سایر جمهوریهای دنیا و باصطلاح دموکراتیک که غالباً اسمندنه مسمی، وجود ندارد. تنها فرقی که هست اینست که قوانین آنها از افکار مردم تراوش کرده و در جمهوری اسلامی قوانین از خداست.

در جمهوریهای غربی، رئیس جمهور رئیس دولت منتخب مردم است در جمهوری اسلامی نیز همین طور است جز آنکه فقیه جامع الشرائط بر رئیس جمهور و رئیس دولت نظارت دارد.

به عبارت دیگر همه ی ملت در کارها دخالت دارند، مجلس شوری استقلال دارد، رئیس جمهور و رئیس دولت استقلال دارند و منتخب مردم هستند، جز آنکه همه ی آنها از طرف فقیه جامع الشرائط نیز وکالت دارند و این گونه جمهوری امتیازهای ویژه یی دارد:

۱- هر سه قوه ی مقننه - قضائیه - مجریه الهی است و از عالم ملکوت سرچشمه گرفته و مفاستدی که قبلاً در یکی از فصلها- فصل تشریح قانون در اسلام مختص خداست یاد آورشدیم ندارد.

۲- قوه ی کنترل کننده ای - فقیه جامع الشرائط - بر همه ی قوی ناظر است.

۳- متابعت ملت از قوانین و از دولت - چون از درون و عقیده ی دینی سرچشمه می گیرد نه از بیرون و بازور- با میل و خلوص است. معمولاً مردم متدین از این گونه قوانین و از دستورات چنین

دولتی شانه خالی نمی کنند و باجان و دل به قانون عمل می کنند و با کمال میل از اوامر و نواهی دولت، تبعیت می کنند. ملت تا سرحد امکان کمک به چنین دولتی را فریضه می دانند، و نه تنها از اوامر و نواهی و پرداخت مالیات سرپیچی ندارند بلکه هرگونه کمک مالی و غیرمالی را وظیفه ی خود می دانند و با میل و اخلاص انجام می دهند.

۴- با حریت و آزادی انسانها صددرصد مطابقت دارد.

۵- اختلاس، رشوه خواری، تکبر و تفرعن رؤسا، ظلم و تعدی و... بطور چشم گیری از میان می رود، زیرا اولاً افراد لایق متدینی از خود مردم برسر کارها هستند و ثانیاً قوه ی کنترل کننده ای بر دولت حکمفرماست و ثالثاً مقام کنترل کننده - فقیه جامع الشرائط عادل است، تابع هوی و هوس نیست، ریاست طلب و دنیادوست نیست، بلکه اگر گناهی از او سرزند، اگر جاه طلب و ریاست جو و دنیا خواه شد خودبخود از منصب حکومت منعزل است، زیرا حکومت در اسلام حق فقیه عادل است.

۶- استبداد که سرلوحه ی مکتب سوسیالیسم است، - که می گویند یا مرگ یا تطبیق با مکتب ما، هرکس خود را با ما تطبیق ندهد یا خانی است باید کشته شود یا دیوانه است باید به بیمارستان برود- در کار نخواهد بود.

یکی از موثقیین می گفت خانم دکتری که چند سال در بیمارستانهای مسکو کار کرده برایش تعریف می کرده است که بارها افراد عالم عقل حتی پروفیسورها را به بیمارستان می آورند و به ما دستور می دادند همچون بیماران روانی از آنان پرستاری کنیم و دوی دیوانگان به آنها بخورانیم!! چرا؟ چون خود را با مکتب حزب حاکم تطبیق نمی دادند...

استعمار و استثمار که ره آورد مکتب سرمایه داری غربی است، و

معتقدند کشورهای ضعیف را باید غارت کرد، ذخائر آنها را بلعید حتی اگر کار به زندانی کردن افراد بی شمار و شکنجه ها و کشتارها بینجامد... و نوکری عمال سرسپرده که گاه کاسه ی داغ تر از آشند و شاهد عینی آن سلسله ی منحوس پهلوی که برای بیگانگان از هیچ الحاد و فساد و شکنجه و کشتاری روگردان نبود... همه و همه خودبخود از میان خواهد رفت.

زیرا در اسلام و حکومت اسلامی ظلم نیست و انظلام و تحمل ظلم هم نیست، در اسلام و جمهوری اسلامی هیأت حاکمه عمال اجانب نیستند بلکه با تمام قوا علیه اجانب می جنگند.

در اسلام ظلم نیست ولی قدرت هست و جلوی افرادی که عمال بیگانگانند بشدت گرفته می شود و افرادی که کجند و راست نمی شوند جز با کجی شمشیر و بفرموده ی امام علیه السلام: «لایستقیم الا بالسیف»، شدت عمل خواهند دید و با قدرت یا براه راست آورده می شوند و یا نابود می گردند.

حکومت اسلامی آزادی مطلق می دهد ولی توطئه را هم سرکوب می کند.

۷- سیستم اقتصادی جمهوری اسلامی، اقتصاد اسلامی است، بنابراین از هدفهای مهم آن رفع فقر فردی و اجتماعی است، طرفدار مستضعفین است، از اسراف و تبذیرها، مهمان بازی ها، اشاعه عیاشی و فساد و فحشاء، تبلیغات دروغین و... پرهیز دارد.

۸- در جمهوری اسلامی از وظائف هیأت حاکمه است که برای خدا و خدمت به مردم و کشور کار کنند.

۹- قدرت جمهوری اسلامی فوق قدرتهاست زیرا ارتش آن را همه ی مردم تشکیل می دهند و اگر فقیه جامع الشرائط حکمی برای دفاع، جهاد و نظایر آن صادر کند همه قیام خواهند کرد زیرا حکم او

را حکم خدا می دانند. بنابراین نه تنها فراری در کار نیست بلکه حتی داماد به حجله رفته را به میدان جنگ می آورد و عروس حجله را به تشویق همسر برای جهاد وامی دارد.

این خلاصه ی برخی از امتیازهای ویژه ی جمهوری اسلامی و حکومت اسلام بود، و در خاتمه لازم است مقایسه ای میان حکومت اسلامی و حکومت های شرق و غرب به عمل آوریم:

از مباحث گذشته معلوم شد که حکومت در اسلام اولاً وبالذات مخصوص خدای متعال است و ثانیاً و بالعرض یعنی با نصب خداوند متعال، از آن پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه طاهرین (علیهم السلام) است که عالم به ما سوی الله و معصوم از خطا و گناهند.

و در مرتبه ی سوم فقیه جامع الشرائط از طرف پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) حاکم است که بازگشت آن به خدای متعال است. و این حکومت گرچه خالی از اشتباه نیست زیرا فقیه همچون پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) معصوم و مصون از خطا نیست و در کارهای او احتمال خطا وجود دارد ولی خالی از اشتباهات عمدی و استبداد و ظلم و تعدی است. علاوه بر این چون کار به دست شورای متشکل از افراد خبیر و متدین و خیرخواه است و فقیه نظارت بر آنان دارد اشتباهات غیر عمدی نیز در این حکومت کم است، و این حکومت را باید حکومت الهی نامید زیرا انتخاب شخص زعیم و کارگزاران حکومت به دست مردم است ولی راهنمای مردم و تعیین نوع زعامت و نوع کارگزاران به دست خدای متعال است.

به عبارت دیگر از مباحث گذشته دریافتیم که پروردگار جهان توسط پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و ائمه طاهرین (علیهم السلام) نوع حکومت در زمان غیبت را تعیین نموده است، تا مردم در چارچوب آن نوع حکومت شخص حاکم - فقیه جامع الشرائط - و افراد طرف شور آن حاکم

مجلس شوری - را تعیین کنند و مجلس شوری افراد لایق را برای اداره ی مملکت - هیأت دولت - را معین سازد، پس این نوع حکومت دو بعدی است، بعد الهی دارد و آن تعیین نوع حکومت است، بعد مردمی دارد زیرا انتخاب افراد بدست مردم است.

اما حکومت‌های بظاهر دموکراتیک غربی: در آمریکا استبداد حزب صهیونیسم بر سرنوشت ملت آمریکا سایه انداخته است، هنگام انتخاب رئیس جمهور با تظاهر به انتخاب مردم و آزادی ناگهان از صندوق برون آید آنکه یارپسندد.

حزب بازیها، ترور و کشتار علنی و مخفی، رشوه دادن‌ها و پول خرج کردن‌ها حتی از طرف کشورهای اقمار آمریکا و نوکران سرسپرده (شاه مخلوع ایران در انتخاب گذشته ی آمریکا میلیون‌ها دلار برای تبلیغات رئیس جمهوری سابق خرج کرد و چون نتیجه ای نگرفت و رئیس جمهوری فعلی بر سر کار آمد روی خوشی به این نوکر بدبخت نشان نداد) - همه و همه چیزهایی است که قابل انکار نیست.

بهر صورت ما که حکومت دموکراتیک در این جهان سراغ نداریم، اگر شما حکومتی را دموکراتیک می دانید معرفی کنید تا به شما بگوییم که اولاً اشتباه می کنید و ثانیاً حکومت دموکراتیک بدون قید الهی اشکالهایی دارد که در مباحث گذشته - زیر بنا و پایه ی ۸ از زیر بناهای اقتصاد اسلام - ذکر کردیم.

و ثالثاً اگر از همه ی اشکالها صرف نظر کنیم دموکراسی و حق حاکمیت مردم فقط در تئوری و فلسفه ی سیاسی وجود دارد و در عمل حق حاکمیت از مردم سلب می شود و قدرت سیاسی و اجرایی کاملاً در دست یک یا چند نفر است و بعبارت دیگر حق حاکمیت مردم صرفاً در دادن رأی و شرکت در انتخاب خلاصه می شود و بعداً حق حاکمیت و اجراء امور بدست یک یا چند نفر می افتد که از خطا و تخلف از قانون

مصون نیستند، و مردم از حاکمیت بهره ای ندارند، و می دانیم استیضاح حاکم نیز اگر طبق قانون اساسی عمل نکند بازی ای بیش نیست که بدست چند نفر که مصون از خطا و تخلف عمدی از قانون نیستند انجام می گیرد.

واما حکومت‌های شرقی: براساس دیکتاتوری حزبی بدون پرده پوشی و ریاکاری است قدرت بدست هیأت رئیسه و دفتر مرکزی حزب است و مردم بهیچ وجه حق اعمال قدرت ندارند.

ای کاش این پرده های آهنین و سیم های خاردار از میان برداشته می شد و جوانهای فریب خورده ی ما از نزدیک آن بهشت موعود و نوع حکومت سوسیالیستی را می دیدند.

ما از صدها شاهد عینی به نقل یک عبارت از کتاب «بازگشت از شوروی» اثر آندره ژید نویسنده ی معروف فرانسوی اکتفا می کنیم. ژید از مدافعان سرسخت رژیم شوروی بود و با دعوت رژیم شوروی برای بازدید از آن کشور سفری به شوروی رفت و در بازگشت کتابی به نام: «بازگشت از شوروی» نوشت و رژیم کمونیستی شوروی را رسوا ساخت. او می نویسد:

«وقتی به خاک شوروی قدم گذاشتم ابتدا در برخورد با معایب به خود فشار می آوردم که آنها را به نحوی توجیه کنم ولی حقائق تلخی مشاهده کردم که هیچگونه راهی برای تبرئه ی افکار گذشته ی خود نمی یافتم...»

مشاهده ی زندگی مذلت بار کارگران مرا مات و مبهوت کرد، چندین بار فرصت بدست آورده و خود را از دست مهمانداران رسمی خلاص نموده به کلبه های بی فروغ کارگران که در مجاورت کاخهای سربه آسمان کشیده به لانه های محقر شباهت داشت سرزدم، آنگاه از مقایسه ی زندگی مشقت بار و طاقت فرسای این بیچارگان با جلال و

عظمت و آسایش و راحتی کاخ نشینان مجاور آن ها دود از سرم بلند شد... مردم شوروی آنطوری که من دیدم شبیه به ماشین های بی روح استحصالی شده اند، همه مجبورند که یکنوع فکر کنند و آن هم طرز فکری که بوسیله ی دستگاه حاکمه تعیین می شود.

هر روز صبح روزنامه ی حزبی مطالبی را که دفتر حزب یعنی دفتر رهبری بدون معارض صلاح می داند منتشر می کند همه ناچارند که بر آن مطالب اعتقاد داشته باشند، حدود فکر مردم نباید از آن نوشته ها تجاوز کند، در سراسر کشور پهناور شوروی بهر کجا که روی همه در درسهایشان را حاضرند، همه یک جور حرف می زنند یک جور فکر می کنند و مردم مجاز نیستند که در خارج از حدود آن نوشته ها چیزی به زبان بیاورند...

در این کشور آزادی کار ابداً وجود ندارد کارگران شوروی که باصطلاح حکومت را به دست آورده اند مانند غلامان زرخرید به کارخانه ای که در آن کار می کنند متعلق هستند و دهقانان هم بزمین اشتراکی خودشان بستگی اجباری دارند فکر تغییر شغل برای هیچ کس مجاز نیست، چنین فکری گستاخی است، چنین فکری دیگر حق حیات ندارد... آنگاه با این وضع باید به زندگی بخورونمیر- روزی ۵ روبل بسازد.

در مقابل باید بگوییم در ضیافتهایی که به خاطر من برپا می شد در هربار مثلاً برای یک شام برای هریک نفر بیشتر از ۲۰۰ روبل خرج می شد نه خیال کنید که فقط چنین برنامه ای برای من که مهمان بودم ترتیب داده شده بود گشادبازی ها در زندگی روزانه ی اولیاء امور نظیر همان مخارج بود...

استعفاء از حزب علاوه برآنکه موجب می شود از کلیه ی مزایا

محروم شود، سرنوشت بدی دارد و دیر یا زود لااقل تحویل آن زندانهای وحشتناک داده خواهد شد.

در جامعه‌ی سوسیالیستی هر کس بیشتر مطیع و فرمانبردار باشد و دستورات صحیح یا غلط مافوق را کورکورانه و بدون چون و چرا به موقع اجرا گذارد به مشاغل حساسی گمارده می‌شود و هر کس اظهار نظری یا ابراز شخصیتی بنماید یا زیر بار دستور غلط نرود اخلاک‌گر و مخالف رژیم سوسیالیستی محسوب خواهد شد و سرنوشت تاریک و مبهمی در انتظار اوست...»

شایسته است جوانها، فریب خورده‌ها، کمی دقت کنند و نعمت اسلام را ارج نهند و قدر بدانند خداوند می‌فرماید:

«وَضْرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمَنَةً مَطْمَئِنَةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمَ اللَّهُ بِهَا فَأَذَقْنَاهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ» (۱) (خداوند سرنوشت جایی را بعنوان مثال ذکر می‌کند که در امنیت و آسایش بودند و در رفاه می‌زیستند ولی نعمتهای خدا را ناسپاسی کردند پس خداوند فقر و ناامنی برایشان فرود آورد به جهت آنچه انجام می‌دادند)

بیم آنست که ناسپاسی فریب خوردگان و روگردانان از اسلام عزیز که قدر امان و اطمینان اسلام و قدر نظام اقتصادی اسلام را نمی‌دانند عاقبت آنان را به پرتگاه وحشت و اضطراب و خفقان کمونیسیم بکشاند و دیگران نیز به آتش آنان بسوزند...

از خدای متعال مسئلت می‌داریم همه‌ی ما را از خواب غفلت بیدار سازد و ما را پاسدار و سپاسگزار نعمت اسلام و امنیت و آزادی و اقتصاد آن قرار دهد، و به زشتی و جهل دیگران بر ما نگیرد.

ص: ۱۵۹

(*) منظور از «ملکه استنباط» حالتی است که پس از آموختن مقدمات علوم دینی در مدت طولانی با آموزش از استاد متخصص و با تتبع و پی جویی در قرآن و روایات و گفتار و نوشتار متخصصین و با تفکر و تعقل دقیق و عمیق بدست می آید، بنابراین باید چند سال مقدمات را خوب فراگیرد و آنگاه چندین سال به تتبع و پی جویی و تفکر و تعقل و بخصوص آموزش و تعلم از اساتید بپردازد تا ملکه ی استنباط برای او پیدا شود، و باید توجه داشت که این حالت استنباط بدست نمی آید مگر:

۱- بایک سلسله استعدادهای ذاتی مثل «مستقیم بودن فکر» و «درک مطالب لااقل بطور متوسط» و...

۲- با تزکیه ی نفس و تقوی، زیرا اگر نفس مهذب نباشد حالت استنباط او ملکه ی قدسیه نخواهد بود و مفسد بسیاری دارد: «والبداطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لایخرج الا نکدا» (۴)

زمین پاک گیاهش باذن خدا بیرون می آید و از زمین ناپاک و پلید بیرون نمی آید مگر گیاه بدونا پسند بهمین جهت نزد بزرگان از علماء و فقهاء نیز مسلم است که تقوی و تزکیه ی نفس شرط اساسی استنباط احکام شرعیه است.

(**) جمله ی نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا «به خوبی دلالت دارد که منصوب، فقیه و متخصص در علوم اسلامی است. وقید عدالت و کفایت نیز به تقریبی که در بحث آیات گفته شد مفروغ عنه است. بهمین جهت در پایان حدیث که از اختلاف سؤال می شود امام به اعدال و اوثق ارجاع می فرماید، بنابراین اصل عدالت نزد راوی و امام مسلم و مفروغ عنه است.

(***) قرآن در مورد بلعم می فرماید: «فمثله کمثل الکلب ان تحمل علیه یلهث او تترکه یلهث» (سوره ی اعراف آیه ی ۱۷۵) (مثل او مثل سگ است اگر براو حمله بری زبان را بیرون می آورد و اگر او را واگذاری باز زبان را بیرون می آورد). و در مورد یهود می فرماید: «مثل الذین حملواالتوراه ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا» (سوره ی جمعه آیه ی ۵) (آنانکه تورات را حمل می کنند عالم به آنند- و آن را حمل نکرده اند- به آن عمل نمی کنند- همچون الاغند که کتابهایی بار او باشد.

(****) « فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هداهم الله و اولئک هم اولوالالباب» (سوره ی زمر آیه ی ۱۷) بشارت ده به آن بندگان من که سخنها را می شنوند و از بهترین آنها پیروی می کنند. آنان هدایت شده ها و خردمندانند

مالکیت شخصی

اسلام و همه ادیان «مالکیت فردی» را تأیید کرده اند، از آیات قرآن و روایات اسلامی بخوبی می توان دریافت که در اسلام مالکیت فردی، مفروغ عنه است.

بیش از هزار آیه در قرآن کریم بر مالکیت فردی دلالت دارد، و دلالت این آیات بصورت امضاء مالکیت فردی نیست بلکه برتر و رساتر از امضاء، و بگونه ای است که مالکیت فردی را امری مسلم و مفروغ عنه تلقی می کند، ما برای نمونه برخی از آیات را ذکر می کنیم.

و با آنکه تأیید اسلام بلکه همه ی ادیان بر مالکیت فردی، از بدیهیات و ضروریات بشمار می رود و لازم نیست ما آیات شریفه قرآن را در این مورد نقل نمائیم در عین حال.

«خزمن اموالهم صدقه تطهرهم و تزکیهم بها وصل علیکم ان صلوتک سکن لهم» (۱) به پیامبر می فرماید: (از اموال ایشان - مردم - زکوه بگیر تا آنان را پاک و تزکیه نمائی، و بر آنان درود بفرست مسلماً درود تو موجب سکونت و آرامش خاطر آنان است.)

«واعملوا انما غنتم من شیء فان لله خمس» (۲)

ص: ۱۶۵

۱- (۱). سوره ی توبه آیه ی ۱۰۳.

۲- (۲). سوره ی انفال آیه ی ۴۱.

به مسلمانان می فرماید: (بدانید هرچه استفاده بپريد همانا يك پنجم آن مال خداست).

و نظاير اين دو آيه كه به انفاق امر و ترك انفاق نهی می كند از قرآن شريف بسيار است، و در همه ی آیات مالکیت و صاحب مالی فرض شده و آنگاه برای رفع فقرهای فردی یا اجتماعی و به تفسیر قرآن «فی سبیل الله» امر به انفاق شده است.

«ان الذین یأكلون اموال الیتامی ظلماً انما یأكلون ناراً» (۱) همانا آنان كه به ستم اموال یتیمان را می خورند، مسلماً آتش می خورند.

و باز می فرماید: «فان آنستم منهم رشداً فافصوالیهم اموالهم» (۲) اگر در یتیمان رشدی دیدید به بلوغ و رشد فکری رسیدند- اموالشان را به ایشان رد نمائید،

«للرجال نصیب مما ترك الوالدان والاقربون وللنساء نصیب مما ترك الوالدان والاقربون مما قل منه او كثر نصیباً مفروضاً» (۳) و برای مردان از آنچه پدر و مادر و خویشان باقی گذارده اند بهره یی است، کم باشد یا زیاد، و این بهره بطوری است كه در اسلام تعیین شده است، آشكار است كه در این آیه مالکیت فردی برای متوفی و آنانكه از متوفی ارث می برند مفروض و مفروض منه است و فقط می خواهد تقسیم ارث را و اینکه زنان نیز همچون مردان ارث می برند توضیح دهد.

«الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض و بما انفقوا من اموالهم» (۴) مردان بر زنان ریاست دارند زیرا خداوند برخی را بر برخی دیگر برتری داده است و نیز برای آنكه مردان از اموال خود به زنان نفقه

ص: ۱۶۶

۱- (۱) . سوره ی نساء آیه ی ۱۰.

۲- (۲) . سوره ی نساء آیه ی ۶.

۳- (۳) . سوره ی نساء آیه ی ۷.

۴- (۴) . سوره ی نساء آیه ی ۳۴.

در این آیه نیز مالکیت فردی مسلم و مفروغ عنه می باشد و وجوب نفقه ی زن مورد نظر است.

این یادآوری لازم است که هر تجمعی هر چند محدود و کوچک به فرمانروائی نیازمند است تا امور آن مجتمع منظم گردد و اداره شود، خانواده نیز در مقیاس کوچک چون یک مملکت است. و جامعه و مملکت از خانواده ها تشکیل می شود بنابراین همچنان که جامعه ی بزرگ فرمانروا لازم دارد خانواده نیز به رئیس و فرمانروا نیازمند است و چون مرد از نظر خلقت بیشتر تعقلی و زن بیشتر عاطفی است، اسلام ریاست خانواده را به مرد واگذار کرده است، و باید توجه داشت که معنای ریاست «فعال مایشاء» بودن و زورگوئی و تحمیل نیست، و بقول عرب «سیدالقوم خادمهم» رئیس طائفه خدمتگزار ایشان است.

آخرین آیه ای که در این مورد ذکر می کنیم مالکیت فردی مرد و زن را صریحاً اعلام می کند:

«للرجال نصيب مما اكتسبوا وللنساء نصيب مما اكتسبن» (۱) برای مردان از آنچه کسب کرده اند بهره ای و برای زنان از آنچه کسب کرده اند بهره ای است، یعنی بهره ی کار هر کس چه مرد باشد و چه زن متعلق به خود اوست نه دیگری و به تحقیق علمی و ادبی باید گفت کلمه ی «من» در «مما اكتسبوا» - «مما اكتسبن» نشویه است و معنا چنین است: بهره کار انسان، مرد باشد یا زن مال خود اوست نه مال دیگری.

خلاصه، مالکیت فردی در اسلام و در همه ی ادیان از جمله ی ضروریات و بدیهیات است و نیاز به تفصیل ندارد و تأویل کردن این ضروریات و بداهت در واقع از لجاجت و تحمیل عقیده براسلام است.

کسی که مالکیت فردی را در اسلام تأویل می کند و منکر آن می شود

مثل آنست که نماز و روزه ی اسلام را انکار نماید، و بگوید نماز برای ورزش بدن و روزه برای صحت و بهداشت تن وضع شده و بگوید ورزش در زمان ما باوسائل و قواعد علمی که دارد و بهداشت با ترقی و پیشرفتی که کرده است می تواند به جای نماز و روزه باشد! این طرز سخن گفتن از حماقت و لجاجت و تحمیل عقیده براسلام است برخی از این افراد آمده اند از این آیه شریفه کلمه «من» را تبعیضیه گرفته اند و چنین معنا کرده اند که: (برای مردان از آنچه کسب کرده اند بهره ای است - بمقدار حاجت - و برای زنان از آنچه کسب کرده اند بهره ای است بمقدار حاجت -)... و این همان شعار سوسیالیستهاست که می گویند هرکس باندازه ی قدرت باید کار کند و باندازه ی...

اسلام مردی را که بر زن و خانواده ی خود تحکم و زورگوئی و ستم نماید، اهل دوزخ می داند و بشدت مذمت کرده است و برای تنظیم خانواده، تفاهم بین مرد و زن دستورات بسیار دارد و اگر دقت شود برترین الفتها و عالیترین زندگی خانوادگی در سایه ی اسلام راستین میسر است و نمونه های آن چه در تاریخ اسلام و چه هم اکنون در جوامع مسلمان و در خانه مسلمانانی که واقعاً به اسلام عمل می کنند بسیار است. اسلام ریاست خانواده را به مرد داده است ولی این به آن معنا نیست که مرد از زن برتر است زیرا زن از جهتی از مرد برتر است چون وجودش عاطفی است، و مرد از جهتی دیگر از زن برتر است چون وجودش عقلی است و ریاست با تعقل مناسبتر و سازگارتر است، چنانکه پرورش و تربیت، با وجود عاطفی سازگارتر است خلاصه سخن آنکه اسلام ریاست را به مرد داده و زورگوئی و چماق را از او گرفته است ولی دنیای امروز چماق را از مرد گرفته و بدست زن داده است و این جز اختلاف و ازهم پاشیدگی و عوارض سوء ثمری نداشته و ندارد حاجت برداشت نماید.

بنابراین بنظر آنان شعار اسلام همان شعار مکتب سوسیالیسم است! در حالیکه اگر به صدر و ذیل آیه توجه داشتند چنین دروغ و خرافه ای بر زبان نمی آوردند. اینک آیه ی شریفه را با صدروذیل آن بررسی می کنیم تا بطلان پندار خرافی آنان آشکار شود.

«ولاتتمنوا مافضل الله به بعضکم علی بعض للرجال نصیب مما اکتسبوا وللنساء نصیب مما اکتسبن واسئلوا الله من فضله ان الله کان بکل شیء علیماً» (۱) آنچه را که خداوند به آن برخی از شما را بر برخی دیگر برتری داده آرزو می کنید بهره ی کار هر مرد و زن بخودش اختصاص دارد، از فضل خداوند بخواهید همانا خدا بر همه چیزی است داناست)

یعنی انسانها در استعداد و ذوق و توفیق با همه تفاوت دارند.

واین از شاهکارهای خلقت است.

مقدری که به گل نکهت و به گل جان داد هر آنچه لایق او بود ایزدش آن داد

اگر این تفاوتها نبود چرخ زندگی فرد و جامعه نمی چرخید. و اصولاً زندگی جز یک زندگی جهنمی نمی بود، موریس مترلینگ می نویسد: «دانشمندان سوسیالیسم و کمونیسم می گویند معنی کمونیسم این است که به تمام افراد که در استعداد و هوش و ذکاوت با یکدیگر تفاوت دارند شانس واحدی برای پیشرفت و ترقی بدهیم زیرا دانشمندان کمونیسم ناچار تصدیق می کنند که افراد بشر در استعداد با هم متفاوتند. ولی در جامعه کمونیستی زنبورعسل و موریانه حتی اختلاف استعداد هم در میان نیست شما اگر ده سال در زندگی موریانه مطالعه کنید محال است در یکی از افراد مزیتی از لحاظ استعداد بردیگری ببینید، زیرا جامعه کمونیستی هر فردی را برای کار مخصوصی ساخته است و ممکن نیست که جز همان کار کار دیگری از او ساخته باشد

ص: ۱۶۹

منظره ی زندگی مورچه و موربانه و زنبورعسل و خصوصاً زندگی موربانه، منظره ی کامل و بدون نقص یک جامعه ی کمونستی است که هرکس باید کار کند و هیچ کس نباید بیکار بماند حتی برای آنکه در کار وقفه حاصل نشود بیماری و خواب را بکلی از بین برده اند. در زندگی این حیوانات، بزرگ و کوچک و آقا و نوکر نیست و تمام افراد بدون استثناء مطیع قانون پولادین جامعه اند. در زندگی آنها تفریح و پاداش و جایزه نیست.

ولی اصولاً، فایده ی این زندگی چیست و شما را به خدا آیا ارزشی دارد که میلیونها سال زحمت بکشیم و زندگی خود را مبدل به این جهنم نمائیم، زندگی وقتی لذت بخش است که در آن امید، عشق و حتی محرومیت وجود نداشته باشد خلاصه کمونیسیم حقیقی همان زندگی مورچه و موربانه و زنبورعسل است و بقیه جز عوام فریبی و دروغ و خدعه و تزویر نیست اینطور زندگی برای انسان وقتی است که استعداد و ذوق و عشق و غریزه جنسی و... را از بین ببریم تا همه ی افراد مثل موربانه متساوی شوند ولی این کار اگر ممکن هم بشود زحمت کشیده ایم و جامعه را به یک جامعه جهنمی مبدل کرده ایم!!»
(۱) بنابراین معنای آیه ی شریفه کاملاً خلاف آن است که سوسیالیسم می گوید، آیه می فرماید استعداد مختلف است و این یک امر صددرصد و طبیعی است، و بهره ی هرکس - که به جهت تفاوت استعدادها، ذوقها، ذکاوتها متفاوت می شود- مال خود اوست نه مال دیگری، و هرکس هرچه می خواهد از خدا بخواهد نه از دیگری و خداوند می داند از نظر خلقت و از نظر وضع قانون - چه می کند.

این شعار اسلام است، و می بینید که صددرصد ضدشعار سوسیالیسم است. شعار اسلام مطابق با فطرت و خلقت انسانها و شعار سوسیالیسم مخالف با فطرت و خلقت آنان و مطابق با دیکتاتوری است و تاکنون

ص: ۱۷۰

۱- (۱). خلاصه ای از گفتار موریس مترلینگ به نقل از کتاب اصول ماتریالیسم، مارکیسیم.

نتوانسته اند آن را پیاده کنند و در آینده هم نخواهند توانست. خداوند می فرماید: «فلن تجد لسنه الله تحویلاً» (۱) (ارزش و سنت الهی هرگز مبدل نمی شود. و از بین رفتنی نیست).

ولی می بینیم برخی مذبحخانه می کوشند تا افکار خود را برقرآن و روایات اهل بیت (علیهم السلام) تحمیل نمایند و برای عوامفریبی و آبرو بخشیدن به افکار مارکسیستی خود به قرآن و روایت تمسک می جویند مثلاً- از این آیه سوءاستفاده می کنند:

«ولاتاكلوا اموالکم بینکم بالباطل» (۲) (اموالتان را در میان خود به باطل می خورید) و می گویند خداوند متعال و پیامبر (صلی الله علیه و آله) اموال را جمع نسبت داده و آن را متعلق به همه می دانند پس معلوم می شود مالکیت فردی در کار نیست و اموال متعلق به جمعیت است!! به تعبیر ادبی استدلال کننده جمع را در این گونه آیات و روایات «عام مجموعی» پنداشته است نه «عام التفراقی» و اگر چنین باشد باید «اولاد» را نیز در آیه ی ذیل به جامعه و همه مردم نسبت دهند نه به پدر و مادرش زیرا قرآن می فرماید «انما اموالکم و اولاد کم فتنه والله عنده اجر عظیم» (۳) مسلماً اموال و فرزندانان وسیله ی امتحان و آزمایش است و نزد خداوند پاداش بزرگی است.

و نظایر این آیه ی شریفه که قطعاً «عام التفراقی» است در قرآن بسیار است و اگر هم شبهه ای «عام مجموعی» و همینطور از این روایت که پیامبر فرموده اند «الناس مسلطون علی اموالهم» در برخی آیات دیده می شود که دیده نمی شود- آیات دیگری شبهه را مرتفع می سازد، چنانکه آیه ی ذیل و نظایر آن در قرآن و نیز در روایات بسیار است مال را به افراد نسبت داده، «وان تبتم فلکم رئوس اموالکم لاتظلمون ولا تظلمون» (۴) او اگر- شما که قبل از تحریم ربا، ربا می گرفتید توبه کنید پس سرمایه ای که داده اید متعلق به شماست نه

ص: ۱۷۱

۱- (۱) . سوره ی فاطر آیه ۴۳.

۲- (۲) . سوره ی بقره آیه ی ۱۸۸.

۳- (۳) . سوره ی تغابن آیه ۱۵.

۴- (۴) . سوره بقره آیه ۲۷۹.

ستم کنید و بر شما ستم شود) و نیز درباره یتیمان و کسانی مانند سفیهان که رشد و کفایت عقلی ندارند می فرماید: «فان آنستم منهم رشداً فارلقوا اليهم اموالهم» (۱) (پس اگر بالغ شدند و از ایشان رشد فکری دیدید اموالشان را بخودشان تسلیم کنید) گاهی نیز دیده می شود که برای اثبات افکار انحرافی خود به این آیه متمسک می شوند: «ولا تؤتوا السفهاء اموالکم التي جعل الله لکم قیاماً» (۲) (اموالتان را که قوام جامعه به آنست به دست سفیهان ندهید)... می گویند قرآن کریم مال سفیه را مال جامعه، و قوام جامعه را وابسته به آن می داند! ولی باید بگوییم که ظاهر آیه برعکس پندار ایشان است، زیرا آیه در مقام نهی از اسراف و تبذیر است و منظور آنست که به سفیه بیش از مخارج ضروریش ندهید زیرا اموال را بی جهت تلف می کند، بنابراین آیه می فرماید مخارج سفیه را جامعه از مال خود بدهد و بیش از مخارج ضروری هم ندهد.

بفرض آنکه معنای آیه این باشد که به سفیه از اموال خودش از احتیاج ندهند باز در مقام نهی از اسراف و تبذیر است، و معنای آیه این است که مال قوام برای جامعه است و باید در جامعه چون خون در بدن جریان داشته باشد و نباید بی جا تلف شود و مال سفیه را به سفیه ندهید زیرا تلف می کند.

بنابراین برای تنبه این مقصود مال را به جامعه نسبت داده است و بفرض اگر اجمالی در این آیه باشد آیات دیگری که ذکر شد بیانگر این آیه نیز هست، چنانچه در آیاتی نظیر «وآتوهم من مال الله الذی آتاکم» (۳) (از مال خدا که به شما داده است به فقرا بدهید) و: «انفقوا مما جعلکم مستخلفین فیہ» (۴) (از آنچه خداوند شما را در آن وکیل خود قرار داده - مال - انفاق کنید) که بحث آن گذشت متذکر می شود. اموالی که در دست دارید گرچه ظاهراً متعلق به شماست ولی در حقیقت به خدا تعلق دارد زیرا او به شما عطا فرموده پس انفاق کنید

ص: ۱۷۲

۱- (۱) . سوره نساء آیه ۱۴.

۲- (۲) . سوره نساء آیه ۵.

۳- (۳) . سوره نساء آیه

۴- (۴) . سوره نساء آیه

و بخل نورزید و این گونه آیات در واقع بیانگر نکاتی روانی و اجتماعی است و هیچ ربطی به اینکه مال متعلق به جامعه است نه فرد ندارد.

«پندار موهوم سرمایه داران»

و خرافی تر از ادعاها و انحرافات که گذشته، ادعائی است که برخی پول پرستان دارند و برای خیال خرافی خود به آیاتی نیز تمسک جسته اند که هر مسلمان آگاهی را متأثر می سازد. و براستی نیز جای تأسف و تأثر است که قرآن عزیز کتاب انسان ساز خدای متعال چنین بازیچه ی هوی و هوس مشتی غریزده ی سودجو و کور و کرانی سراپا جهل شود! آنان گاهی این آیه شریفه را ذکر کرده: «والله فضل بعضکم علی بعض فی الرزق»^(۱) (خداوند بعضی از شما را بر بعضی دیگر در مال و روزی برتری داده است)... و می گویند فقر و غنی تقدیر الهی است و خدا خواسته است که برخی فقیر باشند اگر خدا می خواست به آنها هم عطا می کرد!!

این پندار بی اساس را قرآن عیناً از برخی مترفین خرافه گو در صدر اسلام نقل می فرماید: «واذا قیل لهم انفقوا مما رزقکم الله قال الذین کفرو اللذین آمنوا نطعم من لویشاء الله اطعمه»^(۲) (وقتی به آنان گفته شود از آنچه خداوند به شما عطا فرموده انفاق کنید کافران به مؤمنان می گویند آیا کسانی را اطعام کنیم که اگر خدا می خواست آنان را اطعام می کرد)

قرآن کریم در آیه ی «والله فضل بعضکم علی بعض» به یک نکته طبیعی اشاره می فرماید و آن اینکه مردم در استعداد و هوش و فعالیت یکسان نیستند پس ناچار در آمدشان نیز یکسان نخواهد بود. ولی این قبیل آیات در مقام آن نیست که بیان کند وظیفه مردم در حالیکه از نظر طبیعی مختلفند چیست؛ البته در ذیل برخی از همین آیات وظیفه را نیز

ص: ۱۷۳

۱- (۱). سوره ی نحل آیه ۷۳.

۲- (۲). سوره ی یس آیه ۴۷.

تعیین فرموده است چنانکه در ذیل همین آیه می فرماید «فمالذین فضلوا برادی رزقهم علی ماملکت ایمانهم فهم فیه سواء فبنعمه الله یجحدون» (۱) (ولی آنان از رزق خود بزیردستان نمی دهند تا در معیشت و زندگی مساوی شوند، آیا اینان نعمت خدا را نادیده گرفته و کفران می ورزند؟).

تمامی این آیه شریفه دلالت دارد:

الف - انسانها چون در استعداد متفاوت خلق شده اند بنابراین در بهره و درآمد نیز متفاوت می شوند.

ب - افرادی که برتری دارند باید از درآمد و سود خود به دیگران بدهند تا همه در رفاه باشند.

ج - آنانکه بخل ورزند و موجب اختلاف طبقاتی در معیشت شوند به آنچه پروردگار جهان به آنان عنایت فرموده کفران ورزیده اند. پول پرستان گاهی هم به خرافه ی دیگری متوسل می شوند تا فقر فردی و اجتماعی را توجیه نمایند؛ می گویند باید حتماً فقرائی باشند تا قوانین خمس و زکوه درباره ی آنان اجرا شود! این استدلالها براستی شگفت آور است؛ درست به آن می ماند که کسی بگوید قانون جهاد برای امضاء و تأیید کفر کافران تشریح شده است و طب با میکروب و دانش با جهل ملازمه دارد! اگر اسلام به تحصیل دانش توصیه کرده و برای آموزش طب تأکید فرموده است بدان جهت است که اسلام وجود جهل و میکرب را می پسندد و تأیید می کند!! شگفتا که حماقت کار برخی را به کجا می کشاند؟! و براستی اگر بشر توجیه گر شود می تواند همه چیز را توجیه کند و بگفته ی یکی از بزرگان «اگر خدا نباشد همه چیز قابل توجیه است»!

قانون زکات امضاء فقر نیست بلکه کاشف از فقر است. حاکی از

ص: ۱۷۴

۱- (۱). سوره ی نحل آیه ۷۳.

این است که زندگی بشر از مجرای طبیعی منحرف شده است.

قانون جهاد امضاء کفر نیست کاشف از کفر است بیانگر انحراف جامعه از مجرای فطرت است.

ویژگیهای مالکیت فردی

گفتیم که اسلام و همه ی ادیان مالکیت فردی را امضاء کرده اند و مالکیت فردی از ضروریات و بدیهیات ادیان است و هیچ قابل توجیه و تأویل نیست. و چون قانون الهی است بنابراین صددرصد به نفع جامعه است و به عبارت دیگر قانون مالکیت فردی از طرف خداوند که به مصالح و مفاسد جهان و خلقت انسان و عواقب امور داناست و جز رفاه و صلاح برای فرد و جامعه نمی خواهد وضع نشده است. پس به اجمالی می دانیم که مالکیت فردی به نفع فرد و جامعه و دارای مصلحت مهمی است، در عین حال می توان به تفصیل هم منافع و مصالحی برای آن ذکر کرد:

۱- مالکیت فردی با فطرت و سرشت بشر مطابقت کامل دارد. انسان بخوبی درک می کند آنچه با کار و زحمت خود بدست آورده متعلق به خود اوست نه دیگری. و اگر به زور از او بگیرند آن را تجاوز و تعدی می داند و با وجدان و فطرت خود رنج آن را درک می کند حتی اگر از کودکی آنچه را در تملک دارد بگیرند به دفاع برمی خیزد و اگر نتواند دفاع کند ناراحت می شود و رنج می برد. مالکیت فردی حتی در حیوانات نیز دیده می شود، حیوان چیزی را که بدست آورده متعلق به خود می داند و اگر از او گرفته شود حالت دفاع بخود می گیرد بجهت همین فطری و غریزی بودن مالکیت فردی است که الغاء آن به یک دیکتاتوری استالینی نیازمند است. استالین با کشتن میلیونها نفر و با استفاده از زندانهای هولناک و زجر و شکنجه ها و تبعیدهای غیرانسانی

ص: ۱۷۵

و اردوگاههای کار اجباری می خواست الغاء مالکیت را عملی سازد ولی دیدیم که کارگردانان نتوانستند ادامه دهند و ناچار با کمال شرمندگی مالکیت فردی را بطور متوسط پذیرفتند چنانکه تفاوت دستمزدها را نیز ناچار قبول کردند! آری، قانونی می تواند پیاده شود که با فطرت مخالف نباشد و قوانینی که مابین با فطرت انسانی است دوام نخواهند آورد و بهمین جهت کمونیستها باید مطمئن باشند که کاری از پیش نمیرند.

۲- چنانکه در مباحث گذشته گفتیم اقتصاد اسلام بر پایه آزادی و حریت صحیح بناشده و پذیرش حریت اقتصادی در واقع احترام به شخصیت انسان است. اگر آزادی اقتصادی از انسان گرفته شود و در کسب و کار و مصرف و توزیع آزاد نباشد و بهره ی کارش بخودش تعلق نداشته باشد نه فقط به شخصیت و آزادی او ضربه زده اند بلکه او را حیوانی فرض کرده اند که باید بقدر قدرت کار کند و بمیزان حاجت مصرف نماید! گذشته از آنکه الغاء مالکیت و آزادی اقتصادی با فطرت و خلقت انسان منافات دارد اصلاً سزاوار مقام انسانی انسان نیست که با او همچون یک حیوان برابر رفتار شود.

براستی افراط مکتب سرمایه داری غربی و تفریط مکتب سوسیالیسم شرقی شگفت آور است، در غرب مالکیت فردی برای گربه ها و سگها پذیرفته شده و گاهی می شود که گربه یا سگی میلیونر و میلیاردی می شود و در کشورهای کمونیستی انسان را حیوانی می پندارند که باید بقدر قدرت کار و بمقدار حاجت مصرف کند!!

۳- شکی نیست که کار نیروی مترکم کارگر است، و همچنانکه دست و پا و سایر اعضای کارگر متعلق به اوست، کار و بهره ی آن نیز بخودش تعلق دارد؛ و سلب مالکیت فردی همچون سلب برخی از اعضاء بدن محسوب می شود عجیب است که سوسیالیستها به این موضوع

اعتراف دارند و بر همین مبنا برای صاحبان کارخانجات حقی قائل نیستند و می گویند همه ی تولیدات مربوط به کارگر است نه کارفرما زیرا تولید اثر کار کارگر است.

اگر چنین است - که هست - یعنی تولید بمنزله ی عضو کارگر است پس باید متعلق بخودش باشد و الغاء مالکیت و شعار «مصرف بمقدار حاجت» تجاوز و ستم به کارگر است... (در آینده بخواست خدا پیرامون حق کارفرما توضیح خواهیم داد).

۴- قبلاً گفتیم که مکتب کمونیسم بمعنای واقعی می تواند عملی شود که همه غرائز انسان را نابود سازیم حتی غریزه ی حب به مال را. همچنانکه در زندگی برخی حیوانات مثل موریانه دیده می شود، و این کار اولاً محال است و ثانیاً بگفته ی مترلینگ اگر جمعی شود یک زندگی جهنمی خواهد بود و این کار یعنی تبدیل انسان به حیواناتی نظیر موریانه مسلماً بسیار احمقانه است. و از نظر اسلام هم شرکت در ربوبیت تکوینی محسوب می شود چنانکه وضع قانونی از غیر خدا شرک در ربوبیت تشریحی خداوند است.

۵- پیشتر هم گفتیم که الغاء مالکیت موجب رکود ذوقها، استعدادها، فعالیتها و... می شود و شواهد عینی و تجربه ها نیز این موضوع را تأیید می کند و ما برخی از اثرات و شواهد در جوامع کمونیستی را قبلاً متذکر شدیم.

در فرانسه قانونی به نام «قانون الغاء ارث» وضع شد و یکسال نکشید که رکود اقتصادی ناشی از آن مشاهده شد و مجبور شدند آن قانون را لغو نمایند.

بنابر همه ی آنچه ذکر کردیم این نتیجه روشن می شود که تکوین و تشریح یعنی فطرت و دین مالکیت فردی را تأیید می کند و

الغاء مالکیت فردی نه فقط جنگ با ادیان است که جنگ و ستیز با فطرت نیز محسوب می شود و قطعاً جنگ با فطرت دوام نخواهد داشت «فطره الله التي فطر الناس عليها لتبدیل لخلق الله» (فطرت الهی که خدا مردم را بر آن سرشته است و آفرینش خدا مبدل نمی شود).

حدود و قیود مالکیت فردی

قابل دقت و تذکر است که اسلام گرچه مالکیت فردی را امضاء کرده ولی حدود و قیودی بر آن قرار داده که فواید مالکیت فردی باقی می ماند و مفسد آن بکلی از بین می رود.

به عبارت دیگر مالکیت خصوصی در اسلام برگشت به مالکیت عمومی دارد زیرا اسلام به مالک اجازه نمی دهد که مال را در امور غیرمشروع و غیرمعقول صرف و اسراف و تبذیر و اتراف نماید- و نیز او را نایب و وکیل خداوند در اموال می داند و موکل و منوب عنه (خدا) به رفع فقر فردی و اجتماعی فرمان داده است و اگر تخطی کند و مال را در امور غیرمعقول و غیرمشروع صرف نماید و یا با داشتن امکان از رفع نیاز اجتماع خودداری کند چنانکه در مباحث گذشته گفتیم مسئولیت شدیدی دارد. بنابراین اقتصاد اسلام هم با فطرت مطابق است و هم شخصیت و آزادی و کرامت انسان را محفوظ می دارد هم مفسد مالکیت فردی را به کلی از بین می برد- و اینک توضیح این مطلب: اقتصاد اسلامی دارای حدود و قیودی است که اگر در جامعه پیاده شود، همگان در رفاه و آسایش خواهند بود و کینه ها و دشمنی ها و عقده های ناشی از اقتصاد و مفسد نظیر شکاف طبقاتی و تمرکز ثروت همه و همه از میان خواهد رفت.

۱- حدود و قیود زیربنائی: حدود و قیود اقتصادی اسلامی برخی غیرمستقیم است یعنی اقتصاد اسلام بر آنها بنا شده و عبارت دیگر

اقتصادی در چارچوب قانون است، و به تعبیر علمی اقتصاد اسلام «متقید» به آن حدود و قیود است نه «مقید» یعنی دایره‌ی اقتصاد اسلام با آن قیود تنگ می‌شود و در مباحث گذشته آن قیود و حدود را بعنوان زیربنا و پایه‌های اصیل اقتصاد اسلام نام بردیم و اینک به برخی اشاره می‌کنیم.

الف - قانون مواسات و قانون محبت ووداد - بدیهی است اگر این دو قانون در جامعه‌ای پیاده شود ظلم و تعدی اقتصادی، کمک، خیرخواهی، رفع فقر فردی و اجتماعی خواهد داد.

ب - اسلام تهذیب نفس و ایمان به مبدأ و معاد و خصوصاً ایمان عاطفی یعنی ایمان ناشی از اعمال شایسته را لازم دانسته و ضرورتاً اقتصاد در جامعه‌ای که مهذب و مؤمن به مبدأ و معاد است از بسیاری جهات سالم و بی‌مفسده خواهد بود. تمرکز ثروت در جامعه‌ای ممکن است که بخل و قساوت و حب به تراکم مال در افراد آن جامعه باشد.

فقر با ثروت در جامعه‌ای شکاف طبقاتی بوجود می‌آورد که آن جامعه مهذب باشد.

بیکاری، فقر عمومی، شکاف طبقاتی، ظلم کارفرما به کارگر، پایمال کردن حقوق دیگران و... در جامعه‌ای مقصود است که دنیا را هدف بدانند نه وسیله و در جامعه‌ای مهذب و مؤمن به مبدأ و معاد اقتصاد سالم و بدون نقص خواهد بود.

ج - اسلام حریت و شخصیت انسان را امضاء کرده است، و آزادی و کرامت بمعنای واقعی برای او قائل است، و ذلت و خواری و خاکساری و اسیربندگان بودن را حرام بلکه شرک می‌داند و ناچار اقتصادی که در میان مردمی آزاده و با کرامت پیاده شود نمی‌تواند مفسده خیز باشد. در چنین جامعه‌ای، تمرکز ثروت، ظلم بیکدیگر،

پایمال

ص: ۱۷۹

کردن حقوق دیگران، شکاف طبقاتی، همه و همه شرک محسوب می شود و منافی با مقام انسانیت افراد است.

د- اسلام کار را اساس اقتصاد معرفی می کند و در عین حال به مسلمانان تفهیم کرده که مالک حقیقی خداست و انسان در خود چیزی ندارد، قدرت و توانائی کار، ثروت و هرچه در جهان است، زمین و آسمان و آنچه در زمین و آسمان است و خود انسان و هرچه مربوط به اوست همه از خداست علت همه ی آنها خداست و پدیدآورنده ی همه ی آنها خداست و آنچه هم که در دست انسان است به نیابت و وکالت از جانب خداست، و خدا خود تعیین مصرف کرده است - وضع قانون - و جز او کسی حق تعیین مصرف ندارد.

جامعه ای که چنین اعتقادی دارد از قوانین اقتصادی تخطی نمی کند و پول دوستی و خودگرایی و عیاشی و اسراف و تبذیر و غفلت از دیگران جای خود را به انفاق و ایثار و میانه روی در معیشت و مواسات و برادری بلکه برابری می دهد- و اقتصاد در چنین جامعه ای در چارچوب قوانین و متقید به قوانین خواهد بود.

۲- کنترل های اقتصادی و قیود روبنائی: نوع دیگر قیود و حدود در اقتصاد اسلامی، حدود قیودی است که بطور مستقیم اعمال می شود و بعبارت دیگر اسلام اقتصاد خود را به آنها مقید کرده است، این حدود و قیود خود دو قسم است: یک قسم که جنبه های نفی دارد و شارع مقدس از آنها نهی کرده است این قسم را در فقه اسلامی «مکاسب محرمه» نامیده اند و فقهاء کتابی از فقه را به آن اختصاص داده اند و مؤلف وسائل الشیعه قریب به پانصد روایت در اول جلد ۱۲ در مورد آن ذکر کرده است.

این قیود و حدود بیشتر از پنجاه موضوع است و شاید بتوان همه ی آنها را زیر سه عنوان خلاصه کرد:

الف - هر کسب و کار اقتصادی که موجب ظلم و تجاوز و تعدی به دیگران باشد مثل غضب، ربا، رشوه خواری، کم فروشی، گرانفروشی، غش و تقلب در معامله، احتکار هر چیزی که مردم به آن نیازمند باشند حتی اگر زمین باشد، فروش اسلحه به دشمن، اشاعه جنگ با سعایت و تبلیغات سوء، قضاوت به غیر حق و شهادت ناحق، دخالت در دستگاه ظلم و جور و نظایر این امور که تجاوز به حقوق دیگران است.

ب - هر کار اقتصادی که برای فرد یا جامعه زیان بخش است ولو آنکه ظلم و تجاوز نباشد، مثل اشاعه ی فحشا و از قبیل تشکیل مجالس لهو و لعب و غنا و رقص و دعوت به آن مجالس و فروش بلیط آن و ساختن فیلمهای شهوت انگیز و نمایش آن و نظایر این امور، قمار و دادوستد آلات قمار و ساختن آلات قمار و تشکیل مجالس قمار، خرید و فروش مسکرات و ساختن آن و حمل و نقل آن و تشکیل مجالس آن، تهیه ی مواد مخدر و خرید و فروش آن و بالاخره هر چه برای فرد و اجتماع مضر است که اسلام هر نوع فعالیت اقتصادی در این امور را نهی کرده است.

ج - هر کار اقتصادی در اموری که عاقلانه نباشد و به عبارت فقهی «کار اقتصادی در اموری که منفعت عقلانی نداشته باشد» حتی اگر ظلم و تجاوز محسوب نشود و مضر برای جامعه هم نباشد دادوستد و حمل و نقل و ساختن آن از نظر اسلام ممنوع و نهی شده است مثل دادوستد وسائل شعبده و اشتغال به شعبده بازی و یا وسائل فالهای خرافی و فالگیری و این گونه امور.

در قرآن کریم همه ی انواع سه گانه ی «مکاسب محرمه» که ذکر شد نهی شده است.

«یا ایهاالذین آمنوا لاتأکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا

تکون تجاره عن تراض منکم» (۱) ای مؤمنان، اموالتان را میان خود به باطل نخورید دادوستد شما دادوستد باطل نباشد- جز آنکه بصورت تجارت و یا رضایت طرفین باشد- دادوستد شما نزد عقلاً صحیح و مانند تجارت باشد-).

اسلام با قاطعیت راه استثمار فرد از فرد و درآمدهای کلان بدون کار و زحمت را با ممنوعیت این عناوین سه گانه بسته است. اسلام، نهی از این مکاسب محرمه جلوی عیاشی ها، اسراف و تبذیرها را گرفته است و اتفاقاً قسمت عمده ی استثمار فرد از فرد، تمرکز ثروت، فقر فردی و اجتماعی و تنبلی و به هدر دادن وقت و عمر به همین اموری که در عناوین سه گانه یاد کردیم مربوط می شود و اقتصاد اسلام از آن ها بر کنار است.

مالیات و معاونتهای اقتصادی

قسم دیگر از حدود و قیود اقتصاد اسلام آنهایی است که جنبه ی مثبت دارد، و اسلام با اعمال آنها جلو تمرکز ثروت و فقر فردی و اجتماعی را می گیرد، و اینک به برخی از آنها اشاره می کنیم.

الف - واجبات مالی از واجبات مالی در اسلام خمس و زکات است که بطور اشتراک در اموال وضع شده و حاکم اسلامی می تواند جبراً از افراد وصول نماید یعنی حکومت اسلامی در اموال افراد شریک است. مقصود از خمس مالیات بر درآمد است: «واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسہ...» (۲) (بدانید آنچه استفاده برید پنج یک آن مال خداست).

و منظور از زکات مالیات بر تولید است: «خذ من اموالهم صدقه» (۳) (زکات مال آنان را بگیر) اینکه خمس و زکات به چه چیزهایی تعلق می گیرد فعلاً از بحث ما بیرون است، اجمالاً می دانیم

ص: ۱۸۲

۱- (۱). سوره ی نساء آیه ۲۹.

۲- (۲). سوره ی انفال آیه ۲۹.

۳- (۳). سوره ی توبه آیه ۱۰۳.

که روایات اسلامی می فرماید اگر خمس و زکات پرداخت شود فقر در جامعه نخواهد بود، و ما یکی از این روایات را ذکر می کنیم: زاره و محمد بن مسلم که هر دو از فقهاء اسلامند از ششمین پیشوا و امام حضرت صادق علیه السلام نقل می کنند که فرمود: «ان الله فرض للفقراء في مال الاغنياء ما يسعهم ولو علم ان ذلك لا يسعهم لزادهم، انهم لم ياتوا من قبل فریضه الله عزوجل ولكن اوتوا من منع من منعهم لامما فرض الله لهم ولو ان الناس ادوا حقوقهم لكانوا عايشين بخير» (۱) خداوند در اموال بی نیازان برای نیازمندان بقدر کفایت معین کرده است و اگر مقدار معین شده کافی نبود خداوند بیش از آن مقدار تعیین می کرد، رنج فقرا از ناحیه قانون الهی نیست بلکه از ناحیه ی کسانی که حق آنان را نمی پردازند رنج می برند، اگر مردم حق آنان را می پرداختند حتماً آنان در رفاه و آسایش بودند) اسلام از کسانی که مسلمان نیستند و در پناه اسلام زندگی می کنند نیز مالیاتی به نام «جزیه» که مالیاتی سرانه است می گیرد و مقدار آن بدست حکومت اسلامی است، اقلیتهای مذهبی چون از مزایای اسلام برخوردارند و از آنان خمس و زکات گرفته نمی شود باید مالیات پردازند و این مالیات اگرچه در اموال آنان بطور شرکت نیست ولی حکومت اسلامی حق دارد که آن را ولو جبراً بگیرد، و از همین قبیل است آنچه در فقه به نام «خراج» ذکر شده است و آن مالیات مخصوصی است که بر زمینهایی که اسلام توسط جنگ بر آنها مسلط شده تعلق می گیرد و تعیین میزان آن بدست حاکم اسلامی است، و اگر بواسطه ی جنگ نباشد در فقه به آن «فیئی» می گویند و اختیار آن با حاکم اسلام است. انشاءالله در فصل مالکیت دولت بحث اینها و بحث اموال دولتی که در فقه «انفال» نامیده شده خواهد آمد.

ب- مستحبات مالی: اسلام قوانین دیگری نیز دارد که برای رفع فقر

ص: ۱۸۳

۱- (۱). وسائل جلد ۶ روایت ۲ از باب ۱ از ابواب چیزی که زکات در آن واجب است.

بسیار سودمند است و جلوی تمرکز ثروت را هم می گیرد، این قوانین مالی بسیارند و ما به برخی اشاره می کنیم.

یک قسم از این قوانین در فقه جزو مستحبات ذکر شده اند یعنی الزام آور نیستند ولی به آنها ترغیب و تشویق شده و خداوند متعال در این جهان و جهان باقی که این جهان مقدمه و وسیله ی آنست به کسانی که به مستحبات اسلامی عمل کنند پاداش نیکو عنایت می فرماید.

کسی گمان نکند این قوانین ضامن اجرا ندارد، زیرا ضامن اجراء آنها از درون انسان یعنی از ایمان به مبدأ و معاد سرچشمه می گیرد و این بهترین ضامن اجراء برای قوانین، و شاهد زنده ی آن اعمال مسلمانان و کوشش آنان در انجام این مستحبات است. بعنوان مثال می توان وقف را ذکر کرد اسلام برای ایجاد تأسیسات عمومی و نیز برای اداره و دوام آنها قانونی به نام «وقف» دارد و فقها نیز در مورد آن کتابی به نام کتاب وقف دارند، این قانون ضامن اجرائی جز ایمان به مبدأ و معاد ندارد و در عین حال می بینیم که در همین ایران تأسیسات عمومی وقفی نظیر مدرسه ها، مسجدها، حمامها، پلها، جاده ها و... بسیار است و نیز زمینها و خانه ها و مغازه های موقوفه برای اداره و ابقاء آن تأسیسات بیشتر است و شاید بتوان گفت که یک صدم از زمینهای ایران مشمول قانون وقف می باشد و اگر بدرستی عمل و مصرف شود بسیاری از نیازهای فردی و اجتماعی رفع خواهد شد و این گونه قوانین مالی که به اقتصاد اسلام مربوط می شود و ضامن اجراء آن ایمان افراد است کم نیستند و برخی از آن ها بشرح ذیل است:

الف - قرض الحسنه:

اسلام بشدت با رباخواری مخالف است، تا آنجا که رباخواری را

ص: ۱۸۴

جنگ با خدا و پیامبر می داند: «فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله ورسوله» (۱) (پس اگر فرمان خدا را انجام نمی دهید - رباخواری را ترک نمی کنید بدانید که خدا و پیامبرانش با شما در جنگند).

اسلام ربا را موجب تمرکز ثروت و برای جامعه زیان بخش می داند، ربا همچون موربانه. اقتصاد جامعه را از درون بویرانی و نابودی می کشاند - (امیدواریم در این بحثها در جزوه ای جداگانه ربا را مشروح تر بررسی کنیم) انشاءالله اسلام به جای رباخواری قانون قرض الحسنه یعنی وام بدون بهره را وضع کرده است، و برای تعاون و کمک پیشنهاد می کند که اگر وام گیرنده نتوانست در رأس موعد بدهی خود را بپردازد به او مهلت دهند تا هنگامیکه قادر بر پرداخت شود و حتی بسیار شایسته می داند که اگر وام گیرنده در سختی است او را از پرداخت بکلی معاف دارند: «وان كان ذوعسره فنظرة الى ميسره وان تصدقوا خير لكم ان كنتم تعلمون» (۲) (اگر وام گیرنده در تنگدستی است و نمی تواند بدهی خود را بپردازد پس وام دهنده باید تا هنگام توانایی او بر پرداخت صبر کند، در صورتیکه گذشت کنید برای شما بهتر است).

اگر بدانید - زیرا برای آخرت شما ذخیره می شود -).

اسلام بر «قرض الحسنه» بسیار تأکید و سفارش می کند، در آیات بسیاری (۲۴۵ بقره - ۱۱ و ۱۸ حدید ۲۰ مزمل - ۱۲ مائده - ۱۷ تغابن) آن را اولاً قرض دادن به خدا محسوب می دارد ثانیاً وعده ی پاداش چند برابر می دهد ثالثاً وام دهنده را «مصدق» یعنی کسی که بسیار صدقه می دهد می نماید. امام صادق علیه السلام فرموده اند قرض هجده برابر صدقه است.

رباعاً: موجب آمرزش خطاها و گناهان می شمارد. خامساً: خدای متعال از کسی که قرض الحسنه می دهد تشکر کرده است.

ص: ۱۸۵

۱- (۱). سوره ی بقره آیه ی ۲۷۹.

۲- (۲). سوره ی بقره آیه ی ۲۸۰.

شاید بیش از هزار آیه در قرآن کریم باشد که به صرف اموال برای رفع فقر فردی و فقر اجتماعی توصیه می فرماید و روش شخص پیامبر(صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار(علیهم السلام) نیز همین بوده و بویژه شبها مخفیانه به نیازمندان رسیدگی می کردند تعلیمات قرآن کریم اولاً چنان است که صفت انفاق در مسلمانان پا برجا باشد و بکوشند «ملکه ی انفاق» پیدا کنند تا همه ی مسلمانان مانند پیامبر(صلی الله علیه و آله) و ائمه(علیهم السلام) از رسیدگی به مستمندان و رفع نیازهای آنان فعال باشند و اهمال نکنند.

«الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرّاً و علانیه فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون» (۱) (آنانکه شب و روز و پنهان و آشکار اموال خود را انفاق می کنند پاداششان نزد خداست و (آرامش و اطمینانی میابند که) بیم و اندوهی نخواهند داشت.

و ثانیاً زیاده بر مقدار کفایت را انفاق نمایند، یعنی هر مسلمان هرچه سود اضافی دارد انفاق نماید و هیچ ذخیره نسازد «ویستلونک ماذا ینفقون قل العفو» (۲) (از تو می پرسند که چه مقدار انفاق نمایند بگو زائد بر کفاف و مخارج خود را).

آری بجهت همین تعلیم و تشویقهاست که در تاریخ پرافتخار اسلام و حتی هم اکنون نیز بسیاری بوده و هستند که دیگران را بر خود مقدم می دارند.

ج- تزویج:

قرآن کریم به تزویج پسران و دختران و زنان بی شوهر و مردان بی زن تشویق و ترغیب فرموده است «وانکحوا الایامی و الصالحین من عبادکم و امائکم ان یکونوا فقراء یفنیهم الله من فضله» (زنان بی شوهر و مردان بی زن را تزویج کنید و همچنین غلامان و کنیزانی که شایسته ی ازدواجند تزویج نمائید و اگر فقرا باشند- نگران

۱- (۱). سوره ی بقره آیه ی ۲۷۶.

۲- (۲). سوره ی بقره آیه ی ۲۱۹.

نباشید- خداوند آنان را بی نیاز می فرماید).

د- وصیت:

اسلام به وصیت قبل از مرگ سفارش کرده است بویژه برای پدر و مادر! و خویشاوندان و شایسته است که انسان قبل از مرگ در فکر تأمین آتیه ی پدر و مادر باشد و نیز بهره ای برای خویشانی که ارث نمی برند در نظر بگیرد: «کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیراً الوصیه للوالدین والاقربین» (هریک از شما اگر بهنگام مرگ مالی از خود باقی می گذارد وصیت نماید برای پدر و مادر و خویشان) وصیت در اسلام پسندیده است ما مخصوصاً برای تأمین آتیه پدر و مادر و برای خویشانی که ارث نمی برند و نیز برای افرادی که از ارث محروم مانده اند مثل نوه هایی که بجهت فوت پدر یا مادرشان از ارث جد و جده محروم شده اند، لازم است جد و جده به یاد آنها باشند و برایشان بهره ای در نظر گیرند.

ه- ماعون:

منظور «از ماعون» آن است که باید حوائج ضروری دیگران را تأمین کرد، و چنانکه قبلاً هم گفتیم سوره ی ماعون بخوبی دلالت دارد بر اینکه اگر کسی دیگران را از حوائج ضروری محروم کرد مسلمان نیست. آنچه ذکر شد از قوانین مالی اسلام است و ممکن است از ترغیب و تهدیدهایی که در برخی از این قوانین دیده می شود وجوب بعضی از آنها استفاده شود و بهر صورت اقتصاد اسلام محدود و مقید به آنهاست.

واجبات اقتصادی

دسته ای دیگر از قوانین است که جزو واجبات اسلام بشمار می رود و از حدود و قیود اقتصاد اسلام و مالکیت فردی، و به برخی از آنها

ص: ۱۸۷

اگر ضرورت مالی برای فرد یا اجتماع پیش آید بر افرادی که قدرت مالی دارند واجب است برای رفع آن اقدام نمایند، آیه ی کنز و آیه ی ماعون و بسیاری از آیات دیگر بر این قانون دلالت دارد: بنابراین تا ضرورتی برای فرد و اجتماع پیش نیامده انفاق برای رفاه فرد و اجتماع مستحب است ولی اگر ضرورت فردی یا اجتماعی پیش آید بر کسی که قدرت مالی دارد انفاق واجب می شود «والذین یکنزون الذهب و الفضه و لاینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم» (کسانی را که گنجینه های طلا و نقره فراهم می سازند- جمع ثروت می کنند- و در راه خدا انفاق نمی کنند به عذابی پردرد بشارت ده).

بهمین جهت حاکم شرع هم می تواند جبراً از او بگیرد و انشاءالله بعداً از آن سخن خواهیم گفت عبارت دیگر آیه ی کنز و آیه ی ماعون و بسیاری از آیات دیگر ارشادی و در وجوب و استحباب تابع حکم عقلند جائیکه عقل انفاق را واجب بداند آیه ی شریفه نیز دلالت بر وجوب دارد مثل وقتی که امور ضروری و فهم پیش آید مانند جهاد، خطر برای کیان اسلام و مسلمین، فقر عمومی مثل قحطی فقر فردی مثل اختلال در معیشت و گرسنگی فرد یا خانواده، احتیاج شدید فرد یا جمعیت و نظایر این امور که فقهاء بزرگوار این موارد را موضوعات ثانوی و احکام ثانوی نام نهاده اند و جائیکه عقل انفاق را مستحب بداند آیه ی شریفه نیز تابع اوست مثل آنجا که احتیاج فرد یا اجتماع در حد ضرورت و خطر نباشد.

بنابراین اگر دیده می شود که انفاق گاه در حقوق مالی دولت شمرده می شود نظیر خمس و زکات و گاه از مستحبات است مثل انفاق همه ی اموال زائد بر کفاف. و گاهی هم جزو حقوق واجب مالی اسلام محسوب می شود بجهت همین است که این آیات و روایات. احکام

ارشادیند و با این بیان چیزی خلاف ضرورت و اجتماع مسلمین هم نگفته ایم، زیرا این موضوع در فقه مسلم و در سیره ی مسلمین قطعی و بدیهی است که جز خمس و زکات چیز دیگری در مال واجب نیست مگر آنکه عنوان ثانوی پیش آید، و باز از نظر متون اسلامی و فقه این موضوع قطعی و مسلم است که گاهی به جهت عنوان ثانوی نه تنها جمع کردن مال حرام است بلکه لازم است همه ی مال را بجهت آن عنوان انفاق نماید. محقق بزرگوار مؤلف «مصباح الفقه» که از فقهای بزرگ است در اول کتاب زکات می فرماید «ابتداءً» در مال چیزی جز خمس و زکات واجب نیست، مگر جهتی پیش آید مثل صله ی رحم و کمک به مضطر» و در این مسأله هیچ کسی بر خلاف این چیزی نگفته است.

استاد معظم ما علامه طباطبائی نیز در تفسیرالمیزان در مورد آیه ی کتر فرموده اند «از آیه شریفه استفاده می شود که اگر امری مهم و ضروری باشد انفاق واجب و لازم است مثل جهادی که احتیاج مالی داشته باشد و حفظ جان کسی و نظایر این دو، اما انفاقات برای توسعه ی رفاه فرد یا اجتماع گرچه انفاق فی سبیل الله است ولی متون اسلامی آن را واجب نمی دانند»

ب- قانون کفایت و کفالت خویشان نزدیک

در اسلام زن واجب النفقه شوهر است حتی اگر بی نیاز و ثروتمند باشد و نیز پدر و مادر و فرزندان در صورتیکه نتوانند خود را اداره کنند واجب النفقه اند و باید مخارج آنان را تأمین کرد در مباحث گذشته اشاره کردیم حیواناتی هم که در اختیار کسی باشند واجب النفقه او محسوب می شوند.

جز این چهار مورد، خویشان و وابستگان دیگر گرچه واجب النفقه نیستند ولی چنانکه از مؤلف مصباح الفقه نقل کردیم اگر اداره

نکردن ترک رحم باشد حرام و بعبارت دیگر صله ی رحم واجب است.

ج- قانون زکات فطره و قانون کفارات و نذورات

این قوانین بحث مفصلی و در فقه دارد و از جمله حدود و قیود مالکیت فردی و اقتصاد اسلامی است.

د- قانون ارث

اسلام برای پرورش ذوقها و استعدادها و فعالیتها قانون ارث دارد.

یعنی مال شخصی را پس از مرگ او متعلق به وابستگان او می داند و باید بین آن وابستگان تقسیم شود، و چون افراد از نظر اقتصادی و مخارج زندگی متفاوتند اسلام مراعات این موضوع را کرده است. مثلاً مرد معمولاً مخارج و هزینه ی زندگیش بیش از زن است و زن معمولاً در نفقه ی دیگری است و هزینه ی کمتری دارد لذا اسلام سهم مرد را از ارثیه او برابر سهم زن قرار داده است.

قانون ارث دو فایده ی اقتصادی مهم را در بردارد:

۱- ذوقها، استعدادها، علاقه ی به فعالیت و ... سرکوب نمی شود، زیرا چنانچه قبلاً هم گفتیم اگر انسان بداند پس از مرگ اموال او متعلق به دیگران است و به فرزندان و بستگان خودش نمی رسد تمایل و مشوق درونی او به کار و فعالیت لطمه می خورد.

۲- با تمرکز ثروت مبارزه شده است زیرا اموالی که در دست یکی نفر بود بلافاصله پس از مرگ او بین افراد متعددی تقسیم می شود.

تاکنون به این نتیجه رسیدیم:

الف) اسلام مالکیت فردی را امضاء کرده است ولی حدود و

ص: ۱۹۰

قیودی برای آن قرار داده که موجب شکاف طبقاتی و تمرکز ثروت نشود.

ب) برخی از قیود همان مالیات اسلامی است که خمس و زکات نام دارد و خدای متعال که اختیار همه چیز با اوست مالیات اسلام را بطور شرکت در اموال وضع نموده است.

ج) برخی دیگر از قیود و حدود. قوانین مالی است که جزو مستحبات اسلامی است و ضامن اجراء آن ایمان مسلمانان به مبدأ و معاد است.

د) دسته ای دیگر از قیود. قوانین مالی است که از واجبات اسلام محسوب می شود و ضامن اجراء آنها علاوه بر نیروی درونی ایمان، نظارت ملی و حاکم اسلامی است، و درباره ی این دو بعداً سخن خواهیم گفت.

قوانین معاملاتی

قسمت پنجم از قیود و حدود اقتصاد و اسلام و مالکیت فردی، قوانین معاملاتی اسلام است. بحث این قوانین بسیار مفصل و در فقه شیعه برای هر یک از این قوانین کتابهای بسیار تألیف شده است.

ما در این نوشتار به بعضی از این قوانین اشاره می کنیم و انشاء الله برخی دیگر را در مباحث آینده بررسی خواهیم کرد.

آنچه در این جا با بحث ما مناسبت دارد و نباید از آن گذشت قانون مضاربه و مزارعه و مساقات و اجاره است، این قوانین از مشکلات مسائل فقه است و در فقه برای هر کدام کتابی جداگانه نوشته شده و ما در این جا فقط جنبه ی اقتصادی آنها را به طور بسیار فشرده بررسی می کنیم.

چند اصل موضوعی

چند چیز در این بحث کاملاً دخیل است و باید بصورت اصل

موضوعی از نظر باشد تا قوانین بر آنها مترتب شود:

الف) الغاء مالکیت فردی از نظر اقتصاد غلط است و اسلام مالکیت فردی را که اقتصاد سالم اقتضاء آنرا دارد پذیرفته است.

ب) قوانین اجاره و مضاربه و مزارعه و مساقات جائی پیاده می شود که ضرورت اقتصادی در بین نباشد تا واجب باشد اموال در رفع آن ضرورت صرف گردد، زیرا می دانیم اگر ضرورتی در میان باشد آیات و جوب انفاق به تبعیت عقل حکم می کند که در رفع آن ضرورت اقدام نمایند.

ج) بیکاری از نظر اسلام بسیار ناپسند است و بر کسی که قدرت کار دارد لازم است کار کند و حق برداشت از بیت المال را ندارد - حتی اسلام کسی را که قدرت کار دارد غنی و بی نیاز می داند و در فقه مسلم است کسی که قادر بکار باشد حقی بر مسلمین و در بیت المال ندارد و چون کسی است که ثروت بالفعل داشته باشد.

د) چون استعداد و ذوق و هوش و فعالیت در افراد یکسان نیست ناگزیر سود و بهره نیر یکسان نخواهد بود و بهره کار کسانی که بیشتر واجد این خصلت ها باشند از هزینه ی زندگیشان افزونتر خواهد بود و از همین جا ثروت مشروع پیدا می شود.

ه) ثروتی که از کار پیدا شود مربوط و متعلق به کارگر است زیرا همانکار متراکم و تجسم انرژیهای متراکم شده کارگر است و چنانکه قبلاً هم گفتیم ثروت همچون جزئی از وجود انسان و همچون دست و پای اوست. بنابراین اولاً ثروت باید متعل به عامل آن باشد نه دیگری پس الغاء مالکیت غلط است و به آن می ماند که بخواهیم دست و پای انسان را از او بگیریم. ثانیاً اگر آن را در اختیار دیگری بگذاریم تا با آن ثروت کار کند چنان است که هر دو با هم کار می کنند و برگشت این موضوع به مشارکت است و بهمین جهت می گوئیم که عقد

مضاربه و مزارعه و مساقات در واقع عقد مشارکت است و اینک توضیح این کلام.

مضاربه

از جمله قراردادهایی که عقلاء دارند و اسلام نیز آن را پذیرفته است «عقد مضاربه» است مضاربه یعنی اینکه دو نفر با هم تجارت کنند به این ترتیب که کار از یکنفر و سرمایه از دیگری باشد و هر دو در سود آن شریک باشند ولی اگر به سرمایه‌زیانی رسید فقط صاحب سرمایه باید آن را متحمل شود و شریک دیگر که کار را متقبل شده ضامن نیست، زیرا اگر قرار شود که در زیان سرمایه شریکی که کار را متقبل شده ضامن باشد دیگر مضاربه نیست بلکه آنچه صاحب سرمایه پرداخته قرض محسوب می‌شود و صاحب سرمایه در این صورت در سود شریک نخواهد بود و اگر بخواهد سودی بگیرد ربا است بهمین جهت فقهاء بزرگوار بر این موضوع اتفاق نظر دارند که در مضاربه خسارت بعهدده‌ی صاحب مال است و شرط ضمان جایز نیست حتی فرموده اند شرط مخالف مضمون عقد و باطل است.

و از اهل بیت علیهم السلام نیز روایات بسیار نقل شده که فرموده اند: «من ضمن باجر فلیس له الا رأس ماله و لیس له من الربح شیء» (کسی که در مضاربه عامل را ضامن کند در سود حقی ندارد و فقط می‌تواند سرمایه را بگیرد).

بنابراین مضاربه همان شرکت است زیرا در شرکت هر دو کار می‌کنند و در مضاربه هم هر دو - عامل و عمل مجسد - کار می‌کنند. در شرکت هیچیک ضامن دیگری نیست. در مضاربه هم عامل ضامن سرمایه نیست چنانکه سرمایه ضامن عامل نیست.

بنابراین آنکه مضاربه را انکار می‌کنند یا باید مالکیت فردی را

سلب کنند و سرمایه را از صاحب سرمایه بگیرند، و گفتیم که سلب مالکیت فردی به اقتصاد سالم زیان می رساند، و بحث ما هم در مضاربه اسلامی است که از اصول مسلم آن امضاء مالکیت است. و یا باید کنز و تمرکز ثروت را جائز بدانند که این نیز به اقتصاد سالم ضربه ی بزرگی می زند و اسلام آنرا حرام و ممنوع می داند. و یا باید قائل شوند که پول از راههای نادرست دیگری از قبیل رباخواری به جریان بیفتد و یا در عیاشی و اسراف و تبذیر صرف و تلف شود که اینها همه ناپسند است و با قرآن شریف هم منافات دارد.

و یا باید بگویند که سرمایه را به دیگران انفاق کند؛ فرض اینست که ضرورتی در بین نباشد که انفاق واجب گردد و هنگامیکه ضرورتی نباشد الزام و ایجابی هم برای انفاق نخواهد بود.

بنابراین فقط دو راه باقی می ماند:

الف) خودش با سرمایه کار کند. البته اشکالی ندارد که خودش کار کند ولی اگر قدرت بر کار نداشته باشد چه باید بکند، و نیز اگر کس دیگر قدرت کار دارد و سرمایه ندارد چه راهی برای فعالیت بجوید.

ب) مضاربه کند - و این همان راه منحصری است که اسلام انتخاب کرده است بنابراین مضاربه نه تنها رباخواری و استثمار فرد از فرد نیست بلکه مبارزه با بیکاری و تمرکز ثروت هم هست.

مضاربه یکی از راههای جریان خون جامعه - پول - است در جامعه ما و به نوبه ی خود خدمت به اقتصاد محسوب می شود و به همین جهت آنرا از حدود و قیود مالکیت فردی بشمار می آوریم.

مزارعه و مساقات

هر آنچه درباره ی مضاربه گفتیم به اشکالات مشابه در

مزارعه و مساقات نیز در واقع پاسخ داده ایم. مزارعه قراردادی است که عقلاء دارند و اسلام نیز آن را پذیرفته است و آن اینست که دو نفر با هم زراعت کنند به این ترتیب که کار از یک نفر و زمین آباد از دیگری باشد و مشهور میان فقها آنست که بذر را هم باید صاحب زمین بدهد و حتی «علامه حلی» فقیه عالیقدر شیعه در بیشتر کتابهای خود کود را هم بعهدہ ی صاحب زمین می داند. بهر حال این دو شرط و شرایط دیگر در اصل بحث ما دخالتی ندارد، زیرا مزارعه نیز همچون مضاربه یک نوع شرکت است زیرا زمین آباد که عمل متجسد است از یک طرف و عمل تدریجی زارع از طرف دیگر مشارکت می کنند، پس در سود هر دو شریکند و اگر خسارتی به زمین وارد آید از جیب زمین رفته است.

کسی که مزارعه را نمی پذیرد یا باید منکر مالکیت فردی شود و یا بپذیرد که زمین آباد مختل و بدون استفاده بماند و یا بلاعوض و رایگان به دیگری واگذار گردد و یا خود صاحب زمین در آن کار کند.

فرض اول با اصل موضوعی یعنی مالکیت فردی پذیرفته شده در اسلام منافات دارد، فرض دوم با اقتصاد و لزوم تولید منافی است، فرض سوم دلیلی بر الزام ندارد، فرض چهارم با وقتی که صاحب زمین خود قدرت بر کار ندارد سازگار نیست.

بنابراین راهی باقی نمی ماند جز مزارعه که خود یکنوع مبارزه با بیکاری و تقویت اقتصاد است از این بیان وضعیت «عقد مساقات» نیز روشن می شود، مساقات آن است که دو نفر با هم باغ داری کنند و کار از یکنفر و باغ از دیگری باشد و چنانکه در مضاربه و مزارعه گفتیم در مساقات نیز عمل متراکم یک طرف که همان باغ است و عمل تدریجی طرف دیگر که کار باغبان است با هم مشارکت می کنند.

بنابراین مضاربه و مزارعه و مساقات نه مضر به اقتصاد و نه استثمار فرد از فرد و نه خوردن حق و تولید کارگر است، بلکه یکنوع خدمت به

اجازه و انواع آن

اجاره قراردادی است رایج بین عقلاء، و اسلام هم آن را پذیرفته است اجاره یکنوع مبادله و داد و ستد است مثل «بیع» و تفاوت آن با بیع این است که در بیع دو عین مبادله می شود مثلاً پول می دهد و خانه می گیرد ولی در اجاره منفعت با عین مبادله می گردد یعنی مثلاً پول می دهد و در مقابل استفاده از خانه را مالک می شود. بهمین جهت فقهاء در تعریف اجاره آن را «تملیک منفعت» نامیده اند.

اجاره دو قسم است:

الف) اجاره اعیان خارجی مثل اجاره خانه یا اجاره باغ و زمین آباد اجاره و آلات و ادوات مثل اجاره کارخانه و آلات کشاورزی و ...

این قسم اجاره مثل مضاربه و مزارعه و مساقات استفاده از عمل متجسد و متراکم است زیرا مثلاً خانه ای که اجاره شده نتیجه و تولید کار موجر است و بهائی که مستأجر می پردازد در مقابل آن کار است. بنابراین در حقیقت دو عمل متجسد یعنی نتیجه کار و تولید دو نفر (خانه که نتیجه کار و تولید موجر است و پول که نتیجه کار و تولید مستأجر است) با هم مبادله شده پس استماری در کار نیست بلکه تبدیل کار دفعی یکی است به کار دفعی دیگری.

ب) اجاره نفس است، به این معنا که کسی عمل تدریجی معین خود را می فروشد و به ازاء آن بهائی می گیرد مورد این اجاره مقدار معینی از وقت و نیروی انسانی یک فرد است و مستأجر مالک عمل موجر که کارگر است خواهد بود و بالضروره باید تولید متعلق به مستأجر باشد زیرا عمل که بتدریج در خارج واقع می شود در ملک مستأجر است.

مثلاً اگر صاحب کارخانه افرادی را برای تولید استخدام می کند

(عمل تولیدی آنان را اجاره می کند) کار آن افراد متعلق به صاحب کارخانه است و بالضرورة مثل آنست که خود صاحب کارخانه کار کرده باشد. پس تولید متعلق به کسی است که کار را مالک است و همینطور کسی که افرادی را برای زراعت استخدام می کند چون عمل آن افراد به عقد اجاره متعلق به صاحب زمین است مثل آنست که خودش کار را انجام داده باشد یعنی تولدی متعلق بخود او خواهد بود. ولی اگر اجاره ای در کار نباشد و کارگر در کارخانه و یا زمین کار تولیدی انجام داده باشد حتی اگر غاصب هم باشد نتیجه کار و تولیدش متعلق بخود او یعنی متعلق به خود کارگر است زیرا کار و عملی که تولید را بوجود آورده در اجاره دیگری نبوده و بخودش تعلق داشته است پس تولید هم از آن خودش خواهد بود و صاحب کارخانه و زمین فقط حق مطالبه اجرت زمین و کارخانه را دارند - بهمین جهت در فقه قاعده ای وجود دارد و فقهاء نیز طبق آن فتوی داده اند ولی قاعده این است که:

«الزرع للزارع ولو كان غاصباً» (تولید مال زارع است حتی اگر غاصب باشد).

خلاصه ی سخن آنکه تتبع در کتابهای فقه مثل کتاب غصب و اجاره و مضاربه و مساقات و مزارعه و وکالت، و نیز دقت در روایاتی که از ائمه ی گرامی دین علیهم السلام درباره ی این امور رسیده یک قاعده ی کلی را بدست می دهد و آن اینکه تولید متعلق به کسی است که کار به او تعلق داشته باشد. اگر کار کارگر به خودش تعلق داشته باشد تولید نیز متعلق به اوست. و اگر کار خود را به کسی فروخته یا واگذار کرده باشد تولید متعلق به کارگر نخواهد بود و به کسی که کار به او فروخته یا واگذار شده متعلق است. از آنچه گفتیم این موضوع

نیز روشن می شود که اگر کسی را اجاره کنند یا وکالت و یا نیابت دهند فرق میان اجاره و وکالت و نیابت در عمل، یک فرق اعتباری است و در واقع این هر سه به یک چیز برگشت می کنند زیرا اجاره خرید عمل است پس عمل که به تدریج در خارج واقع می شود به خریدار تعلق دارد وکالت تولیت و نیابت در عمل است و کاری را که وکیل انجام می دهد مثل آنست که موکل انجام داده و نیابت، تولیت و نیابت نایب است به جای منوب عنه در اعتبار عقلاء نایب و عمل وکیل به جای منوب عنه و عمل موکل است و شارع نیز این که زمینی را آباد کند یا از مباحات اولیه نظیر استخراج معادن و مرغان هوا و ماهیان دریا و هیزم در بیابان حیازت کند، آن معدن و زمین و مرغ و ماهی و هیزم به کسی تعلق دارد که عمل مال او است و چون در اجاره و وکالت و نیابت عمل تعلق به عامل و کارگر ندارد و مال دیگری است بنابراین تولیدات هم مال دیگری خواهد بود (یعنی تولیدات هم متعلق به مستأجر یا موکل یا منوب عنه است) البته در این مسأله فقهاء بزرگوار اختلاف نظر دارند و برخی مانند محقق در بحث وکالت از کتاب شرایع و علامه در تذکره و قواعد و شیخ طوسی در مبسوط مخالفند و بسیاری از بزرگان فقهاء و از آن جمله مؤلف عروه و مولف وسیله و نیز رهبر عالیقدر انقلاب در حاشیه بر وسیله پذیرفته اند که اجاره برای حیازت جائز است و زمین و آنچه حیازت شده به مستأجر تعلق دارد نه به عامل و کارگر.

جلوگیری از سوء استفاده و نقش حکومت اسلامی

لازم به تذکر است که اولاً سوء استفاده از این قوانین ربطی به اصل قوانین ندارد و هر سوء استفاده ای مسئولیت شرعی دارد. ثانیاً بر

حکومت اسلامی است که جلو سوء استفاده را بگیرد مثلاً کارگری که درآمد و تولید او در کارخانه ای هزار تومان است و او را به صد تومان اجاره نمایند این گونه اجاره ها اجحاف است - پیامبر گرامی اسلام و نیز امیرمؤمنان علی صلی الله علیها بهنگام وفات (یعنی در حساسترین وقت که لازم است به حساسترین موضوعات سفارش نمایند فرموده اند «من ظلم اجیره فعلیه لعنه الله» هر کس به کارگش ستم کند لعنت خدا بر او باد) علاوه بر این یکی از کارهای حسبه که سابقاً درباره ی آن سخت گفتیم نظارت بر نرخهاست و مهمتر از همه اینها حکومت اسلامی اصولاً برای آنست که عدالت اجتماعی را در جامعه و بویژه میان کارگر و کارفرما برقرار کند. بهمین جهت در مباحث گذشته یادآور شدیم که از زیربناها و پایه ای اصلی و مهم اقتصاد اسلام نظارت ملی و حکومت اسلامی است و همه ی قوانین چه اقتصادی و چه غیراقتصادی، بدون نظارت ملی و حکومت ناقص بلکه از نظر قرآن بی اثر است «الیوم اکملت لکم دینکم - و ان لم تفعل فما بلقت رسالته - کنتم خیرامه اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر» اگر به مصلحت اسلام و مسلمین باشد حکومت اسلامی می تواند کارخانه ها ملی اعلام کند، می تواند بهر نحو که ممکن باشد و صلاح بداند جلو تمرکز ثروت را بگیرد حکومت اسلامی باید بر نرخها و کسبها و تجارتهای داخلی و خارجی نظارت داشته باشد و اگر مصلحت ببیند چیزهایی مثل تجارت خارجی را به دولت اختصاص دهد و یا قراردادها را لغو کند.

حکومت اسلامی می تواند در اموال دیگران تصرف کند و برای رفع فقر فردی یا اجتماعی از ثروتمندان اموالی را حتی اگر قهراً باشد - بگیرد، می تواند از احتکارها جلوگیری کند، از زمینها و مستغلات عمومی یا خصوصی برای ایجاد خیابانها و موسسات لازم عمودی استفاده نماید.

حکومت اسلامی می تواند مردم را به کار مخصوصی مثلاً زراعت

و دآمداری وادارد و می تواند افراد را از شهر به روستا و بالعکس بیاورد و سکونت دهد و اینک به مقایسه ای کوتاه از مالکیت در مکتبهای مختلف بپردازیم. مکتب سرمایه داری مالکیت فردی را پذیرفته و آزادی بویژه آزادی اقتصادی برای انسان قائل شده و فرد را اصل و جامعه را تابع فرد قرار داده است، در مباحث گذشته دریافتیم که آزادی غربی سفیهانه است و باید آن را بی بند و باری نامید، و نیز مالکیت فردی در غرب بگونه ای است که منجر به استثمار اقشار پائین و ملل ناتوان و تمرکز ثروت و شکاف طبقاتی و موجب عقده ها و انفجارها و در نتیجه پیدایش سوسیالیسم شده است، بنابراین مالکیت فردی غربی ناقص و غلط است.

و اما مکتب سوسیالیسم: در این مکتب تصور شده که همه ی مفسد به جهت مالکیت فردی است و الغاء مالکیت فردی را از اصول مهم خود قرار داده است، و چون مبارزه با یک امر طبیعی و فطری به زور و فشار نیازمند است اصل دیگری را پذیرفته است و آن دیکتاتوری است.

در مباحث گذشته گفتیم که مکتب سوسیالیسم تاکنون نتوانسته کار چشم گیری انجام دهد و در آینده هم نخواهد توانست زیرا مبارزه با طبیعت و فطرت مرادف با شکست است. و نیز گفتیم که تا حال ملیونها نفر قربانی این مکتب شده اند و متصدیان این مکتب هم روزبروز از مواضع مکتب خود عقب نشینی می کنند چنانکه شوروی مالکیت فردی متوسط را پذیرفته و چین به سرمایه داری اظهار تمایل و نزدیکی می کند. این شواهد عینی نواقص این مکتب است، و از نظر اقتصادی هم توانستیم که الغاء مالکیت فردی مفسدی نظیر نابودی استعدادها و فعالیتها را در بردارد.

ولی مکتب اسلام با ویژگیهایی که دارد مالکیت فردی متقید به قانون موماسات را امضاء کرده است و با حدود و قیودی که برای آن قائل شده منافی را دربردارد و هیچ مفسده ی اقتصادی هم برای آن

نمی توان تصور کرد.

مالکیت فردی و نظام مالی اسلام و همه ی قوانین اسلامی با فطرت مطابقت دارد و هر قانونی که مخالف اسلام باشد به ثمر نخواهد رسید زیرا مخالف با فطرت و باطل است «كذلك يضرب الله الحق و الباطل فاما الزبد فيذهب جفاء و اما ما ينفع الناس فيمكث في الارض» (۱) همچنین خداوند حق و باطل را - به آب جاری در دره ها و به کف روی آب مثل می زند. اما کف نابود می شود و آنچه برای مردم نافع است در زمین باقی می ماند).

در خاتمه این تذکر بویژه به جوانانی که با مکتب سوسیالیسم تماس داشته اند لازم است.

در قرون وسطی و پیش از انقلاب کبیر فرانسه زمین داران و فئودالها با استبداد وحشتناکی بر غرب حکمفرمایی داشتند، حتی دولت و روحانیت مسیحی تحت سیطره ی آنان بود، نه تنها آزادی فکری و آزادی قلم و بیان و آزادی اقتصادی و سیاسی وجود نداشت که حتی برای کشاورزان حق حیات هم قائل نبودند. وقتی یک فئودال زمینی را می فروخت زمین را با دهقان به خریدار واگذار می کرد و دهقانان حق هیچ اعتراض نداشتند.

انقلاب کبیر فرانسه باقتضاء طبیعت و سنت جاریه ی الهی با دست مستضعفان پیروز شد و چون وحدت کلمه در میان بود استبداد فئودالها شکست خورد و حکومت به دست متشعفان افتاد.

ولی چندی نگذشت که همان زمین خواران و زمین داران بصورت دیگری بر جامعه تسلط یافتند. یعنی فئودالیسم به کاپیتالیسم تبدیل شده زمین داری رفت و کارخانه داری جای آن را گرفت، ارباب و رعیت چهره عوض کرد و کارفرما و کارگر بجای آن نشست، و مستضعفان بار دیگر بشکل دیگر.

ص: ۲۰۱

قرآن کریم و تاریخ نیز این حقیقت را تأیید می کنند که وقتی ستم طغیانگران ستمگر به اوج خود رسید بدست ستمدیدگان سرنگون و نابود می شوند «و نریدان نم ن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین» (اراده کرده ایم - سنت الهی است - که بر ناتوانان منت نهیم و حکومت را به آنان دهیم و آنان را وارثان زمین سازیم) زیر یوغ جدیدی قرار گرفتند و دولتها هم تحت نفوذ همین ستمگران واقع شدند و روحانیت مسیحی نیز آلت دست آنان گشت، با این تفاوت که روحانیت قرون وسطی تفتیش عقاید می کرد و روحانیت دوره ی کاپیتالیسم به ترویج استثمار و استعمار مشغول بود و هنوز هم یکی از مهمترین کارهایشان زمینه سازی برای استثمار و جاسوسی برای استثمارگران در کشورهای عقب افتاده است. مبدل شدن فئودالیسم به کاپیتالیسم مفسده های گوناگون را موجب شد و از آن جمله است: الف) تشکیل حزب صهیونیسم جهانی بوسیله ی سرمایه داران یهودی که بیشتر مکتبهای ضد دین و ضد اخلاق و ضد فطرت مستقیم یا غیر مستقیم از آنان سرچشمه می گیرد.

ب) اشاعه انواع فحشاء و بی بند و باری به نام آزادی و بویژه سوء استفاده از زنان و تبدیل آنان به عروسکهای بی شعور و بی اراده جهت پیشبرد منافع اقتصادی کاپیتالیسم - و از همین قماش است عرضه ی فیلمهای سکسی و جنائی که هم منافع سرشاری را به جیب شرکتهای فیلمساز و سینمادار سرازیر می کند و هم جوامع تحت سلطه را سرگرم و بی مغز و بی هدف می سازد و نتیجه آنست که استثمارگران با خیال راحت به چپاول خود ادامه می دهند.

ج) آتش افروزی و ایجاد جنگهای خانمان سوز بویژه در کشورهای تحت سلطه تا هر چه بیشتر محصولات جنگی کارخانجات استثمارگران بفروش برسد.

د) استثمار همه جانبه تحت عنوان کمک به عمران و پیشرفت - (استعمار) - در کشورهای زیرسلطه و غارت همه ی ذخائر و ثروتها و نابود ساختن کشاورزی این کشورها برای آنکه از هر جهت تحت سیطره ی اقتصادی استثمارگران قرار گیرند.

اینها برخی از پی آمدهای پرمفسده ی کاپیتالیسم برای جهان بود، اما علت قضیه چیست؟ چرا انقلاب کبیر فرانسه ثمربخش نبود و حتی بعقیده ی ما نتایج سوئی داشت، با توجه به اینکه اصل انقلاب فرانسه و نیز انقلاب روسیه حرکت مستضعفان و ستمدیدگان بود برای نابودی ستمگر و استبداد، چرا انقلاب روسیه پس از ۶۰ سال و با میلیونها قربانی نتوانسته است جایی در جهان باز کند چرا انقلاب چین در کشوری که ۶۰۰ میلیون جمعیت داشت (و هم اکنون می گویند نزدیک یک میلیارد جمعیت دارد) پس از سالها نتوانست بیش از ۲۶ میلیون عضو حزب حاکم داشته باشد؟

چرا تبلیغات پرسروصدا و پر زرق و برق مارکسیستها در ممالک سرمایه داری با وجود عقده هائی که مستضعفان دارند کاری از پیش نبرده است؟

حقیقت همان است که قرآن کریم در آیات مختلفی بر آن اشاره می فرماید. و آن اینکه انقلاب اگر پشتوانه ی دینی نداشته باشد به ثمر نمی رسد، قرآن می فرماید انقلاب بدون پشتوانه ی دینی مثل نوری است که بدرخشد و زود از بین برود «مثلهم کمثل الذی استوقد ناراً فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم و ترکهم فی ظلمات لایبصرون» (۱) (آنان مثل کسانی هستند که آتشی برافروزند و چون اطراف خود را روشن کرد خداوند روشنی آن را نابود می کند و آنان را در تاریکیهایی رها می سازد که نمی تواند چیزی را ببینند).

قرآن می گوید انقلاب بدون دین پایه ندارد و همچون ساختمانی

ص: ۲۰۳

است که بر لب پرتگاهی بنا شود که سیل زیر آنرا شسته و خالی کرده است «افمن اسس بنیانه علی تقوی من الله و رضوان خیرام من اسس بنیانه علی شفا جرف ها و فانهاربه فی نارجهنم و الله لایهدی القوم الظالمین» (۱) (آیا آنچه بنیاد او بر اساس تقوی و رضای الهی است بهتر است یا آنچه بنیادش بر لب دره ای سیل زده ای که - یک حادثه کوچک - آنرا فرو می ریزد و به دوزخ می افکند - چرا که - خداوند ستمگران را هدایت نخواهد کرد).

قرآن می فرماید انقلابی که بر پایه ی دین نباشد زرق و برقی دارد ولی همچون سراب حقیقتی ندارد و به ظلمها و ظلمتها و ترسها و ناامنیها منتهی خواهد شد. آیا دنیای غرب در ظلمت فردگرائی، شهوت پرستی، ناامنی و ترس از آینده و ... فرو نرفته است؟ آیا در دنیای شرق، ظلمت دیکتاتوری، فقر بی سروصدای اکثریت با هم مساوی، جمود فکری و بی تفاوتی بویژه در امور اقتصادی و ... حکمفرما نیست؟ اگر نیست پس اخباری که از پشت دیوارهای آهنین و با وجود سانسورهای گوناگون به بیرون درز می کند چیست؟

قرآن می فرماید «والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعه یحسبه الظمان. ماء حتی اذا جائه لم یجده شیئاً و وجد الله عنده فوفیه حساب و الله سریع الحساب او کظلمات فی بحر لجمی یغشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکدیراها و من لم یجعل الله له نوراً فما له من نور» (۲) (اعمال آنان که کافر شدند همچون سرابی است که تشنه خیال می کنند آب است و هنگامیکه به آن می رسند چیزی نمی یابد و خداوند را نزد آن می یابد پس خداوند بحساب او رسیدگی می فرماید و خداوند در حسابرسی بسیار سریع است یا اعمال آنان همچون تاریکیهای متراکمی است در دریای ژرف که موجی بر زیر موجی آن را

ص: ۲۰۴

۱- (۱). سوره بقره آیه ۱۷.

۲- (۲). سوره بقره آیه ۱۰۹.

فرو می پوشانند و بر بالای آن نیز ابر پرده کشیده است تاریکیهایی انباشته بر هم و متراکم چنانکه اگر دست خویش بیرون آورد آن را نمی بیند آری کسی که خداوند به او نوری نبخشیده باشد نوری ندارد).

نظیر این آیات که تجربه ها نیز آنها را تأیید می کند در قرآن کریم بسیار است، و جوانان باید ضرورت پیروی از دین را دریابند. معلوم است که جوان روشنفکر دینی می خواهد کاملاً مطابق با فطرت و همراه با علم و خواسته های عقلانی دنیای امروز، دینی که در شرایط هر زمان و مکان کافی و عملی باشد. و قرآن کریم چنانکه در مباحث گذشته دریافتیم چنین دین را معرفی می کند و حتی تحدی می کند که اگر می توانند نظیر آنچه قرآن ارائه کرده است ارائه کنند.

دنیای سرمایه داری غرب و سوسیالیسم شرق اگر می توانند پیشرفته و کاملی چون اسلام ارائه نمایند تا همه ی اندیشمندان اسلام و جهان به برتری یا تساوی آن با اسلام اعتراف نمایند!

اما قرآن و روایات اسلامی بر این حقیقت متفق القولند که مانند قرآن و قوانین آن نمی توان ارائه کنند بشری است و ناقص و قرآن و قوانین اسلام را خدای جهان با دانش ازلی و نامحدود خود ارائه فرموده و از هیچ سو نقص و بطلانی در آن راه ندارد:

«قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لایأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیراً» (۱) (بگو اگر انسانها و پریان گرد آیند تا همچون قرآن بیاورند نخواهند توانست هر چند با یکدیگر برای این کار یاری و همکاری کنند).

قرآن برای پیروان خود زندگی پاک و نیکو امان و آسایش و وراثت زمین را تعهد کرده است و با صراحت اعلام می کنند که ذلت و سرافکنندگی برای کسانی است که از قرآن روی بگردانند: «من عمل صالحاً من ذکرا و انثی و هو مؤمن فلخینه حیوه طیبه» (۲)

ص: ۲۰۵

۱- (۱). سوره نور آیه ۴۰.

۲- (۲). سوره اسراء آیه ۸۸.

(هر زن و مردی که کار شایسته انجام دهند و با ایمان باشند - کار شایسته ای که پشتوانه دینی داشته باشد او را به زندگی پاک و نیکوئی زنده می سازیم).

«فای الفرقین احق بالامن ان کنتم تعلمون الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن و هم مهتدون» (۱) کدامیک از دو گروه به امان سزاوارترند اگر آگاهی دارید؟ مؤمنانی که ایمانشان را به ناروایی آلوده نکرده اند - ایمان حقیقی، ایمان با عمل - مسلماً امنیت برای آنهاست و آنان هدایت یافتگانند «ضربت عليهم الذله دین ما ثقفوا لا بحبل من الله» (۲) (خواری و ذلت لازمه آنانست که هر کجا که باشند، مگر به دین خدا متشبث شوند).

هدایت و عنایت خدای متعال را برای همگان بویژه نسل جوان آرزو می کنیم.

پایان

ص: ۲۰۶

۱- (۱) . سوره نحل آیه ۹۷.

۲- (۲) . سوره انعام آیه ۸۲.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

